تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است

آيينه اسرار

نويسنده : حسين كريمى قمى

# پيشگفتار

(يا صاحب الزمان ادركن)

چندى قبل بعضى از براداران واحد فرهنگى مسجد جمكران به اينجانب پيشنهاد نمودند كه درباره حديث تأسيس مسجد جمكران و دفع شبهات آن، اطلاعات خود را مرقوم دارم و نيز آنچه را كه از استاد عظيم الشأن خود مرحوم آيةاللَّه آقاى حاج شيخ مرتضى حائرى (اعلى‏اللَّه مقامه) كتبا و يا شفاها مى‏دانم در اختيار آنان قرار دهم. پس از ملاحظه بعضى كتابهايى كه درباره مسجد جمكران نوشته شده است تصميم گرفتم به پيشنهاد فوق پاسخ مثبت دهم و كتابى مختصر و در عين حال به صورت يك تحقيق عميق و پژوهشى دقيق بنويسم، و از ذكر مطالب تكرارى به غير از بعضى موارد ضرورى خوددارى كنم. بحمداللَّه موفق شدم و موضوع را به گونه‏اى بررسى كردم كه اكثر شبهات، خود به خود منتفى مى‏گردد؛ زيرا به بركت اين مسجد و توسّل به ساحت مقدّس حضرت بقيةاللَّه و مُجرِى و مَجراى فيوضات الهيّه (ارواحنا فداه) درباره مؤلف كتاب مونس‏الحزين به گزارشى از كتاب مناقب ابن شهر آشوب مازندرانى اعلى‏اللَّه مقامه الشريف برخورد كردم كه ديگران به آن توجه نداشته‏اند و آن گزارش راه گشاى مشكلات و حلاّل معضلات مى‏باشد.

اين اثر را در سه فصل تنظيم نمودم. فصل اول درباره حديث مسجد جمكران و آنچه مربوط به آن مكان مقدّس است. فصل دوم درباره ملاقات با امام زمان‏ عليه‌السلام ارواحنا فداه در زمان غيبت كبرى و آنچه مناسب آن [١] مى‏باشد. در فصل سوم اشاره‏اى به رفتار و پندار شيعه مى‏شود و نام آن را آينه اسرار قرار دادم. در هر حال از محضر آن خاتم اوصيا و اميد اوليا، يوسف فاطمه زهرا، مهدى موعود حجة بن الحسن العسكرى (ارواحنا فداه) تقاضاى دستگيرى و از علاقه‏مندانى كه موفق به خواندن اين كتاب مى‏شوند اميد عذر پذيرى را دارم .

در خاتمه از برادران واحد تحقيقات مسجد مقدّس جمكران كه در مراحل تحقيق و ويرايش، اينجانب را يارى نموده‏اند قدر دانى مى‏نمايم و توفيقات روز افزون آنان را از خداى بزرگوار خواستارم .

قم - حسين كريمى قمى

تابستان ١٣٧٩

# فصل اول: مسجد مقدّس جمكران

## نماز امام زمان‏ عليه‌السلام

چون نماز بهترين عبادات و كليد حل مشكلات است، بر آن شدم كه سرآغاز تحقيقاتم را نماز امام زمان‏ عليه‌السلام قرار دهم. اين نماز را علماى بزرگ شيعه در كتابهاى خود روايت كرده‏اند كه ما در اينجا به چهار طريق آن را نقل مى‏كنيم :

الف - سيدبن طاووس مى‏نويسد :

صلوة الحجّة القائم‏عليه‌السلام ركعتان، تقرء فى كلّ ركعة الفاتحة الى اِيّاكَ نعبد وايّاك نستعين، ثمّ تقول مأة مرّة: ايّاك نَعبد و ايّاك نستعينُ، ثمّ تتمّ قرائة الفاتحة و تقرء بعدها الاخلاص مرّة واحدة، وتدعو عقيبها فتقول:

اَللّهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ، و بَرِحَ الْخِفاءُ، وَانْكَشَفَ الْغِطاءُ، وَضاقَتِ الْأَرْضُ بِما وَسِعَتِ السَّماءُ، و اِلَيْكَ يا رَبِّ الْمُشْتَكى، وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فى الشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَلَّذينَ أَمَرْتَنا بِطاعَتِهِمْ وَعَجِّلِ اللّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقائِمِهِمْ، وَاَظْهِرْ إعْزازَهُ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، إِكْفِيانِى فَإِنَّكُما كافِيايَ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ أُنْصُرانى فَإِنَّكُما ناصِرايَ، يا مُحَمَّدُ يا عَلِيُّ يا عَلِيُّ يا مُحَمَّدُ، اِحْفَظانى فَإِنَّكُما حافِظايَ، يا مَوْلايَ يا صاحِبَ الزَّمانِ - ثلاث مرّات - اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ، أَدْرِكْنى أَدْرِكْنى أَدْرِكْنى، ألْأَمانَ ألْأَمانَ [٢]

نماز حضرت قائم‏عليه‌السلام دو ركعت است. در هر ركعت فاتحة الكتاب را تا آيه (إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعينُ) مى‏خوانى، سپس اين آيه را صد مرتبه تكرار كرده، آنگاه سوره را تمام مى‏كنى و بعد سوره توحيد را مى‏خوانى و بعد از نماز دعاى اللهم عظم البلاء... را قرائت مى‏نمايى.

ب - شيخ طبرسى صاحب تفسير مجمع البيان در كتاب كنوز النجاح ه [٣] (روايت كرده است از احمدبن الدربى از خدّامه ابى عبداللَّه حسين‏بن محمد بزوفرى كه او گفته است: از ناحيه مقدّسه حضرت صاحب الزمان عليه الصلوة والسلام توقيعى بيرون آمد كه اگر كسى را به سوى حق تعالى حاجتى باشد، بايد بعد از نصف شب جمعه غسل كند و به مكان نماز خود برود و دو ركعت نماز گزارد: در ركعت اول سوره حمد را بخواند و چون به (إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعين) مى‏رسد، صد مرتبه آن را تكرار نمايد و بعد از آنكه صد مرتبه تمام شود، بقيه سوره حمد را بخواند؛ پس از تمام شدن سوره حمد سوره (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدْ )را يك مرتبه بخواند و ركوع و دو سجده به جا آورد و سبحان ربّى العظيم وبحمده را هفت مرتبه در ركوع بگويد و سبحان ربى الاعلى و بحمده رادر هر يك از دو سجده هفت مرتبه بگويد و بعد از آن ركعت دوم را نيز مانند ركعت اول به جاى آورد و بعد از تمام شدن نماز اين دعا را بخواند؛ پس خداوند حاجت او را هر چه كه باشد برآورده سازد مگر آنكه حاجت او در قطع كردن صله رحم باشد؛ دعا اين است:

أَللّهُمَّ اِنْ اَطَعْتُكَ فَالْ مَحْمِدَةُ لَكَ وَاِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحُجَّةُ لَكَ، مِنْكَ الرَّوْحُ وَمِنْكَ الْفَرَجُ، سُبْحانَ مَنْ أَنْعَمَ وَشَكَرَ، سُبْحانَ مَنْ قَدَرَ وَغَفَرَ، اَللّهُمَّ اِنْ كُنْتُ عَصَيْتُكَ فَاِنّى قَدْ اَطَعْتُكَ فى أَحَبِّ الْاَشْياءِ اِلَيْكَ وَهُوَ الْايمانُ بِكَ لَمْ أَتَّخِذْ لَكَ وَلَدا وَلَمْ أَدْعُ لَكَ شَريكا مَنّا مِنْكَ بِهِ عَلَىَّ لامَنّا مِنّى بِهِ عَلَيْكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ يا اِلهى عَلى غَيْرِ وَجْهِ الْ مُكابَرَةِ، وَ الْخُرُوجِ عَنْ عُبُودِيَّتِكَ، وَلَا الْجُحُودِ لِرُبُوبِيَّتِكَ وَلكِنْ اَطَعْتُ هَواىَ وَاَزَلَّنِى الشَّيْطانُ فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلىَّ وَالْبَيانُ، فَاِنْ تُعَذِّبْنى فَبِذُنُوبى، وَاِنْ تَغْفِرْ لى وَتَرْحَمْنى فَاِنَّكَ جَوادٌ كَريمٌ) و بعد از آن تا نفس او وفا كند يا كَريمُ يا كَريمُ را مكرّر بگويد، بعد از آن بگويد: يا امِنا مِنْ كُلِّ شَي‏ءٍ وَكُلُّ شَىْ‏غ‏ءٍ مِنْكَ خائِفٌ حَذَرٌ اَسْئَلُكَ بِاَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَىْ‏غ‏ءٍ وَخَوْفِ كُلِّ شَيْ‏ءٍ مِنْكَ، اَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعْطِيَنى اَمانا لِنَفْسى وَاَهْلى وَوَلَدى وَسايِرِ ما اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتّى لا أَخافَ وَلا اَحْذَرَ مِنْ شَيْ‏ءٍ اَبَدَا اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَديرٌ، وَحَسْبُنا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكيلُ يا كافِيَ اِبْراهيمَ نَمْرُودَ وَيا كافِيَ مُوسى فِرْعَوْنَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَكْفِيَنى شَرَّ فُلانِ بْنِ فُلانٍ و به جاى فلان‏بن فلان، نام شخصى را كه از ضرر او مى‏ترسد و نام پدر او را بگويد، و از خداوند طلب كند كه ضرر او را دفع نمايد و كفايت كند. بعد از آن به سجده رود و حاجت خود را مسئلت نمايد وبه درگاه خداوند تضرع و زارى كند.

هر مرد مؤمن و زن مؤمنه‏اى كه اين نماز را به جا آورد و اين دعا را از روى اخلاص بخواند، درهاى آسمان براى برآمدن حاجات او گشوده مى‏شود و دعاى او مستجاب مى‏گردد، و اين به سبب فضل و انعام [٤] خداوند تعالى بر ما و بر مردمان است.

ج - قطب راوندى‏رحمه‌الله در كتاب دعوات در ضمن نمازهاى معصومين‏عليهم‌السلاممى‏گويد :

نماز مهدى صلوات‏اللَّه و سلامه عليه دو ركعت است: در هر ركعتى حمد يك مرتبه و صد مرتبه [٥] (إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعين) ، و بعد از نماز، صد مرتبه صلوات بر پيغمبر و آل او (صلوات اللَّه عليهم).

د - صاحب كتاب مونس‏الحزين در ضمن بيان داستان مسجد مقدّس جمكران قم، از قول حسن ‏بن مثله جمكرانى چنين مى‏نويسد :

امام زمان‏ عليه‌السلام فرمود :

دو ركعت نماز تحيّت مسجد بگزارند، در هر ركعتى يك بار الحمد و هفت بار (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدْ ) بخواند و تسبيح ركوع و سجود را هفت بار بگويند؛ و دو ركعت نماز امام صاحب الزمان‏ عليه‌السلام بگذارند بر اين نسق: چون فاتحه خواند به (إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعين) رسيد، صد بار آن را بگويد، و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخواند؛ و ركعت دوم را نيز به همين طريق بگذارد و در ركوع و سجود هفت بار تسبيح بگويد، و چون نماز را تمام كرد، تهليل بگويد و تسبيح فاطمه زهرا عليها‌السلامرا، و چون از تسبيح فارغ شد سر به سجده نهد و صد بار صلوات بر پيغمبر و آلش صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بفرستد، و اين نقل از لفظ مبارك امام‏عليه‌السلام است كه فَمَن صلّيهما فكأنّما صلّى فى البيت العتيق ؛ يعنى هر كه اين دو ركعت نماز را بگذارد، گويى دو ركعت نماز در كعبه گذارده است.

نماز مسجد جمكران را مرحوم حاجى نورى كه از بزرگترين محدّثان قرون اخير است [٦]

[٧] «- در كتابهاى نجم الثاقب ، كلمه طيبه و جنة المأوى در ضمن حديث تأسيس مسجد جمكران نقل نموده است، و قبل از ايشان هم جمعى از بزرگان آن را با اختلاف اندك روايت كرده‏اند كه عبارتند از :

١ - خبير مرحوم محمد تقى ارباب قمى ، از دانشمندان دوره ناصرى (پدر مرحوم آيت اللَّه حاج ميرزا محمد ارباب قمى)؛ ايشان حديث مسجد جمكران را در كتاب تاريخ دارالايمان قم كه در سال (١٢٩٥) [٨] قمرى بنا به خواسته حاكم دارالايمان قم تحرير يافته است بدون ذكر سند مرقوم داشته است.

در نقل ايشان، اين مسجد به نام مسجد قدمگاه صاحب الزمان‏ عليه‌السلام مطرح است .

٢ - محدّث و مورخ عظيم الشأن، مرحوم صفى الدين محمدبن محمد هاشم حسينى قمى ، حديث تأسيس مسجد جمكران را در كتاب خلاصة البلدان كه در سال (١١٧٩) قمرى از تدوين آن فارغ گرديده، روايت [٩] نموده است؛

گرچه در نسخه چاپى، اين حديث نيامده، ولى طبق نقل الذريعه نام كتاب خلاصة البلدان فى اخبار قم و شرفها و ذكر بناء مسجد جمكران است، و صاحب كتاب انوار المشعشعين آن را از خلاصة البلدان نقل كرده است .

٣ - مرحوم سيد نعمت‏اللَّه جزائرى متوفاى (١١١٢) قمرى بنا به نقل مرحوم حاجى نورى، آن را در مجموعه‏اى كه در دست مرحوم نورى بوده، مرقوم داشته است. [١٠]

نقل ديگران چون مرحوم نهاوندى، محدث قمى و صاحب كتاب انوارالمشعشعين به اين بزرگواران منتهى مى‏گردد .

اين تذكر لازم است كه گزارش اين سه شخصيّت به كتاب ترجمه تاريخ قديمى قم، كه اصل آن تأليف حسن‏بن محمدبن حسن قمى معاصر شيخ صدوق است، منتهى مى‏گردد. اين كتاب در سال (١٣٧٨) قمرى تدوين و در سال (٨٠٦ - ٨٠٥) توسط بهاءالدين حسن‏بن على‏بن حسن‏بن عبدالملك قمى، در بيست باب، به فارسى ترجمه شده است. [١١]

متأسّفانه در حال حاضر تنها پنج باب از بيست باب ترجمه موجود است، و اصلِ عربى و مابقى ترجمه به كلّى مفقود مى‏باشد .

بزرگانى كه حديث مسجد جمكران را از تاريخ قم نقل كرده‏اند به صراحت گفته‏اند كه صاحب تاريخ قم، آن را از كتاب مونس‏الحزين شيخ بزرگوار صدوق روايت نموده است .

## حديث بناى مسجد جمكران

مرحوم محدث نورى در كتاب نجم الثاقب چنين آورده است :

شيخ فاضل حسن‏بن محمدبن حسن قمى، معاصر شيخ صدوق در تاريخ قم نقل كرده از كتاب مونس‏الحزين فى معرفة الحق واليقين از مصنفات شيخ ابى جعفر محمدبن بابويه قمى به اين عبارت: باب بناى مسجد جمكران از قول حضرت امام محمد مهدى عليه صلوات‏اللَّه الرحمن؛ سبب بناى مسجد مقدّس جمكران و عمارت آن به قول امام‏عليه‌السلام اين بوده است كه شيخ عفيف صالح حسن‏بن مثله [١٢] جمكرانى‏رحمه‌اللهمى‏گويد كه: من شب سه شنبه، هفدهم ماه مبارك رمضان سنه ثلث و تسعين

در سراى خود خفته بودم كه ناگاه جماعتى از مردم به درِ سراى من آمدند. نصفى از شب گذشته مرا بيدار كردند و گفتند: برخيز و طلب امام محمد مهدى صاحب الزمان صلوات اللَّه عليه را اجابت كن كه ترا مى‏خواند .

حسن گفت: من برخواستم، به هم برآمدم و آماده شدم. گفتم: بگذاريد تا پيراهن بپوشم .

آواز آمد كه هو ما كان قميصك؛ پيراهن ببر مكن كه از تو نيست . دست فرا كردم و سراويل خود را برگرفتم .

آواز آمد كه ليس ذلك منك، فخد سراويلك يعنى آن سراويل كه بر گرفتى از تو نيست، از آن خود برگير. آن را انداختم و از خود برگرفتم و پوشيدم و طلب كليد درِ سراى كردم .

آواز آمد كه الباب مفتوح ، چون به در سراى آمدم، جماعتى از بزرگان را ديدم، سلام كردم و جواب دادند و ترحيب كردند. (يعنى مرحبا گفتند) مرا بياوردند تا بدان جايگاه كه اكنون مسجد است. چون نيك بنگريدم تختى ديدم نهاده، و فرشى نيكو بر آن تخت گسترده، و بالشهاى نيكو نهاده، و جوانى سى ساله بر آن تخت تكيه بر چهار بالش كرده، و پيرى پيش او نشسته و كتابى در دست گرفته و بر آن جوان مى‏خواند، و فزون از شصت مرد، بر اين زمين بر گِرد او نماز مى‏كنند كه بعضى جامه‏هاى سفيد و بعضى جامه‏هاى سبز داشتند و آن پير، حضرت خضر بود. پس آن پير مرا نشاند.

حضرت امام‏عليه‌السلام مرا به نام خود خواند و گفت: برو و حسن مسلم را بگو كه تو چند سال است كه عمارت اين زمين مى‏كنى و مى‏كارى و ما خراب مى‏كنيم و پنج سال است كه زراعت مى‏كنى و امسال ديگر باره باز گرفتى و عمارتش مى‏كنى، رخصت نيست كه تو در اين زمين ديگر باره زراعت كنى، بايد هر انتفاع كه از اين زمين برگرفته‏اى رد كنى تابدين موضع مسجد بنا كنند؛ [١٣] و بگو حسن مسلم را كه: اين زمين شريفى است و حق تعالى اين زمين را از زمين‏هاى ديگر برگزيده است و شريف كرده و تو آن را زمين خود گرفتى. و دو پسر جوان خداى عزوجل از تو باز ستاند و تو تنبيه نشدى و اگر نه چنين كنى، آزار وى به تو رسد آنچه كه تو از آن آگاه نباشى .

حسن مثله گفت: يا سيدى و مولاى! مرا در اين نشانى بايد كه جماعت سخن بى نشان و حجت نشنوند و قول مرا مصدَّق ندارند .

گفت: انا سنعلم هناك ما در اينجا علامتى بگذاريم تا تصديق قول تو باشد. تو برو و رسالت ما بگذار، و به نزديك سيد ابوالحسن رو و بگو تا برخيزد و بيايد و آن مرد را حاضر كند و انتفاع چند ساله كه گرفته است، از او طلب كند و بستاند و به ديگران دهد تا بناى مسجد بنهند، و باقى وجوه از رهق به ناحيه اردهال كه ملك ماست بيارد و مسجد را تمام كند. و يك نيمه رهق را وقف كرديم بر اين مسجد كه هر ساله وجوه آن را بياورند و صرف عمارت مسجد بكنند؛ و مردم را بگو تا رغبت بكنند بدين موضع، و آن را عزيز دارند، و چهار ركعت نماز اينجا بگذارند: دو ركعت تحيت مسجد، در هر ركعتى يك بار الحمد و هفت بار( قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ )و تسبيح ركوع و سجود هفت بار بگويند و دو ركعت نماز امام صاحب الزمان‏ عليه‌السلام بگذارند بر اين نسق، چون فاتحه خوانَد و به(إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعين) رسد، صد بار آن را بگويد و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخواند [١٤] و ركعت دوم را نيز، به همين طريق بگذارد و در ركوع و سجود هفت بار تسبيح بگويد و چون نمازش را تمام كرد تهليل بگويد و تسبيح فاطمه زهرا عليها‌السلام، و چون از تسبيح فارغ شود سر به سجده نهد و صد بار صلوات بر پيغمبر و آلش صلوات اللَّه عليهم بفرستد. و اين نقل از لفظ مبارك امام‏عليه‌السلام است كه فمن صلّيهما فكأنّما صلّى فى البيت العتيق يعنى هر كه اين دو ركعت نماز را بگذارد، چنان باشد كه دو ركعت نماز در كعبه گذارده است .

حسن مثله جمكرانى گفت كه: من چون اين سخن بشنيدم با خويشتن گفتم كه: گويا اين موضع است كه تو مى‏پندارى إنّما هذا المسجد للإمام صاحب الزمان و اشارت بدان جوان كردم كه در چهار بالش نشسته بود. پس آن جوان به من اشارت كرد كه برو. من بيامدم و چون پاره‏اى راه را بيامدم، ديگر باره مرا باز خواندند و گفتند:

بزى در گله جعفر كاشانى راعى است، بايد آن بز را بخرى، اگر مردم ده بها نهند بخر و اگر نه، تو از خاصه خود بده، و آن بز را فردا شب بياور و بدين موضع بكش. و روز هجدهم ماه مبارك رمضان، گوشت آن بز را بر بيماران و كسى كه علتى داشته باشد سخت، انفاق كن كه حق تعالى همه را شفا دهد، و بز ابلق است و موهاى بسيار دارد و هفت علامت دارد: سه بر جانبى و چهار بر جانبى (كذو الدرهم [١٥] سياه و سفيد همچون درمها)

پس رفتم، مرا ديگر باره باز گردانيد و گفت: هفتاد روز يا هفت روز ما اينجائيم، اگر بر هفت روز حمل كنى دليل كند بر شب قدر كه بيست و سيم است و اگر بر هفتاد حمل كنى شب بيست و پنجم ذى القعدة الحرام بُود كه روزى بزرگوار است .

پس حسن مثله گفت: من بيامدم و تا خانه آمدم و همه شب در آن انديشه بودم تا صبح اثر كرد. فرض بگذاردم و نزديك على المنذر آمدم و آن احوال با وى بگفتم. او با من بيامد و رفتيم بدان جايگاه كه مرا شب برده بودند. پس گفت: باللَّه نشان و علامتى كه امام‏عليه‌السلام مرا گفت يكى اين است كه زنجيرها و ميخها اينجا ظاهر است.

پس به نزديك سيد ابوالحسن الرضا شديم، چون به در سراى وى برسيديم، خَدَم و حَشَم وى را ديديم كه مرا گفتند: از سحرگاه سيد ابوالحسن در انتظار تو است. تو از جمكرانى؟ گفتم: بلى .

من در حال به درون رفتم و سلام كردم و خدمت كردم، جواب نيكو داد و اعزاز كرد و مرا به تمكين نشاند و پيش از آنكه من حديث كنم مرا گفت: اى حسن مثله! من خفته بودم كه در خواب شخصى مرا گفت: مردى حسن مثله نام، از جمكران پيش تو آيد بامداد، بايد آنچه گويد سخن او را مصدّق دارى و بر قول او اعتماد كنى كه سخن او سخن ماست و بايد كه قول او را رد نگردانى. از خواب بيدار شدم و تا اين ساعت منتظر تو بودم.

حسن مثله احوال را به شرح با وى بگفت، در حال بفرمود تا زين بر اسبها نهادند و سوار شدند. چون به نزديك ده رسيدند، جعفر راعى، گله بر كنار راه داشت. حسن مثله در ميان گله رفت و آن بز از پس همه گوسفندان مى‏آمد، پيش حسن مثله دويد و او آن بز را گرفت و چون خواست كه بهاى آن بدهد و بز را بياورد، جعفر راعى سوگند ياد كرد كه من هرگز اين بز را نديده‏ام و هرگز در گله من نبوده است و امروز است كه او را مى‏بينم و هر چند مى‏خواهم كه اين بز را بگيرم ميسر نمى‏شود و اكنون كه پيش [١٦] آمد .

پس بز را همچنان كه سيد فرموده بود در آن جايگاه آوردند، و بكشتند و سيد ابوالحسن الرضا بدين موضع آمدند، و حسن مسلم را حاضر كردند، و انتفاع از او بستدند و وجوه رهق را بياوردند و مسجد جمكران را به چوب بپوشانيدند و سيد ابوالحسن الرضا زنجيرها و ميخها را به قم برد و در سراى خود گذاشت، و همه بيماران و صاحب علّتان مى‏رفتند و خود را در زنجير مى‏ماليدند و خداى تعالى شفاى عاجل مى‏داد و خوش مى‏شدند.

و ابوالحسن محمدبن حيدر گويد كه: به استفاضه شنيدم كه سيد ابوالحسن الرضا مدفون است در موسويان به شهر قم، و بعد از آن، فرزندى از آنِ وى را، بيمارى نازل شد و وى در خانه شد، و سر صندوق را برداشتند، زنجيرها و ميخها را نيافتند .

اين است مختصرى از احوال آن موضع شريف كه شرح داده شد .

## بيان حاجى نورى در توجيه حديث

مرحوم نورى مى‏فرمايد: مؤلف گويد: در نسخه فارسى تاريخ قم و در نسخه عربى آن، كه عالم جليل آقا محمد على كرمانشاهى، مختصر اين قصه را از آن نقل كرده در حواشى رجال مير مصطفى در باب حسن، تاريخ قصه را در ثلث و تسعين يعنى نود و سه بعد از دويست [١٧] نقل كرده است، و ظاهرا بر ناسخ مشتبه شده، و اصل سبعين بوده كه به معنى هفتاد است، زيرا كه وفات شيخ صدوق پيش از نود است .

نگارنده گويد: بر اين حديث اشكالاتى وارد شده كه مهمترين آنها از اين قرار است :

١ - در تاريخ قم اين خبر يافت نمى‏شود .

پاسخ اين ايراد واضح است، زيرا چنانچه گفته شد، اصل عربى تاريخ و پانزده باب از ترجمه آن به كلّى مفقود شده است. بنابراين، اين مطلب را به طور كلّى نفى نمودن، صحيح نيست. در نهايت آنچه مى‏توان گفت اين است كه اين خبر، در آن قسمت از كتاب كه موجود است، مشهود نمى‏باشد.

٢ - اساسا صدوق كتابى به نام مونس‏الحزين نداشته است، بنابراين، اين خبر واهى و از مجعولات دروغ پردازان است .

جواب اين اشكال بعدا مذكور مى‏گردد .

٣ - تاريخ وقوع حكايت حسن‏بن مثله جمكرانى مطابق با سال (٣٩٣) قمرى است، در حالى كه راوى خبر (شيخ صدوق) در سال (٣٨١) وفات يافته است. بر اين اساس شيخ صدوق بعد از دوازده سال از مرگش ناقل خبر و راوى اثر گرديده است .

حاجى نورى از اين اشكال اين طور پاسخ مى‏دهد كه: در نسخه عربى، سبعين (هفتاد) به تسعين (نود) تحريف گرديده است (و اين گونه تحريفات در كتابها بسيار است) .

## حل عقده و پاسخ اساسى

نگارنده گويد: در كتاب مناقب ابن شهر آشوب مازندرانى كه مورد نقل و تأييد علامه مجلسى در بحار الانوار، و محمدبن ابى طالب حسينى در كتاب تسلية المجالس قرار گرفته است، كتاب مونس‏الحزين از مؤلفات محدث خبير، محمد فتّال نيشابورى است كه در قرن ششم مى‏زيسته است [١٨] و نسبت آن به شيخ صدوق اشتباه است .

و أما وجه نقل آن از كتاب تاريخ قم: چنين به نظر مى‏رسد كه جريان مسجد جمكران از كتاب مونس‏الحزين فتّال در حاشيه بعضى نسخ تاريخ قم مرقوم بوده است و به مرور زمان به اشتباه در متن كتاب داخل و به ناچار به محمدبن بابويه تبديل گرديده است؛ و ممكن است مؤلف كتاب مونس‏الحزين آن را از مرحوم صدوق نقل كرده باشد، بنابراين در لفظ محمدبن بابويه تحريفى واقع نشده است. [١٩]

بر اين اساس، اكثر ايرادها خود به خود منتفى مى‏گردد و حديث مسجد جمكران، مانند ساير اخبار مرسله محتمل الصدق، مصداق بارز قاعده تسامح در ادلّه سنن بوده و انجام اعمال آن به قصد رجاء بلا اشكال [٢٠] است.

لذا به طورى كه شنيده‏ايم و خود نيز مشاهده كرده‏ايم، اين مسجد مورد توجه بزرگان و فقها و متشرعين صالح بوده است كه براى نمونه نام بعضى از آنان را مى‏آوريم .

## توجّه مراجع عصر به مسجد جمكران

١ - مرحوم آيةاللَّه بروجردى، مرجع على الاطلاق تشيع، به فرموده مرحوم آيةاللَّه حائرى با كمال دقتى كه در رجال و فقه احاديث داشته، حديث مسجد جمكران را پذيرفته و آن را تصحيح نموده است .

٢ - مرحوم آيةاللَّه حجت كوه كمره‏اى .

٣ - مرحوم آيةاللَّه حاج سيد محمد رضا گلپايگانى، مرجع تقليد معروف كه نگارنده سالها افتخار شاگردى ايشان را داشته است.

٤ - [٢١] مرحوم آيةاللَّه نجفى مرعشى

٥ - مرحوم آيةاللَّه حاج شيخ مرتضى حائرى، فرزند مؤسس حوزه علميه و استاد محقق و متفكر حوزه، كه اين جانب حدود پانزده سال از محضرشان در فقه و اصول استفاده مى‏بردم؛ ايشان مسجد جمكران را از آيات باهرات دانسته و با ادلّه متعدد، خبر حسن‏بن مثله را تصحيح كرده‏اند و فرموده‏اند من به صحت اين مسجد مبارك قطع دارم. تفصيل بعضى از ادلّه ايشان در داستانى كه از معظم‏له نقل مى‏شود، خواهد آمد.

٦ - مرحوم حاج شيخ محمد تقى بافقى، كه از اوتاد زمان خود به حساب مى‏آمد .

٧ - مرحوم حاج شيخ حسنعلى نخودكى اصفهانى، كه در سير و سلوك معروف، و به حقايق جهان فى‏الجمله وقوف داشته است.

٨ - جمعى از مراجع كه هنوز در قيد حيات هستند (اطال اللَّه بقائهم)، و خود همراه آنان در مسجد جمكران بوده‏ام .

شگفت اينكه، اشكال تراشان نظر هر يك از مراجع فوق را در مهمترين فرائض بدون دغدغه مى‏پذيرند، ولى مسجد جمكران را با اينكه مورد توجه مراجع و مشايخ بوده و هست، و به قول مرحوم آية اللَّه حائرى تمام اعمالش موافق با ادله ديگر است، هدف ايراد و اشكال قرار مى‏دهند .

مرحوم آيةاللَّه حائرى، در ضمن بيان مطالبى در رابطه با تصحيح خبر حسن‏بن مثله، دو جريان مهم از مسجد مقدس جمكران نقل مى‏كنند كه در اينجا به آنها اشاره مى‏شود.

## ١ - حاج شيخ حسنعلى نخودكى (اصفهانى) و توسّل در مسجد جمكران

مرحوم آيةاللَّه حائرى مرقوم داشته‏اند: جناب آقاى حاج شيخ عبداللَّه مهرجردى، از وعاظ مشهور خراسان بوده و متجاوز از چهل سال است كه ايشان را به خوبى مى‏شناسم و آدم فاضل و درست و با محبتى است؛ ايشان در اواخر سلطنت رضا پهلوى كه بر اهل علم خيلى سخت گرفته بود به مرحوم حاج شيخ حسنعلى مراجعه مى‏كند تا از راهنمايى‏هاى معنوى او بهره‏مند گردد و راه حلى براى مشكلى كه داشته بيابد مرحوم حاج شيخ حسنعلى اصفهانى، معروف به دستگيرى معنوى بود حاج شيخ حسنعلى ظاهرا پس از إعمال قدرت خاصى مى‏گويند: حل مشكل شما براى اينكه به نظام وظيفه نروى و معاف شوى، مشروط به اين است كه به قم بروى و در مسجد جمكران قم، به حضرت صاحب الامر (عليه آلاف التحيه و الثناء) متوسّل شوى.

ايشان به قم مى‏آيند و به مسجد جمكران مى‏روند و به حضرت متوسّل مى‏شوند. در نتيجه، خواب مى‏بينند كه در مسجد يا حياط آن هستند و ظاهرا خادمه‏اى به ايشان مى‏گويد: حضرت حجت عليهما‌السلامدر مجاورت مسجد تشريف دارند؛ و حاج شيخ را خدمت امام‏عليه‌السلام راهنمايى مى‏كند ...

آقاى مهرجردى مى‏گفت: يادم نيست كه خود آقا يا من، صحبت معافيت از نظام وظيفه را پيش كشيدم، فرمود: ما آن را درست كرديم . از خواب بيدار شدم و از سابق يك معافيت يك ساله، به عنوان مرض يا عذر ديگر يادم نيست داشتم. هر موقع كه نياز به نشان دادن مى‏شد، همان برگ موقت را كه مدت‏ها بود وقت آن تمام شده بود نشان مى‏دادم و رفع گرفتارى مى‏شد؛ تا چند سال به اين گونه بود تا آنكه مشمول بخشودگى گرديدم [٢٢] .

## ٢ - مرحوم آيةاللَّه حائرى و استشمام عطرى خاصّ در مسجد مقدّس جمكران

مرحوم آيت اللَّه حائرى مرقوم داشته‏اند: در چند سال قبل ... يك روز عصر با مرحوم آقاى آقا سيد حسين قاضى (پسر عموى علّامه طباطبائى) به مسجد جمكران مشرف شديم. در مسجد بوى عطر مخصوصى به مشامم خورد. مثل آنكه كسى سابقا در اين محل بوده و رفته و بوى عطر آن هنوز باقى است. آن نوع عطر هنوز ياد ندارم كه حس كرده باشم.

موقعى كه به قم برگشتم، براى نماز مغرب و عشاء به مسجد امام رفتم. هنگام مراجعت به خانه، همان بوى را در دكانى كه دواهاى قديمى فروخته مى‏شد حس كردم ... .

فرداى آن روز، به آن دكان مراجعه كردم و جريان يك سنخ بودن جا خالى جمكران و جا خالى اين دكان را براى صاحب دكان گفتم، و گفتم: معلوم مى‏شود ما بيگانه نيستيم مطلب را بگو.

گفت: إن شاء اللَّه خير است .

گفتم: آقا اينجا تشريف مى‏آورند؟

گفت: ممكن است بعضى از اصحاب ايشان اينجا تشريف بياورند .

نگارنده مى‏گويد: چند سال قبل، اين جانب براى يكى از دوستان هم بحث خود (جناب آقاى سيد حسن آل طه) در مسجد جمكران اين جريان را از مرحوم آيت اللَّه حائرى استاد عظيم الشأن و متفكر خودمان بازگو مى‏كردم و در ذهن خود به ديد ساده لوحى به آن مى‏نگريستم. در آن اثنا چنان بوى خوشى فضا را عطر آگين كرد كه سابقه آن را نداشتم، و اين بوى خوش براى هر دو نفر ما تا مدّتها محسوس بود، و هرچه به اطراف نگاه كرديم كسى در حال عطر زدن نبود.

## نظر مرحوم آيةاللَّه حائرى درباره مسجد جمكران

مرحوم آيت‏اللَّه حائرى نسبت به مسجد جمكران عقيده خاصى داشت و خيلى از اوقات با بعضى دوستان به آنجا مى‏رفت؛ حتى به ياد دارم كه روزى فرمود: از ابتداى شهر تا مسجد جمكران را قدم كردم، و جمع آن قدمها را بيان فرمود كه الان به خاطر ندارم .

در هر حال ايشان مى‏نويسد: مسجد جمكران از آيات باهرات عنايت آن حضرت است. توضيح اين مطلب در ضمن چند جهت - كه شايد خيلى افراد از آنها غافل باشند - ذكر مى‏گردد :

١ - داستان آن‏كه در بيدارى اتفاق افتاده است از كتاب تاريخ قم كه معتبر است از صدوق‏رحمه‌الله نقل شده است؛ مرحوم آقاى بروجردى كه مرد دقيق و ملّايى بود مى‏فرمود: اين داستان در زمان صدوق‏رحمه‌الله واقع شده است، و نقل او دلالت بر كمال صحّت آن دارد .

٢ - داستان مشتمل بر جريانى است كه مربوط به يك نفر نيست؛ زيرا صبح كه مردم بيدار مى‏شوند مى‏بينند كه زمين با زنجير علامت گذاشته شده است. اين زنجيرها به درخواست خود جناب حسن به عنوان علامت مسجد كشيده شده بود تا مردم باور كنند، اين زنجيرها تا مدتى در منزل سيّد محترمى - كه ظاهرا سيد ابوالحسن الرضا نام داشت - بوده و مردم به آن استشفاء مى‏نمودند و بعدا بدون هيچ جهت طبيعى مفقود مى‏شود.

ايشان بعد از ذكر سه دليل ديگر مرقوم داشته است :

٦ - متن دستور موافق با ادلّه ديگر است، زيرا هم نماز تحيّت مسجد، هم نماز صد بار إِيّاكَ نَعْبُدُ وَإِيّاكَ نَسْتَعين و هم تهليل و هم تسبيح حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام در روايت وارد شده است .

٧ - اين دو داستان [٢٣] كه مشهود يا مثل مشهود خودم بود، و داستانهاى ديگرى هست كه فعلا تمام خصوصيات آن را در نظر ندارم.

٨ - با آنكه در آن موقع زمين بى ارزش بوده است، فقط يك مساحت كوچكى مورد دستور قرار گرفته است كه ظاهرا حدود سه چشمه از مسجد فعلى است كه در زمان ما خيلى بزرگ شده است .

نگارنده كه خالى از وسوسه نيستم و خيلى خوش بين به نقليات مردم نمى‏باشم، از اين امارات قطع به صحت اين مسجد مبارك دارم. و الحمدللَّه على ذلك وعلى غيره من النعم التى لاتحصى [٢٤] .

## تحليل حقوقى در كلام استاد

نگارنده مرقوم مى‏دارد: دليل هشتم ايشان مبتنى بر امرى است كه حقوقدانان و جرم شناسان در كشف جرايم به آن تكيه مى‏كنند. و آن اين است كه ارتكاب خلاف (جعل، خيانت، قتل و غيره) علاوه بر عنصر مادى (نفس واقعه) و عنصر قانونى، نياز به عنصر معنوى (سوء نيّت) هم دارد. اگر در بررسى‏ها مشخص شد كه انگيزه‏اى وجود ندارد، احتمال تعمّد در ارتكاب خلاف، مردود مى‏گردد.

مثلا قتلى توسط شخصى واقع شده، قاتل مى‏گويد: قتل در اثر خطا و اشتباه به وقوع پيوسته است، امّا اولياء دم ادعاى عمد دارند. در اينجا دادرسان تحقيق و كارشناسان جرايم، سوابق قاتل و مقتول را از ابتداى آشنايى قاتل و مقتول به طور دقيق بررسى مى‏كنند؛ هرگاه ثابت شد كه غير از دوستى رابطه ديگرى در كار نبوده و هيچ كس از نفوذ حقد و حسد و مشاجره و تنازع و مخاصمه مادى و معنوى آنان خبر ندهد، عنصر معنوى جرم كه سوء نيت مى‏باشد منفى اعلام مى‏گردد. در نتيجه، حادثه قتل از چهره عمدى بودن خارج مى‏گردد.

درباره حديث جمكران، انگيزه جعل، جز گرفتن حدود صد متر زمين از حسن‏بن مسلم جمكرانى، توسّط شخص صالحى به نام حسن‏بن مثله، چيز ديگرى به نظر نمى‏رسد. احتمال اين انگيزه به قدرى موهوم است كه قابل اعتنا نيست، زيرا در متجاوز از هزار سال قبل و در محدوده يك روستا، صد متر زمين ارزشى نداشته است تا كاروانى متشكّل از حسن‏بن مثله در جمكران، و عالمى به نام سيد ابوالحسن الرضا در قم، و صاحب كتاب مونس‏الحزين، و جمعى از بيماران و حاجتمندان قم و فرزندان سيد ابوالحسن، دست به دست هم بدهند و با جار و جنجال براى گرفتن صدمتر زمين به نفع يك مسجد غوغا به پا كنند .

بنابراين؛ أصالة الصحة در نقل جارى مى‏شود، و به احتمال واهىِ جعل و تزوير اعتنا نمى‏گردد .

## چكيده بحث راجع به سير تاريخى و قداست مسجد جمكران

از آنچه مرقوم شد اين نتايج به دست مى‏آيد :

١ - نام مسجد جمكران در زمان سابق مسجد قدمگاه صاحب الزمان‏ عليه‌السلام بوده، چنان كه مرحوم ارباب به آن تصريح نموده است.

٢ - اين مسجد علاوه بر قداست ذاتى (مسجد بودن) داراى معنويت فوق العاده، و محل استجابت دعا و بروز كرامات، و تشرّف بعضى از اولياءاللَّه به محضر مقدّس مولاى عالم حضرت مهدى ارواحنا فداه و رفع اضطرار و پريشانى بعضى از مضطرين است، ولى هيچ تضمينى بر اين امور در روايات و دستورات دينى وجود ندارد. بنابراين نبايد مردم را به طور جزم به اين امور اميدوار كرد .

٣ - حديث تأسيس مسجد جمكران به شرحى كه مرحوم حاجى نورى و ديگران مرقوم داشته‏اند، منقول از كتاب مونس‏الحزين ابو على شهيد سعيد محمّدبن حسن فتّال نيشابورى است. بنابراين، بعضى از شبهات خود به خود بر طرف مى‏شود.

٤ - حديث مذكور از نظر محتوا موافق عقل و نقل است و با قواعد ثابت نيز سازگارى دارد و نماز تحيّت و نماز امام زمان‏ عليه‌السلام نيز از مصاديق بارز قاعده تسامح در ادلّه سنن مى‏باشند .

٥ - اين حديث از جهات تاريخى خبرى است واحد، و حجّيت آن مبتنى بر مبانى اصولى است. هرگاه كسى خبر واحد را در اُمور تاريخى نيز حجّت بداند و طريق حديث را هم معتبر بشناسد، مى‏تواند آن را به معصوم نسبت دهد.

٦ - اين مسجد از قديم مورد توجه علماى بزرگ و مراجع عالي مقام بوده و هست .

٧ - بايد توجه داشت كه اين مكان مسجد است نه زيارتگاه، و براى شب‏هاى چهارشنبه از نظر ادله امتيازى وجود ندارد .

٨ - نسبت دادن اين حديث به ترجمه تاريخ قم از كتاب مونس‏الحزين بنا به ظنّ قوى ناشى از اشتباه بعضى از نويسندگان نسخه خطى است. آنها مطلبى را كه در حاشيه بوده به خيال اينكه از مؤلف متن است در متن كتاب مرقوم داشته‏اند و اين امر به تدريج به ساير نسخه‏ها نيز سرايت نموده است .

٩ - گرچه از تاريخ قم فقط ترجمه پنج باب آن مانده است، ولى هشت باب از ترجمه آن ، نزد صاحب انوار المشعشعين و بعضى ديگر وجود داشته است. [٢٥]

١٠ - گرچه از كتاب نجم الثاقب حاجى نورى استفاده مى‏شود كه ايشان حديث را بدون واسطه از تاريخ قم نقل كرده است، ولى در كتاب جنّة المأوى [٢٦] و كلمه طيبه [٢٧] مرقوم داشته است كه آن را از مجموعه‏اى كه به قلم مرحوم سيد نعمت‏اللَّه جزايرى نگارش يافته، روايت كرده است .

١١ - نقل مرحوم محمد تقى بيك ارباب، قبل از تأليف كتاب‏هاى حاجى نورى است؛ بنابراين، مأخذِ نقل ايشان، كتابهاى قبل از حاجى نورى است، و اين امر بر اعتبار حديث و تعدد منابع آن مى‏افزايد .

## موقعيّت مسجد مقدّس جمكران در زمان صفويّه و قاجاريّه

در كتاب انوار المشعشعين چنين آمده است: از سنگ تاريخى كه در آنجا مى‏باشد، چنين برمى‏آيد كه شخصى به نام اكبر شاه در سال (١١١٦) آن را تعمير كرده است. اكبر شاه در ميان قلعه جمكران منزل داشته است، و اين شعر به عنوان تاريخ تعمير اكبر شاه بر آن سنگ نوشته شده بود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بود كامل، از پى تاريخ پير عقل گفت  |  | قائم آل محمّد را قدمگاه است اين  |

تا آنكه در اين ازمنه كه مخروبه شده بود، حاج عليقلى جمكرانى به مقدار سيصد تومان خرج نموده و يك طرف مسجد را تعمير كرد و باقى مسجد مخروبه بود، تا آن زمان كه در اوايل سلطنت مظفر الدين شاه قاجار، جناب مستطاب ميرزا على اصغر خان از صدارت معزول شد و به قم آمد؛ ايشان مدتى در قم ماند و در آن ايام مسجد شريف را تعمير نمود و عمارات و حجرات چندى در آنجا ساخت ...

سيد عبد الرحيم، خادم مسجد گويد: در حال حاضر دو سه خروار تخم افشان زمين كه در اطراف مسجد جمكران است وقف آن مسجد مى‏باشد، و فعلاً در تصرف ايشان (آقا سيّد عبد الرحيم) است. [٢٨]

[٢٩] نگارنده گويد: مرحوم ناصر الشريعه ماده تاريخ فوق را ١١٥٨دانسته است.

موقعيت مسجد مقدّس جمكران در سى سال پيش (١٣٩٠قمرى)

نگارنده به خاطر دارد كه حدود سى سال قبل مسجد جمكران در محوطه‏اى كوچك قرار داشت، و اطراف آن حجرات معدودى به صورت اطاق‏هاى مدارس دينى براى سكونت واردين ساخته شده بود و معمولاً فقط در شب و روزهاى جمعه و شبهاى خاص، عدّه اندكى از صالحان و عابدان و افراد مضطر و پريشان به آنجا مى‏رفتند و در غير اين ايام كسى در آنجا ديده نمى‏شد.

در يكى از ليالى متبركه ماه رجب، نگارنده با چند تن از دوستان، پياده به مسجد مشرّف شديم و شب را به احياء گذرانديم و به قصد روزه فرداى آن، سحرى آماده نموديم. آن شب جز ما چند نفر، شخص ديگرى آنجا نبود .

آب انبار كوچكى در كنار مسجد بود كه آبش چندان تعريف نداشت، حفره‏اى به نام چاه صاحب الزمان‏ عليه‌السلام بود كه روى آن را با پنجره‏اى آهنى گرفته بودند و از شكافهاى آن عريضه به داخل چاه مى‏انداختند. جاده آن خاكى و نوعا افرادى كه عازم آنجا مى‏شدند پياده مى‏رفتند.

كوتاه سخن، اين مسجد با آن سابقه كهن و گزارشات تاريخى و روايى، رونق چندانى نداشت و جز افراد خاص، كسى به آنجا نمى‏رفت (و اين امرى است كه انگيزه جعل را منتفى مى‏سازد، زيرا تا پول و مقام و منصب در كار نباشد، انگيزه جعل به وجود نمى‏آيد) در عين حال افراد معدودى در گرما و سرما مقيد بودند كه رابطه خود را با اين مكان مقدّس حفظ نمايند .

مرحوم حاج شيخ مرتضى انصارى قمى كه واعظى زبردست بود، در منبر مسجد امام حسن‏عليه‌السلام قم فرمود: من مقيد بودم شبهاى جمعه را جمكران باشم، در يكى از شب‏هاى زمستانى در مسجد بيتوته كرده بودم. برف هم مى‏باريد. خوابيدم و نياز به غسل پيدا كردم. به تنهايى در دل شب در جاده پر از برف پياده آن هم با نعلين به قم آمدم و بعد از انجام غسل مجددا به مسجد برگشتم و به عهد خود وفا كردم.

از حرفهاى ايشان استفاده مى‏شد كه جاذبه منبر او در اثر آن پايدارى بوده است .

اين گستردگى فعلى و توجه توده مردم به طورى كه از سراسر كشور در شب‏هاى چهارشنبه و جمعه به آنجا هجوم مى‏آورند، مربوط به سى سال اخير است. سبب آن كسادى و علت اين رواج بى سابقه چيست؟ هر كسى چيزى را معرفى مى‏كند، ولى مجموع امور ذيل مى‏تواند در رواج وتوجه مردم دخيل باشد.

١ - وجود وسائل حمل و نقل

٢ - آسفالت جاده و امكانات رفاهى

٣ - گرفتارى و پريشانى مردم عصر حاضر كه هر شخص دهها گرفتارى طاقت فرسا دارد، و چون گرفتاران از راههاى مادى و اسباب عادى مأيوسند، به اماكن مقدّسه مخصوصا به اين مكان شريف رو مى‏آورند .

در هر حال وظيفه روحانيت و هيئت محترم امناى مسجد است كه از اين گرايش بى سابقه به طور صحيح استفاده كنند، و با امر به معروف و نهى از منكر و تصحيح عقايد و ترويج اخلاق حسنه از اين جمعيت انبوه، عاشقان و دلباختگانى عارف براى حضرت مهدى ارواحنا فداه تربيت نمايند.

أللهُمَّ اجْعَلنا مِنْ أَعْوانِهِ وَأَنْصارِهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ .

## چند ديدگاه از صاحب كتاب انوار المشعشعين

الف: درباره تاريخ قم

مرحوم حاج شيخ محمّد على قمى، صاحب كتاب انوار المشعشعين كه در سال (١٣٠٢) قمرى به تأليف آن كتاب اشتغال ورزيده است، تصريح كرده كه وى به هشت باب از ترجمه تاريخ قم دست يافته است. آن چنان كه مرحوم حاجى نورى از رياض العلماء نقل كرده است، وى فرموده است: صاحب رياض [٣٠] العلماء نيز به هشت باب از ترجمه تاريخ قم دست يافته است.

در حالى كه علامه مجلسىرحمه‌الله، با آن همه امكانات تنها به پنج باب از ترجمه كتاب دست يافته است و در حال حاضر نيز، بيش از همان پنج باب موجود نيست .

ب: درباره كتاب خلاصة البلدان

وى در مقدمه كتابش مى‏نويسد: كتاب خلاصة البلدان از تأليفات صفى الدين محمّدبن محمّدبن هاشم حسينى رضوى قمى است كه خود در اول كتاب مى‏نويسد: از سال ١١٧٩به خواهش ملّا محمّد صالح [٣١] معلم قمى آن را تأليف نمودم.

ايشان در بخش ديگرى از كلام خود مى‏نويسد: صفى الدين رساله‏اى مى‏نويسد كه مشتمل بر مقدارى از اخبار قم، و حديث خبر دادن امير المؤمنين‏عليه‌السلام به پسر يمانى از شرافت زمين قم و كيفيّت بناء مسجد جمكران و اسم آن را خلاصة البلدان گذارده است .

## ج: درباره مسجد جمكران

وى مى‏نويسد: مخفى نماند كه يكى از مواضع مشرفه و مساجد مقدّسه قم، مسجد جمكران است كه حضرت حجّت‏عليه‌السلام را در آن مقام ديده‏اند، و حضرت امر به بناء مسجد نموده است، و چه مقدار از آيات [٣٢] الهى و معجزات و نوادر كرامات در آن مكان مقدّس ديده شده كه باعث حيرت است.

د: درباره حديث فرزند يمانى

وى حديثى را ازكتاب خلاصةالبلدان به‏نقل از كتاب مونس‏الحزين نقل كرده است كه خلاصه حديث چنين است :

امير مؤمنان على‏عليه‌السلام به پسر يمانى فرمود :

قائم آل محمّدعليه‌السلام از شهر قم ظهور مى‏كند و مردم را دعوت به حق مى‏كند، و همه خلايق از شرق و غرب به سوى آن شهر حركت مى‏كنند، و اسلام تازه گردد ... و رايت (پرچم) در اين كوه سفيد بزنند به نزد دهى كهن كه در جنب مسجد است و آن را جمكران خوانند. [٣٣]

وى در اين كتاب پنج كرامت از سيّد عبدالرحيم، خادم مسجد جمكران نقل نموده و چون او را توثيق نكرده است از درج آن خوددارى مى‏شود .

نگارنده گويد: كتاب خلاصة البلدان به سعى فاضل معاصر جناب آقاى سيد حسين مدرسى طباطبائى از دوستان قديمى نگارنده در سال ١٣٩٦قمرى به چاپ رسيده است، وى به دو نسخه خطى ناقص از اين كتاب دست يافته است كه فاقد خبر مسجد و خبر پسر يمانى است؛ از ايشان اميد بود كه با تتبّع بيشتر به نسخه كامل دست مى‏يافت و در نتيجه، خدمت بيشترى را ارائه مى‏داد.

## وضع فعلى مسجد جمكران و برنامه ريزى براى آينده

در حال حاضر فضاى مسجد و اطراف آن صدها هزار متر مربع را است .

در گزارشى آمده است كه طبق طرح تصويبى سال ١٣٧٦شمسى، طرح جامع مسجد شامل چهار صد هكتار اراضى منطقه است كه حدود چهل هكتار (چهارصد هزار متر) محدوده داخلى مسجد پيش بينى شده است. در بخش ديگر اين گزارش آمده است كه سالانه حدود پانزده ميليون نفر به مسجد جمكران [٣٤] مى‏آيند.

## مشاهدات عينى نگارنده در شهريور ١٣٧٨

چون نوبت به بيان وضع مسجد در حال حاضر رسيد، براى اينكه چيزى را بدون تحقيق ننويسم، عصر روز سه شنبه نهم شهريور (١٣٧٨) شمسى، مطابق با پانزدهم جمادى الثانى (١٤٢٠) قمرى، ابتدا با بعضى از دوستان از كوه خضر ديدن نمودم. اين كوه حدّ فاصل بين قم و جمكران است و حدود سه كيلومتر با جمكران فاصله دارد. راه اين كوه در حال حاضر منحصر به جاده‏اى است كه از شهرك امام خمينى به آن كوه منتهى مى‏شود. از پايين كه نگاه شود، چندان مرتفع نيست، ولى از بالاى آن بسيار مَهيب و مرتفع به نظر مى‏رسد، وقتى از بالا به پايين نگاه شود گويا از هواپيما به زمين نگاه مى‏شود. آن چنان حيرت آور و وحشت‏انگيز است كه پايين آمدن را بر انسان دشوار مى‏سازد.

افضل‏الملك كه در سال (١٣١٠) قمرى از اين كوه ديدن كرده است مى‏نويسد: وجه تسميه اين كوه به خضر اين است كه مى‏گويند: در اينجا حضرت خضر ديده شده است. وى مى‏نويسد: از قديم اوتاد و [٣٥] اقطاب در آن كوه به اعتزال به سر مى‏بردند.

در بالاى كوه مسجد كوچكى است، داراى محراب و جالب توجّه. نگارنده نماز مغرب را در آنجا خواندم. صاحب كتاب انوار المشعشعين كه در سال (١٣٠٢) قمرى به تدوين آن كتاب اشتغال داشته است مى‏گويد: شخصى نذر كرد كه هرگاه حاجتش روا شود براى بالا رفتن به آن كوه پلّه بسازد، چون حاجت روا شد، [٣٦] سيصد پلّه براى آن كوه درست كرد.

ولى در حال حاضر، جاده را به صورت مارپيچ درست كرده‏اند و انسان به آسانى مى‏تواند بالا رود. قلّه كوه را هم تسطيح نموده‏اند، به طورى كه جمع زيادى مى‏توانند در بالاى كوه اجتماع كنند. از قرار مسموع در سال گذشته، بعضى از ارگانهاى دولتى در آنجا؛ مراسم خواندن دعاى عرفه را بپا داشتند. در هر حال اين كوه حيرت افزا و ديدنى است. كسى كه مكّه را ديده و به جبل النور رفته باشد در بالاى اين كوه به ياد غار حرا مى‏افتد.

در بالاى كوه احساس معنويّت مى‏شود و تمام شهر و اطراف آن به خوبى ديده مى‏شود. خصوصيات آن كوه قابل توصيف نيست. امكانات عيّاشى در آنجا وجود ندارد، لذا هر نوع شايعه مركزيت آن كوه براى گناه تكذيب مى‏شود .

بعد از اداى فريضه مغرب، راهى مسجد جمكران شديم. حدود نيم ساعت از شب گذشته بود كه وارد شبستان مسجد شدم. به سختى توانستم جايى براى نماز عشا پيدا كنم. بعد از فريضه عشاء براى بررسى اوضاع از شبستان خارج شدم. تمام فضاى رو باز اطراف مسجد كه چندين هزار متر مربع مى‏باشد، زير پوشش جمعيت بود.اكثر مردم به نماز و دعا مشغول بودند و هر دقيقه به عدد آنان اضافه مى‏شد .

از آنجا، راهى درمانگاه مجلّل و مجهّز مسجد جمكران شدم. آمارى از دكترهاى متديّن كه رايگان براى معاينه و نسخه نويسى به آن درمانگاه مى‏آيند در تابلوى بزرگى نوشته شده بود. داروخانه‏اش داير و فضايش مملوّ از مسافر بود .

بعد از مدّتى كوتاه به طرف مسجد آمدم. صدها دستگاه وسيله نقليه از كوچك و بزرگ در بيابانهاى اطراف به چشم مى‏خورد. سيل خروشان جمعيت رو به افزايش بود و از بلندگوهاى مسجد صداى قرآن طنين انداز بود.

بعد از ديدار با بعضى از اعضاى هيئت مديره و صرف شام، مجدّدا از فضاى روباز مسجد مسير خروجى را طى كردم. با دقت وضع مردم را زير نظر گرفتم. اكثر آنان مشغول دعا و نماز و عبادت بودند. مجموع اين وضعيت در داخل فضاى روباز، منظره مسجد الحرام و منظره منى و عرفات را در ذهن انسان تداعى مى‏نمود. در اين هنگام، مدح امام زمان از بلندگوى مسجد پخش مى‏شد. اوضاع سمعى و بصرى آن چنان جذّاب بود كه قابل توصيف نيست. از داخل تاكسى مشاهده كردم كه يك روحانى محاسن سفيد، از ديدن اين منظره و شنيدن مدح امام زمان‏ عليه‌السلام آن چنان به وجد آمده كه گويى به طرف مسجد پرواز مى‏كند و با ريختن اشك چشم و تكان دادن دستها گويا امام را مى‏بيند. خلاصه چنان از خود بيخود بود كه اين بنده سنگدل را به گريه انداخت .

از بعضى در مقام انتقاد شنيده مى‏شود كه به بهانه جمكران، بعضى از مردم راهى صحنه گناه مى‏شوند. پاسخ ايشان مثل مشهور است: براى يك بى نماز، درِ مسجد بسته نمى‏شود . از يك اجتماع چند هزار نفرى نبايد توقّع عصمت داشت. انجام چند جرم يك امر طبيعى هر اجتماع است .

اشكال تراشان بيايند اشكال را برطرف كنند و از اين جمعيت كه با هزينه خود از اطراف كشور به اين مكان مى‏آيند با امر به معروف و نهى از منكر و تبليغات صحيح بهره بردارى كنند. اين اجتماع عبادى در هر مكانى باشد آن مكان، مقدّس مى‏شود و در هر بيابانى كه فرياد و ضجّه بلند نمايند، جاى استجابت دعا مى‏گردد. همه بايد جمع شويم از افراط و تفريطها و اسراف كاريها، تجملات و خود سريها بكاهيم و آن چنان را آن چنان‏تر بنمائيم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اى به كشور ايمان، شهريار بى همت !  |  | وى به عرصه امكان، گنج علم سبحانى !  |
| آيت خدايى تو، جان مصطفايى تو  |  | قلب مرتضايى تو، هفت سرّ قرآنى  |
| هم نهانى و هم پيد ، در مَثَل چو خورشيدى  |  | گر چه از نظر چندى است زير ابر پنهانى  |
| اى عجب به پنهانى، مى‏زند ره دله  |  | نرگست به شهلايى زلفت از پريشانى !  |
| از رخت نقاب افكن، راز عالمى بگش  |  | تا عيان شود بر خلق، سرّ اوّل و ثانى  |
| حال ما مسلمانان، در هم است و بى سامان  |  | درد ما شود درمان، از لبت به آسانى  |
| خاطرِ الهى را از رخت چون ماه افروز  |  | كز غمت شب هجران، در هم است و ظلمانى  |

## ذكر چند كرامت

## توكّل و اطمينان به استجابت دعا در مسجد جمكران

جناب مستطاب آقاى حاج حبيب اللَّه بيگدلى (از اخيار قم و والد محترم صديق مكرّم جناب آقاى حاج شيخ مهدى بيگدلى) فرمود: مرحوم آقاى حاج شيخ عباس قمى محدّث معروف برادرى داشت به نام حاج مرتضى، اين مرد كاسب بود و چندان سوادى نداشت، امّا بسيار متديّن و خوش عقيده بود. روزى همسرش مى‏گويد: براى دخترمان رفته رفته بايد جهيزيه فراهم كرد. وى در جواب مى‏گويد: فعلاً وقت شوهر كردن او نيست. هر زمان به سنّ مقتضى رسيد، به مسجد جمكران مى‏روم و ترتيب كار را مى‏دهم. بعد از چند سال همسرش مى‏گويد: حالا وقت تهيه جهيزيه است، زيرا دختر به سن شوهردارى رسيده است .

حاجى مى‏گويد: رفتم مسجد جمكران تا ترتيب كار داده شود. مسجد مى‏رود و شب را بيتوته كرده، دعا و توسّل لازم را به عمل مى‏آورد. فرداى آن شب پياده برمى‏گردد. در اثناى راه، از درخت توتى كه هنگام بهره برداريش رسيده بود استفاده مى‏كند و سپس، زير آن درخت مى‏خوابد. بعد از استراحت راهى منزل مى‏شود. وقتى وارد مى‏شود مشاهده مى‏كند كه مرحوم آيت اللَّه سيد صدر الدين صدر موسوى، از علماى بزرگ قم، با طلبه جوانى در اتاق نشسته‏اند. مرحوم آقاى صدر مى‏فرمايد: كجا بودى؟ نزديك يك ساعت است به انتظار تو هستم. ايشان جريان را گزارش مى‏دهد.

مرحوم آقاى صدر مى‏فرمايد: من آمده‏ام تا دخترت را براى اين روحانى جوان خواستگارى كنم؛ تمام مخارج عقد و عروسى و جهيزيه با خودم مى‏باشد. از دخترت اذن بگير؛ در صورتى كه موافقت نمايد عقد ازدواج را جارى كنم. ايشان مطلب را با همسر و دخترش در ميان گذاشته موافقت آنان را جلب مى‏كند و در همان مجلس، عقد نكاح جارى مى‏شود و تمام هزينه را مرحوم صدر مى‏پردازد و پس از يك [٣٧] هفته، مجلس عروسى برگزار مى‏گردد.

( وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ) .

## داستان حاج سيد مرتضى حسينى

صديق مكرّم آقاى حاج سيد عباس حسينى (واعظ) كه چند ماه قبل مرحوم شد از پدرش مرحوم سيد مرتضى حسينى كه از تربيت شدگان مرحوم حاج شيخ محمّد تقى بافقى است، جريانى را نقل كرد؛ از ايشان خواستم آن را بنويسد، قبول فرمود. چكيده آن نوشته كه نزدم موجود است اين چنين است:

مرحوم سيّد مرتضى، منزل مسكونى خود را به يكصد و هشتاد تومان به طور اقساط پنج ماهه، خريدارى كرده و در سر رسيد اوّلين قسط با تهى دستى روبرو مى‏شود. به مسجد جمكران رفته و به امام زمان‏ عليه‌السلام متوسّل مى‏شود .

مرحوم حاج اسداللَّه خرّاز قمى كه از دوستان متديّن مرحوم سيّد مرتضى بوده و حدود چهل سال سيّد براى او روضه هفتگى مى‏خوانده ، او را ديدار كرده و مى‏گويد كه در خواب از طرف حضرت ولى عصرعليه‌السلام مأمور شدم اقساط خانه‏ات را بپردازم (ظاهرا حاج اسداللَّه از اصل خريد خانه هم بى خبر بوده) سيّد قبول مى‏كند و تمام اقساط منزل به بركت توسّل به حضرت بقية اللَّه توسط حاج اسداللَّه پرداخت مى‏گردد .

مرحوم حاج سيد عبّاس مى‏گفت: آقاى حاج اسداللَّه، پدرم را وصىّ خود قرار داد. بعد از فوت حاجى، پدرم تمام مراسم واجب و مستحب را براى او انجام داد. آن شب بر اثر خستگى، بعد از نماز مغرب و عشا خوابش گرفت. نيمه شب از جا برخواست. خيال كردم ناخوش است. گفتم: چه شده؟ گفت: الآن حاج اسداللَّه را خواب ديدم. به من گفت: همه كارها را انجام داديد، مگر نماز ليلة الدفن را، تا دير نشده برخيز آن را هم به جا آور. حال مى‏خواهم آن نماز را بخوانم. پدرم به من گفت: سيّد عباس، ببين حاجى در شب اوّل قبرش چقدر فراغ خاطر دارد.

## يك داستان آموزنده

در سال (١٣٤٠) شمسى كه در مشهد مقدّس تحصيل مى‏كردم، در يكى از شب‏هاى جمعه به منزل آقاى حاج آقا حسن قمى، فرزند مرحوم حاج آقا حسين قمى (مجتهد معروف) براى استماع موعظه كه خود متصدّى آن بود رفتم. ايشان در ضمن نصايحى كه داشتند، به زائران مرقد مطهر حضرت رضاعليه‌السلام سفارش مى‏كرد كه خودشان را اصلاح كنند و از معصيت اجتناب نمايند، آنگاه فرمود: دوستى دارم از تجّار تهران كه محلّ وثوق مى‏باشد. وى برايم گفت: شريكى دارم كه چندى قبل براى زيارت به مشهد آمد. چند روز بعد از سفر او، در خواب مشاهده كردم كه من هم براى زيارت مرقد مطهر امام وارد حرم شدم. وقتى وارد روضه مقدّسه شدم، ديدم كه حضرت رضاعليه‌السلام در يك بلندى نشسته و وضع زائران خود را مشاهده مى‏كند و به آنان احترام مى‏گذارد .

در اين بين ديدم كه شريك من هم داخل جمعيّت است و دارد اطراف ضريح طواف مى‏كند. ولى وقتى مقابل امام رسيد دستش را براى زدن سيلى به امام، دراز كرد! امام با عقب كشيدن چهره خود آن سيلى را رد نمود. طولى نكشيد كه آن مرد مجدّدا مقابل امام آمد و دستش را به طرف امام دراز كرد! اين بار هم سيلى به چهره امام اصابت نكرد. بعد از مدت كوتاهى براى بار سوم دستش را دراز كرد و يك سيلى به چهره نورانى آن حضرت زد! اين بار سيلى به صورت امام اصابت نمود، به طورى كه رنگ چهره تابناك امام نيلگون گرديد! از خواب بيدار شدم و در فكر فرو رفتم.

بعد از چند روز كه شريكم از سفر برگشت، به ديدار او رفتم و در خلوت، خواب را برايش بازگو نمودم. ديدم رنگ صورتش عوض شد و گفت: اين خواب حقيقت دارد! من مشغول طواف بودم و به يكى از شبكه‏هاى ضريح دست انداختم، در كنارم زنى بود جوان، شيطان وسوسه‏ام كرد و او را به گناه دعوت كردم. آن زن اعتنا نكرد. يك دور ديگر زدم و باز كنار او قرار گرفتم و او را به گناه فرا خواندم. باز آن زن اعتنا نكرد. براى بار سوم، در اثر وعده‏هايى كه دادم، او را رام كردم و از همانجا براى انجام گناه و [٣٨] بى عفّتى همراه خود بيرون آوردم و سر انجام آلوده گناه منافى با عفت شديم.

نگارنده مى‏گويد: اختلاط مرد و زن نامحرم در معرض گناه است. گرچه اين اختلاط در حرم مطهر امام رضاعليه‌السلام باشد. از عيسى‏بن مريم روايت شده است :

[٣٩] ايّاكم والنظرة فإنّها تزرع فى قلب الشهوة و كفى بها لصاحبها فتنه .

از نگاه به نامحرم پرهيز كنيد زيرا در دل نگاه كننده تخم شهوات را؛ كشت مى‏كند و همان براى گرفتارى انسان كافى است .

## كرامتى از حضرت معصومه‏ عليها‌السلام

چون تمام نعمت‏هاى مادّى و معنوى اهل قم، به بركت حضرت فاطمه معصومه‏ عليها‌السلام است و ما همگى از بركت قبر مطهرش متنعّم هستيم، از انصاف به دور است كه در اين كتاب از فضائلش نشود؛ بر اين اساس چكيده كرامتى را كه صاحب انوار المشعشعين در كتابش به عنوان يك امر متواتر درج نموده، در اين نوشتار مى‏آوريم. ايشان مى‏نويسد: يكى از خدّام آستانه مقدّسه حضرت معصومه به نام ميرزا اسد اللَّه، از ناحيه پاگرفتار بيمارى شقاقلوس (بى حسّى و فاسد شدن عضوى از اندام) گشته، جراحان بالاتفاق نظر به قطع پاى ايشان دادند، تا بيمارى به ديگر اعضا سرايت نكند .

ايشان مى‏گويد: حال كه بناست فردا پايم را قطع كنند، امشب مرا به حرم مطهر حضرت معصومه ببريد. او را به دوش مى‏كشند و به حرم مى‏آورند. خدّام در را بسته و او را به حال خود وا مى‏گذارند، وى از فشار درد تا صبح صادق فرياد مى‏زند. هنگام صبح خوابش مى‏برد و در عالم خواب خانم مجلّله‏اى را مشاهده مى‏كند كه به او مى‏گويد: ترا چه مى‏شود؟ جواب مى‏دهد: پايم فاسد شده و از خدا مى‏خواهم كه يا مرا مرگ دهد و يا شفا بخشد .

آن خانم گوشه مقنعه خود را چندين دفعه به پاى او ماليده مى‏فرمايد: تو را شفا داديم. عرض مى‏كند: شما كى باشيد؟ مى‏فرمايد: فاطمه دختر موسى‏بن جعفر.

او از خواب بيدار مى‏شود و خود را سالم مى‏يابد. فريادش بلند مى‏شود كه در را باز كنيد، شفا گرفتم. خدّام در را باز كرده، وى را خندان و سالم مى‏بينند .

شگفت اينكه مقدارى پنبه نزد او يافت مى‏شود كه هر مريضى آن را به موضع درد خود مى‏ماليد شفا [٤٠] مى‏يافت، ولى در خرابى سيل قم آن پنبه مفقود گرديد.

حضرت معصومه در سال (٢٠١) قمرى در شهر قم، بعد از هفده روز بيمارى وفات يافت و در مقبره‏اى در محلّ فعلى مدفون گرديد، و بعدها چهار زن ديگر از خواتين اهل بيت‏عليهم‌السلامدر كنار او دفن شدند.

ابتدا زينب دختر حضرت جوادعليه‌السلام سقفى از بوريا بر قبر بنا كرد. در سال ( ٥٢٩) قمرى شاد بيگم ، از زنان خاندان امير تيمور گوركانى، گنبد منور را ساخت، و در سال (٩٢٥) قمرى به دستور شاه [٤١] اسماعيل صفوى تجديد بنا شد و بعدا فتحعلى شاه قاجار، گنبد را طلا نمود.

طبق روايتى كه در كتاب كامل الزيارات مذكور است، امام جوادعليه‌السلام فرمود :

[٤٢] وَمن زار عمّتى بقم فله الجنّة

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يا رب چه قشنگ است و چه زيبا حرم قم  |  | چون جنّت اعلا، حرم محترم قم  |
| بانوى جنان، اخت رضا، دختر موسى  |  | دُردانه زهرا و ملائك، خدم قم  |
| اين مژده بس او را كه بهشت است جزايش  |  | هر كس كه زيارت كندش در حرم قم  |

# فصل دوم : ديدار با امام زمان‏ عليه‌السلام

## افراطها و تفريطها

در اين بخش از نوشتار بر خود لازم دانستم كه بعضى از خرافات و كج انديشى‏ها را به ياد آورم تا گرفتار ترك نهى از منكر نشوم .

اين بحث را با مقدمه‏اى شروع مى‏نمايم .

علماى اخلاق گفته‏اند: عمده قواى انسانى چهار قوّه است: عاقله ، واهمه، شهويه و غضبيه؛ از تعديل قوه عاقله و حكمت؛ و از تعديل قوّه واهمه (نيروى تصميم گيرى) عدالت؛ و از تعديل شهويه، عفت؛ و از تعديل غضبيه، شجاعت؛ به وجود مى‏آيد .

اين چهار اصل (حكمت، عدالت، عفت و شجاعت) ريشه تمامى اخلاق حسنه مى‏باشد .

آنچه در علم اخلاق مورد توجه است، تعديل قوا و جلوگيرى از افراط و تفريط مى‏باشد. مقصود نگارنده در اين نوشتار، بررسى بعضى از افراطها و تفريطهاى قوه عاقله است كه از افراط آن، به كج انديشى و ناباورى، و از تفريط آن، به ساده لوحى مى‏توان تعبير نمود .

آنچه مطلوب شرع و مورد توجه عقلا است، همان خوش فكرى و حكمت است، اما زود باورى و ناباورى هر دو مذموم و ناپسندند، نبايد هر چه مى‏خوانيم و مى‏شنويم بدون دليل بپذيريم، و نبايد بدون دليل آن را به باد ايراد و انكار بگيريم؛ ابن سينا گفته است: آنچه را كه امكان وجود دارد به مجرّد شنيدن نه باور كن و نه انكار، بلكه در بوته احتمال قرار ده و به دنبال برهان بر نفى و اثباتش برو.

متأسفانه از زمانهاى پيشين تا به امروز، جامعه گرفتار هر دو قشر افراطى و تفريطى بوده است، و انبياء در طول تاريخ با هر دو طائفه به مبارزه بر خواسته‏اند .

مشركان، راهِ تفريط، و ملحدان ، طريقِ افراط را پيموده‏اند. امروز هم ما گرفتار هر دو طائفه هستيم، بعضى به محكمات و بديهيّات عقيده ندارند، و بعضى به هر خواب و خيالى به قيمت جان پايبند مى‏شوند .

در زمان گذشته طرفداران خرافه، روستائيان وافراد بيسواد بودند، ولى امروز خرافه پذيرى به افراد تحصيل كرده نيز سرايت نموده است .

شاهدى بر گفتار

چندى پيش در تهران، منزل يكى از دوستان كه پزشكى محترم مى‏باشد مهمان بودم. اهل مجلس نوعاً پزشك و افراد تحصيل كرده بودند. يكى از حاضرين كه اهل فضل و دانش بود اظهار كرد كه فلان شخص يكى از معروفين در خواب خدمت امام زمان‏ عليه‌السلام رسيده و براى شيعيان و دوستان آقا هديه خواسته است. آقا فرموده‏اند: سوره بقره را از قرآنى كه مى‏خوانيد ورق بزنيد، در يكى از اوراق آن تار مويى از اندام و يا مژه‏اى از چشمان من مى‏يابيد، آن هديه محبان من خواهد بود.

براى آزمايشِ خواب، فوراً قرآنى را آوردند، مقدارى ورق زدند، مويى مشكى از مژه، در يكى از اوراق قرآن ديده شد، فرياد صلوات بلند شد، خواستند آن را با دست بردارند، در اين ميان گفته شد: بى وضو نمى‏شود، يك برگ چسب نوارى آوردند و آن را با چسب برداشتند. نزد يك يك افراد آوردند كه از روى چسب آن را ببوسد.

من كه اين مطلب را از اصل دروغ و خرافه مى‏دانستم، جوّ مجلس را بررسى كردم، ديدم مخالفت نتيجه معكوس دارد، ناچار ساكت شدم .

فقط به بعضى از افراد كه با آنان سابقه داشتم گفتم: اين يك جريان خرافى است باور نكنيد، زيرا هر كتابى كه مورد استفاده باشد، در ضمن ده يا بيست ورق آن تار مويى ديده مى‏شود، چون هنگام استفاده در مدت طولانى خواه ناخواه تار مويى از بدن جدا شده در ميان اوراق جا مى‏گيرد، و اساساً خواب هم حجيّت ندارد. از سوى ديگر، اندام يك نفر چه قدر مو دارد كه در ميليونها قرآن پخش شود؟

در هر حال ، از اين روح خرافه پذيرى نتيجه گرفتم كه اگر ساكت بنشينم، طولى نمى‏كشد كه جريان باب و بها دوباره تكرار مى‏گردد، لذا بر آن شدم كه پيرامون چند موضوع وارد بحث شوم :

## ملاقات با امام زمان‏ عليه‌السلام

نگارنده قبول دارد كه در غيبت كبرا بعضى از نفوس قدسيّه چون سيّدبن طاووس وعلامه بحرالعلوم و شيخ محمد كوفى، موفق به ديدار يوسف فاطمه، حضرت مهدى موعود روحى فداه گرديده‏اند، اما اين لياقت نصيب هر شخص نمى‏شود، و تا كسى خود را مهذّب ننمايد و سنخيّت با آن نيّر وجود پيدا نكند، چنين نعمتى نصيب او نمى‏شود. (مقصود، ملاقات اختيارى توأم با شناسايى است).

## ديدگاه علامه بحرالعلوم

علامه سيّد مهدى بحرالعلوم‏رحمه‌اللهكه از اعاظم علماى اماميّه و داراى كرامات باهره بوده است در بحث اجماع، راه جديدى را ابداع فرموده است كه از آن در گفتارِ علماىِ اصولِ قرنِ حاضر، به اجماع تشرّفى تعبير مى‏شود .

چكيده نظر ايشان اين است: در زمان غيبت كبرا براى بعضى از حاملين اسرار و علماى ابرار، توفيق تشرف حاصل و به ديدار امام نايل مى‏شوند، ولى چون مأمور به كتمان ديدارند، حكم خدا را در پوشش [٤٣] اجماع ابراز مى‏دارند.

اين ديدگاه، مورد قبول محققان از علماى اصول واقع شده است، شيخ انصارى در كتاب فرائد آن را [٤٤] پذيرفته، ولى در غايت ندرت دانسته است.

[٤٥] صاحب كفاية الاصول نيز حصول آن را براى اوحدى از علما قبول نموده است.

مرحوم ملا احمد نراقى و ملا اسداللَّه شوشترى كه هر دو از اكابر فقها مى‏باشند فرموده‏اند: بسيارى از دعاها، استخارات، آداب و اعمال استحبابى كه مدرك روايى ندارند، بر اين اساس تدوين و تنظيم [٤٦] گرديده‏اند.

## تشرف علامه بحرالعلوم خدمت امام زمان‏ عليه‌السلام

همان گونه كه درباره علامه بحرالعلوم (١٢١٢ - ١١٥٥) مرقوم شد، فيض شرفيابى او به حضور امام [٤٧] عصر و ناموس دهر عجل‏اللَّه تعالى فرجه الشريف متواتر است.

محدث قمى در كتاب فوائد رضويه چند داستان براى ايشان نقل كرده است كه به چكيده بعضى از آنها در اين نوشتار اكتفا مى‏شود :

١ - بزرگان، از ملّا زين‏العابدين سلماسى كه از محارم اسرار سيد بوده است نقل كرده‏اند كه روزى ميرزاى قمى به ديدار سيّد آمد، وقتى مجلس خلوت شد ميرزا به سيّد گفت: از نعمت‏هاى غيرمتناهى كه به شما براى‏تان روزى شده، ما را به فيض برسانيد .

سيد فرمود: دو شب قبل (شب گذشته) در مسجد سهله فيض ملاقات برايم حاصل شد و مناجات امام زمان‏ عليه‌السلام را با الفاظى جالب كه دل را منقلب و چشم را گريان مى‏كرد استماع نمودم؛ بعد از پايان مناجات، من را به نام فراخواندند، نزديك رفتم تا جايى كه دست من به آن جناب مى‏رسيد .

مرحوم سلماسى گويد: چون كلام به اينجا رسيد، سيّد وارد مطلب ديگرى شد. بعد از آن ميرزاى قمى خواستار ادامه داستان شد، ولى سيد به او فهماند كه اين از اسرار مكتوم است.

٢ - باز از مرحوم سلماسى نقل شده است كه شخصى از سيّد پرسيد: آيا در زمان غيبت كبرا ديدار امام حاصل مى‏شود؟

سيّد در حالى كه مشغول كشيدن قليان بود، سر به زير انداخت و آهسته فرمود: چه بگويم در جواب او و حال آنكه آن حضرت من را در بغل كشيده و به سينه خود چسبانيده‏اند، و از طرفى تكذيب مدّعى ديدار آن بزرگوار وارد شده است .

سپس به آن سائل فرمود: از اهل بيت عصمت‏عليهم‌السلامتكذيب مدّعى ديدار رسيده است و ديگر براى او [٤٨] چيزى نقل نكرد.

## داستانى از ميرزاى شيرازى

مرحوم آيت اللَّه حاج شيخ مرتضى حائرى فرمود: در جريان تحريم تنباكو، ميرزاى شيرازى با صلاحديد اصحاب خود، مانند مرحوم سيد محمد فشاركى، مصممّ شد استعمال تنباكو را كتباً تحريم كند، ولى حدود يك هفته اين كار به تاخير افتاد. اصحاب ميرزا ناراحت بودند، سرانجام مرحوم فشاركى كه از اعاظم شاگردان ايشان محسوب مى‏شده است به حضور ميرزا رفت و با كسب اجازه از ايشان، معروض داشت: چرا در صدور اعلاميه تحريم تنباكو، مسامحه مى‏كنيد؟

ميرزا فرمود: منتظر بودم مطلب توسّط دست ديگرى نوشته شود (امام زمان سلام اللَّه عليه)، امروز در سرداب مطهر اين حالت برايم حاصل شد و نوشتم وفرستادم: اليوم شرب التوتون در حكم محاربه با امام [٤٩] زمان‏ عليه‌السلام است .

## ديدگاه مرحوم آيت اللَّه حائرى

مرحوم آيت اللَّه حائرى در ملحقات شرح زندگانى والد محترم‏شان (مرحوم آيةاللَّه حاج شيخ عبدالكريم حائرى) فهرستى را درباره فيض يافتگان ديدار، تنظيم نموده است، در آنجا مى‏نويسد: اين فهرست كه نزديك به پانصد نفر مى‏رسد دلالت دارد بر نشانه‏هايى از حضرت خليفة اللَّه فى ارضه .

نگارنده گويد: ولى آنچه نزد اين جانب است بيشتر از سى داستان نيست، ظاهراً موفق به اتمام آن نشده‏اند .

در ميان اين آمار، داستان شيخ محمد كوفى كه نامه براى مرحوم آيت اللَّه سيّد ابوالحسن اصفهانى آورد و داستان مسجد حاج يداللَّه رجبيان در قم، و داستان ختم آيه نور كه براى خودشان اتفاق افتاده است و داستان شيخ عبداللَّه مهرجردى، وداستان منقول از ميرزا محمدباقر اصطبهاناتى در رابطه با طلبه‏اى كه از مقام خود صرف نظر كرده و به تهران براى تحصيل رفته است، به چشم مى‏خورد .

## وظيفه مدعيان انتظار

حكايتى را شنيده بودم و در بعضى كتاب‏ها هم نوشته‏اند، چكيده‏اش اين است كه مردى طالب ديدار بود و در اين راه رياضت‏ها كشيده‏اند. شبى به او نويد مى‏دهند كه در فلان شهر (يكى از بلاد را نام مى‏برند) اين فيض نصيب تو مى‏شود. او خود را به آن شهر مى‏رساند. به او نويد داده مى‏شود كه امام درب دكان فلان كاسب قفل و كليد ساز نشسته‏اند. وى خود را به آن دكان رساند و به فيض ديدار نائل شد؛ اما در اثنا ملاحظه كرد كه پير زنى فرتوت قفلى را به بازار آورده و از بيچارگى آن را در معرض فروش قرار داده است. اهل بازار هر كدام آن قفل را به قيمت ناچيز ارزيابى نمودند، جز كاسبى كه امام در كنار دكّان او جلوس نموده بود؛ اين كاسب ارزش واقعى قفل را اعلام داشت و گفت: با اندك تنزّلى حاضرم آن را بخرم و به همان مقدار كمى كه تنزّل دادم در سود خود بسنده مى‏كنم.

پيرزن خرسند شد و قفل را به ارزش مذكور به او فروخت و رفت .

آن هنگام امام رو به آن مهمان طالب ديدار كرد و فرمود: اين طور باشيد تا ما خودمان شما را ديدار كنيم، و به زحمتِ رياضت، خودتان را گرفتار نكنيد .

امام صادق‏عليه‌السلام مى‏فرمايد: من سرّ أن يكون من أصحاب القائم‏عليه‌السلام فلينتظر وليعمل بالورع ومحاسن الأخلاق، وهو منتظر، فإن مات و قام القائم بعده كان له من الأجر مثل أجر من أدركه، فجدّوا [٥٠] وانتظروا، هنيئاً لكم أيّتها العصابة المرحومة .

كسى كه دوست دارد يار امام زمان‏ عليه‌السلام باشد، بايد انتظارش توأم با پارسايى و اخلاق حسنه باشد. اگر اين افراد قبل از قيام امام‏عليه‌السلام بميرند، اجرشان همانند كسانى است كه موفق به ياريش شده‏اند. بكوشيد و منتظر باشيد، گوارا باد شما را اى گروه بخشوده شده !

## داستانى از مرحوم آيت اللَّه مرعشى نجفى

.مرحوم آيت اللَّه سيد شهاب‏الدين مرعشى يكى از مراجع تقليد شيعه كه با تكميل كتاب احقاق الحق و تاسيس كتابخانه كم نظير خود، يكى از نيرومندترين نگهبانان فرهنگ شيعه محسوب مى‏شود، در يكى از ملاقات‏هايى كه با ايشان داشتم فرمود :

در نجف نزد عالمى بزرگوار (اين جانب براى حفظ بعضى از جهات از ذكرنام آن عالم معذورم) به طور خصوصى درس مى‏خواندم. آن عالم بسيار مهذّب و مورد احترام همگان بود، و از كثرت علاقه به امام زمان(عج) در افواه اهل نجف از منتظران ظهور محسوب مى‏شد .

روزى براى فراگيرى درس به محضرشان رفتم، ديدم گريه مى‏كند و بسيار پريشان است. علت آن را پرسيدم، فرمود: شب گذشته در عالم رؤيا امتحان شدم، ولى از امتحان بيرون نيامدم، در خواب به من گفته شد كه آقا ظهور كرده‏اند و در وادى السلام مكان خاصى است كه گورستان نجف را در بردارد مردم با او بيعت مى‏نمايند، به مجرّد شنيدن اين موضوع از جا حركت كردم و به عجله وارد خيابان شدم. ديدم غوغايى از جمعيت است و همه با سرعت هر چه بيشتر به سوى وادى السلام مى‏روند، هر كس به فكر اين است كه زودتر خود را به امام برساند و با جنابش بيعت كند.

ديدم عشق ديدار امام، مردم را چنان خود باخته ساخته كه كسى را با كسى كارى نيست و تمام علقه‏ها را به فراموشى سپرده‏اند؛ آنها كه تا ديروز به من عشق مى‏ورزيدند ديگر به من اعتنا نمى‏كنند، بلكه با لحنى تند مى‏گويند: آقا كنار رو و مانع راه ما نباش .

كوتاه سخن آنكه احساس كردم ظهور امام بازارم را كساد كرده است، از همانجا نقشه كشيدم كه در ملاقات با امام ايشان را محترمانه از ظهورش منصرف سازم. بعد از آنكه با هزار سختى به خدمتش رسيدم، عرض كردم: فدايت شوم! خودتان را به زحمت انداختيد، ما كارها را ساماندهى مى‏كرديم، نيازى نبود كه خود را گرفتار سازيد و زحمات طاقت فرساى رهبرى را به عهده بگيريد. با اين قبيل سخن‏ها مى‏خواستم امام را از ظهورش منصرف كنم، بعد از چند جمله از اين نوع گفتارها، يك مرتبه از خواب بيدار شدم و فهميدم كه هنوز لياقت حضرتش را ندارم.

نگارنده گويد: از اين حكايت، من و امثال من بايد حساب كار خود را بكنند؛ بدانيم كه تا اصلاح نشويم وحتى المقدور از آلودگى گناه و ظلمت هوا و هوس بيرون نياييم، انتظار همنشينى و ديدار آن عزيزِ ابرار و قدوه أخيار را نداشته باشيم .

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آيينه شو، جمال پرى طلعتان طلب  |  | جاروب كن تو خانه و پس ميهمان طلب  |

## ديدگاه آيت اللَّه آقاى وحيد خراسانى در امر ملاقات

مرجع عظيم‏الشان و استاد محترم حضرت آيت اللَّه آقاى وحيد خراسانى كه علاوه بر مقامات عاليه فقه و اصول، در اين گونه اُمور هم كارشناس و خبره‏اند، بارها در جلسات خصوصى و عمومى فرموده‏اند: ملاقات در غيبت كبرى به دو صورت واقع شده و مى‏شود :

١ - ملاقات در حال اختيار .

٢ - ملاقات در ظرف اضطرار .

ملاقات در حال اختيار فقط منحصر به افرادى نظير سيدبن طاووس است كه احياناً امام‏عليه‌السلام را ديده و شناخته و از او كسب فيض كرده‏اند .

و امّا ملاقات در حال اضطرار مربوط به افرادى است كه در حال گرفتارى شديد به ذيل عنايت امام متوسّل مى‏شوند، و امام‏عليه‌السلام خود و يا توسط افرادى كه دارند از او دستگيرى مى‏نمايد.

و نيز فرمودند: آنها كه در اثر لياقت و شايستگى به فيض ديدار موفق شوند، به كسى نمى‏گويند؛ ايشان در دنبال كلام‏شان اين شعر را مى‏خواندند

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| :اين مدعيان در طلبش بى‏خبرانند  |  | [٥١] آن را كه خبر شد، خبرى باز نيامد  |

## پيام نگارنده به توده مردم

اين جانب در مسئله فيض ديدار حضرت مهدى عجل‏اللَّه تعالى فرجه در زمان غيبت كبرا، پيرو نظر فقهاى شامخين و محدّثان واقع بين مى‏باشم، نه طرفدار تفريط هستم و نه گرفتار افراط؛ آنچه مورد نظر اشخاص برجسته و شناخته شده باشد قبول دارم و به انظار و افكار استوانه‏هاى علم و دين، از مرحوم كلينى و مفيد گرفته تا بزرگان عصر حاضر، احترام مى‏گذارم؛ همان‏گونه كه علامه بحرالعلوم وامثال او فرموده‏اند اين فيض را در حال اختيار، تابع سنخيّت روحى با ولىّ امر حضرت حجة بن الحسن العسكرى مى‏دانم، آن هم در چتر استتار و حفظ اسرار.

اين چنين نيست كه باب اين نعمت بر همه كس مسدود و اين طور هم نيست كه بر همه كس مفتوح باشد، تا كار به جايى رسد كه هر بيمار روانى يا درويش بيابانى و دكاندار خيابانى به خود اجازه دهد با ساختن يك خواب و يا تخيّل يك مكاشفه دروغين ، خود را مدّعى ديدار و وابسته به آن شهريار معرّفى كند .

پيام من به توده مردم اين است كه طبق حديث علوى كه در هر حركتى شناخت لازم است [٥٢] در بدو امر مرجع تقليد خودشان را از طريق خبرگان عادل مشخّص كنند و بعد از آن، بدون تأييد آن مرجع در امر دين به گفته هيچ سخنران و به كتاب هيچ نويسنده‏اى اعتماد نكنند، حتى همين كتاب مرا بدون تأييد نخرند و نخوانند .

پيام من به همه آنهايى كه از اقصى نقاط كشور، شبهاى چهارشنبه به اين اميد (ديدار امام) راهى جمكران مى‏شوند، اين است كه ما مكلّف به تحصيل مقدّمات ملاقات نيستيم، تكليف ما پيروى از مكتب آن بزرگوار، يعنى انجام واجبات و ترك محرمات است، امام را هم كه ببينيم غير از اين از ما انتظار ندارد.

پس بياييم خود را اصلاح و از لوث گناه پاك سازيم، چه موفق به ديدار بشويم يا نشويم. با خود انديشه كنيم كه آيا امام راضى است هر هفته هزاران زن، بدون اجازه شوهر و يا بدون همراهى با محارم خود، آن هم با حجاب ناقص و اجتماع مختلط به عنوان ديدن، به مسجد جمكران سفر نمايند؟ !

آيا امام‏عليه‌السلام راضى است به نماز اهميّت داده نشود و محكمات دينى متروك و به فراموشى سپرده شود و به جاى آنها وقت خود را صرف شنيدن نوارهاى مبتذل و داستانهاى بى اساس بنماييم.

پيام من به اهل ديانت اين است كه از امر به معروف ونهى از منكر فاصله نگيرند، با عبادات ساختگى و مجعول پير زنان و يا صوفيّه و قلندران ستيز كنند، با اسراف و تجمل هر چند در چتر مسجد و محراب باشد مبارزه كنند، زنان را از اختلاط با نامحرمان نهى كنند، با مدّاحان دروغين و واعظان غير راستين مبارزه نمايند و صحنه هدايت را به دست با كفايت عالمان دل سوز و فقيهان متفكّر بسپارند .

## ديدگاه مرحوم آيت اللَّه بروجردى در امر تبليغ

از مرحوم آيت اللَّه بروجردى نقل مى‏شود كه به طلاب مى‏فرمود: هر كه مى‏تواند تبليغ خداپسندانه كند، براى تبليغ برود و اگر نمى‏تواند و از عهده آن بر نمى‏آيد در قم بماند، و آنچه را كه ديگران درست كرده‏اند خراب نكند.

## ديدگاه مرحوم آيت اللَّه حائرى در امر تبليغ

مرحوم آيت اللَّه حائرى صريحاً مى‏فرمود: كسى كه مجتهد و يا قريب الاجتهاد نباشد نبايد به منبر رود، مگر آنكه كتاب تأييد شده‏اى را همراه ببرد و از رو بخواند، ومى‏فرمود: تعارض احاديث و تزاحم حكايات و اخبار، نيروى تفكر لازم دارد .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

[١] موضوعات مناسب عبارتند از: خواب، مكاشفه و كرامات؛ در اين كتاب سعى شده با افراطها و تفريطها در موضوعات فوق مبارزه شود و راه اعتدال معرفى گردد. [٢] ألْأَمانَ . جمال الاسبوع، ص ١٨١ الانوار ج ٨٨ص.١٩١ [٣] از كتاب (الذريعة ···) استفاده مى شود كه كتاب كنوز النجاح نزد حاجى نورى بوده است، ولى در حال حاضر از وجود ان اثرى نيست· [٤] (نجم الثاقب،).٢١٥ [٥] دعوات قطب راوندى٨٩، ص. [٦] حاج ميرزا حسين‏بن محمد تقى نورى طبرسى از اكابر علماى اماميه است. وى در سال ١٣٢٠قمرى در سن ٦٦سالگى [٦] در نجف اشرف وفات نمود.

[٧] « كتاب نجم الثاقب از كتابهاى معروف مرحوم نورى است. وى آن را به دستور ميرزاى بزرگ شيرازى تأليف كرده و در سال ١٣٠٢قمرى آن را به اتمام رسانده است .

[٨] رجوع شود به كتاب تاريخ دارالايمان قم، چاپ حكمت، قم، مهرماه ١٣٥٣ش، به كوشش مدرسى طباطبائى. [٩] رجوع شود به كتاب الذريعه، ج ٧ص ٢١٦و خلاصة البلدان چاپ حكمت قم، به كوشش مدرسى طباطبائى، سال ١٣٩٦ق. [١٠] جنة المأوى، حاجى نورى، ص ٢٣٠ بحار الانوار، و ص ٤٦١كلمه طيّبه .

[١١] مقدمه كتاب تاريخ قم، مترجم، ص ٣. [١٢] از عبارت لفظ بعد الماتين سقط گرديده است. [١٣] از عبارات فوق استفاده مى‏شود كه اين محل قبلاً مسجد بوده است، بنابراين مراد از بناى مسجد، تجديد بنا است، چنانكه در انوار المشعشعين به اين امر اشاره شده است. [١٤] در نقل مرحوم ارباب و هر سوره ديگر كه خواهد بخواند . [١٥] ما بين قوسين در نقل مرحوم ارباب موجود نيست. [١٦] در كلمه طيبه : و اكنون كه پيش شما آمد. [١٧] در نسخه چاپى انتشارات اسلاميّه و نسخه‏اى كه مرحوم نهاوندى در كتاب العبقرى الحسان از آن استفاده كرده است، تاريخ قصه ٢٩٣است، در اين نسخه براى پيشگيرى از تحريف لفظ دويست به حروف نوشته شده است. ولى در كتاب‏هاى ديگرِ مؤلف سال ٣٩٣مذكور است و اين تاريخ با سال فوت صدوق سازگار نيست و محتاج به توجيه است و امّا تاريخ ٢٩٣مربوط مى‏شود به قبل از تولد صدوق و اخبار ايشان از زمان گذشته ايرادى ندارد. [١٨] مناقب ابن شهر آشوب، ج ٤ ص .٨بحار الانوار، ج ٤٣ ص ٣٢٧و تسلية المجالس، ج ٢ ص .١٣ [١٩] زيرا در اين تقدير: مرحوم فتّال در كتاب مونس‏الحزين با سندى كه در اختيار داشته است، آن را از محمّد بن على‏بن بابويه (صدوق) روايت كرده است و اين بهترين توجيه در اين مقام است. ولى اين توجيه با تاريخ ٢٩٣سازگار است و بنابر تاريخ ٣٩٣بايد آنرا به ٣٧٣برگردانيم. [٢٠] دستيابى به اينكه كتاب مونس‏الحزين از تأليفات فتال نشابورى است، با اينكه بزرگان فن چون صاحب الذريعه به آن برخورد نكرده‏اند، از بركات مسجد جمكران است كه در اثر توسل به حضرت صاحب الامرعليه‌السلام نصيبم شد.

در زمان تصحيح اين اوراق، به پاورقى ص ٤٦٩ ج ٢فوائد رضويه برخورد كردم، در آنجا محدث قمى به اين امر تنبّه داده است .

[٢١] . ايشان مى‏فرمود: اين مسجد از زمان غيبت صغرى تا به امروز مورد احترام همه شيعيان بوده است .

بناى اول اين مسجد در زمان حسن‏بن مثله و بناى دوم آن در زمان صدوق بوده است... حقير خودم مكرّر كراماتى را از آن مشاهده كرده‏ام، و چهل شب چهارشنبه مكرر موفق شدم كه در آن بيتوته كنم .

نگارنده گويد: از نقل ايشان به خوبى استفاده مى‏شود كه داستان حسن‏بن مثله مربوط به قرن سوم است نه چهارم .

(به نقل از خبرنامه مسجد جمكران، شماره اول، فروردين ماه ١٣٧٨شمسى، ص (١٢ [٢٢] سرّ دلبران، ص ٢٤٤با اندكى تصرف در عبارات. [٢٣] منظور دو داستانى است كه در صفحات قبل گذشت .

[٢٤] به نقل از كتاب خاطرات كه به خط ايشان نوشته شده است .

[٢٥] ناگفته نماند كه ظاهر كلام مرحوم علامه مجلسى در جلد اول بحار الانوار، ص ٤٢و نيز ظاهر كلام صاحب رياض العلماء در ج ١ص ٣١٨اين است كه ترجمه تمام كتاب نزد آنان بوده است. [٢٦] ) جنة المأوى، حكايت هشتم (اين كتاب ضميمه جلد ٥٣ بحار چاپ گرديده است . [٢٧] كلمه طيّبه حاجى نورى ص ٤٦١ انتشارات كتابفروشى اسلاميه.

[٢٨] انوار المشعشعين، ج ١ ص .٢٠١

[٢٩] كتاب تاريخ قم از ناصر الشريعه، ص ١٤٨

[٣٠] انوار المشعشعين ج ١ص .٣

[٣١] همان، صفحه .٤

[٣٢] همان، صفحه .١٨٨

[٣٣] همان، صفحه .١٨٨نگارنده گويد: ظهور از شهر قم محمول بر ظهور بعد از مكه است.

[٣٤] خبرنامه مسجد مقدّس جمكران، شماره اول، فروردين ١٣٧٨ ص ٢٨و .٢٩

[٣٥] تاريخ و جغرافياى قم، نوشته افضل‏الملك، ص .٦٤

[٣٦] انوار المشعشعين، ص .١٩١

[٣٧] سوره طلاق، آيه .٣

[٣٨] اين جريان مربوط به ٣٨سال قبل است و چون يادداشت نكردم، آنچه مرقوم شد مضمون كلام ايشان است نه عين عباراتى كه فرمود. در عين حال جديت كردم آنچه را به ضرس قاطع به ياد دارم بنويسم و از امور مشكوك صرف نظر كنم.

[٣٩] سفينة البحار، ج ٢ ص .٢٩٦

[٤٠] انوار المشعشعين ص .٢١٧

[٤١] تاريخ دار الايمان قم از محمّد تقى بيك ارباب، ص ٣٥ و تاريخ قم از ناصر الشريعه، ص .٨٠ - ٧٥

[٤٢] كامل الزيارات، باب ١٠٦ص .٣٣٨

[٤٣] عوائد الايام مرحوم نراقى ، دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٥ ص ٧٠٠ كشف القناع، ص .٢٣٠

[٤٤] فرائد الاصول، ص ٦١ قطع رحلى يك جلدى . [٤٥] كفاية الاصول، ج ٢ ص .٧٠

[٤٦] عوائد الايام، ص ٧٠٠ كشف القناع، ص .٢٣٠

[٤٧] ريحانة الادب، ج ١ ص .٢٣٤

[٤٨] فوائد رضويه جلد دوم، ص .٦٨٠ - ٦٧٨

[٤٩] اين داستان را شخصاً از ايشان شنيدم، و در شرح حال مخطوط ايشان نيز مرقوم است .

[٥٠] بحار الانوار ج ٥٢ص .١٤٠

[٥١] سعدى .

[٥٢] تحف العقول، ص .١١٩

## خواب و مكاشفه

از امورى كه امروز شايع شده است: سرگرم كردن افراد به يك سلسله خوابها و مكاشفات است. بايد توجه داشت كه خواب از نظر علمى براى خود بيننده خواب حجّت نيست تا چه رسد به ديگران، و از خواب بدتر مكاشفاتى است كه بعضى‏ها مدعى آن هستند. امروز در اثر پخش بعضى از مكاشفات كه صحت و سقم آنها معلوم نيست، بعضى از جوانان حوزوى به جاى سعى و تلاش در تحصيل به دنبال بعضى از رياضتهاى واهى رفته‏اند به خيال اينكه مى‏شود از اين طريق راه صد ساله را يك شبه طى نمود؛ اينجا است كه بايد عرض كنم: مرز حق و باطل را بايد مشخص كرد تا فريبكاران و دغل‏بازان صحنه را اشغال نكنند .

راه صحيح، همان راه تقليد از مجتهدان جامع شرايط است. هر كس و هر شخص حقيقى و حقوقى كه بخواهد توده مردم را از اين مسير منحرف كند باطل است، و هر جريانى كه افراد را دعوت به ترك ظواهر شرع نمايد، جريانى شيطانى و ابليسى است، گرچه صد كشف و كرامت را در خود جاى دهد. اين حلال و حرام‏هاى شرعى، ميراث انبيا و اجتهاد علماى ابرار است، اين ظواهر شرعى تنها راه براى نيل به سعادت و كمال است، اگر در خواب يا بيدارى ديديد كه نيروهاى مرئى و يا نامرئى، ما را دعوت به خلاف شرع مى‏كنند، آن نيرو شيطانى و آن دعوت، دعوت به گمراهى و ضلال است. مرحوم ملّا هاشم خراسانى داستانى را در كتاب منتخب التواريخ آورده است كه چكيده آن اين است: ملّا صادق يزدى گفته است: زمانى كه در يزد مشغول تحصيل بودم، مزاجم به هم خورد، طورى كه از اجتماع منزوى شدم؛ سرانجام به قريه‏اى رفته و در گورستان آن قريه ساكن گشتم. روزى ندائى آمد كه ملك الموتم و مأمور به قبض روحت هستم .

از استماع اين صدا به حال احتضار خوابيدم و گفتم: چرا قبض روح نمى‏كنى؟

گفت: مرگت به تأخير افتاد و بايد به مقامات عاليه برسى، چند روزى با هم صحبت داشتيم تا اينكه شبى از شبها دستور داد كه نيمه شب بر بالاى بام روم و اذان بگويم. اين كار را كردم، او نام افرادى را برد و گفت كه اينها اكنون مى‏آيند و به تو اعتراض مى‏كنند، به آنها اعتنا نكن. همان اشخاص آمدند و اعتراض نمودند كه اين اذان بر خلاف شرع است.

آن نديم نامرئى به من گفت: به يكى از آنان (كه در اعتراض اصرار مى‏ورزيد) بگو: در خلوت مرتكب فلان خلاف شرع مى‏شوى، حالا من را از عبادت وا مى‏دارى؟

وقتى به او گفتم خجل شد و ديگر حرفى نزد .

چند روز به اين منوال گذشت، آن نيروى غير مرئى مرتّب اخبار غيبى مى‏داد و به دنبال آن مرا امر و نهى مى‏كرد، تا اينكه روزى گفت :

امام زمان در مكّه ظهور كرده است و تو بايد به حضور ايشان بروى، اگر مايل باشى تو را بر ابر سوار كنم و به مكّه ببرم .

گفتم: هرچه را بهتر مى‏دانى انجام ده .

گفت: برو بالاى بام و صلوات بفرست و به هوا راه برو .

رفتم بالاى بام؛ وقتى نزديك پرتگاه آمدم، ترسيدم كه خود را به هوا بسپارم، ايستادم هرچه اصرار كرد برو نپذيرفتم، وقتى از من مأيوس شد گفت: در اثر مخالفت با من، خود را از وصول به مقامات انداختى، مى‏روم نزد ميرزا على محمّد شيرازى كه او قابليّت دارد. ديگر او را نديدم و صدايش را نشنيدم. از اهل منزل خواستم قدرى كباب برايم تهيه كنند، مقدارى كباب را بو كردم و مقدارى را خوردم، رفته رفته در اثر تقويت سالم شدم، آن وقت ملتفت شدم كه آن نيرو كه من را بر خلاف دستورات شرعى مى‏خواند، نيروى شيطانى بود و از اين راه در صدد اضلال و فريب من بود. بعد از چند روز، خبر ميرزا على [١] محمّد شيرازى منتشر شد، دانستم كه او باطل است در حالى كه هنوز اسم او را نشنيده بودم.

كوتاه سخن اينكه اين جهان پر از اسرار پنهانى است، امّا هر جريان نامرئى، جريان رحمانى نيست، بلكه بسيارى از آنها شيطانى است. مدّعيان كشف و شهود در بسيارى از موارد گرفتار تخيّلات و مكاشفات شيطانى مى‏گردند و آنها را به حساب ملاقات با ابرار مى‏گذارند و خود و ديگران را به گمراهى مى‏كشند. با توجّه به اين آيات (وَإِنَّ الشَّياطينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِم) [٢] ( قالَ عِفْريتٌ مِنَ الْجِنِّ أَناَ آتيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ) [٣] و امثال آن حكايت، نبايد به هر رازى دلخوش و به هر آوازى پايبند شويم. بلكه سعادت دنيا و آخرت در پيروى از اين آيه قرآن است .

[٤] (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصّادِقينَ).

يعنى با پيروى از معصومين (محمّد و آل محمّدعليهم‌السلام) بايد مسير تقوا را طى كنيم .

## سفارش مرحوم آيت اللَّه محقق داماد

مرحوم آيت اللَّه سيّد محمّد محقّق داماد كه از علماى طراز اول حوزه قم بود، به مناسبتى فرمود: بعضى از افراد تنبل كه به حوزه مى‏آيند وقتى با سختيهاى تحصيل و گستردگى علم اصول مواجه مى‏شوند، مى‏گويند: اصول از علوم مستحدث و از ساخته‏هاى اهل سنّت است، بايد سراغ اخبار اهل بيت‏عليهم‏السلام رفت؛ بعد از چندى با مشكلات تعارض اخبار و مبهمات بعضى از روايات برخورد مى‏كنند، مى‏بينند اين روش هم به طول مى‏انجامد، خود را به مقدّسى مى‏زنند و مى‏گويند: بايد از راه سير و سلوك و عرفان وارد شد. غافل از اينكه تا زحمت كشيده نشود انسان به جايى نمى‏رسد.

بايد حالات بزرگان را خواند تا معلوم شود كه(لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلّا ما سَعى). [٥]

## اصلاح حال براى حصول موفقيت

نگارنده قبول دارد كه ترك گناه و انجام فرائض و نوافل، صفاى باطن ايجاد مى‏كند و در موفقيت، تأثيرى بسزا دارد. در حديث هم آمده است: من اخلص للّه أربعين يوما فجّر اللّه ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه ؛ [٦] هر كسى چهل روز خود را براى پروردگار خالص كند، ابواب حكمت برايش باز مى‏شود ، ولى اين امر علّت تامّ براى ترقيات علمى نيست، بلكه جزء علت است و اجزاى ديگر علت تامه، زحمت كشيدن و ادامه درس وبحث است .

يك نمونه از اشتباهات

در سال (١٣٤٠) شمسى در مشهد مقدس به تحصيل اشتغال داشتم، گرچه بخشى از كتاب مطوّل را در قم خوانده بودم، در عين حال همان درس را نزد مرحوم آقاى اديب نيشابورى فرا مى‏گرفتم .

چون آقاى اديب ماهى ٣٥٠ريال از افرادى كه در درس مطوّل شركت مى‏كردند دريافت مى‏نمود، چند نفر با اين جانب قرار گذاشتند كه به عذر نداشتن شهريه، در درس آقاى اديب شركت نكنند و به جاى آن، اين جانب درس هر روز را روز بعد براى ايشان تقرير كنم. يكى از آنان تا مدتى در آن جلسه شركت نكرد، بعدا با چهره‏اى فرسوده واندامى كوبيده پيدايش شد؛ از او سؤال كردم: كجا بودى؟ گفت: من ديدم با اين شيوه درس خواندن، دير به مقصد مى‏رسم، از طرفى شنيده بودم كه بابا طاهر عريان از روستا به شهر آمد و از طلّاب پرسيد چه كار كنم كه من هم عالم شوم؟ آنها به شوخى گفتند: بايد در دلِ شبِ زمستان لخت شد و رفت در حوض مدرسه، تا به علم لدنّى رسيد .

من هم يك شب كه همه در خواب بودند، مقدارى از يخ حوض را شكسته و با اندام لخت به قصد ملا شدن داخل حوض رفتم. وقتى خواستم بيرون بيايم دريچه حوض را گم كردم و نزديك بود خفه شوم، بالاخره با تلاش زياد دريچه را پيدا كردم و بيرون آمدم؛ از آن روز گرفتار بيمارى واستخوان درد شده‏ام و چيزى هم بر علمم اضافه نشده است.

## عدم حجيّت رؤيا و مكاشفه

مرحوم ملا احمد نراقى كه از اساتيد شيخ انصارى است، در كتاب مناهج الاحكام مى‏فرمايد: بعضى از علماى اماميه، قول و فعل معصوم را كه در خواب صادر شود حجت دانسته‏اند، امّا اكثريت قريب به اتفاق علما بر خلاف اين قول مشى نموده‏اند. آنچه بر عدم حجّيت آن دلالت دارد يكى اصل است و ديگرى اخبار. در روايت حسنه ابراهيم‏بن هاشم وارد شده كه امام صادق‏عليه‌السلام در جواب سائلى كه از افسانه خوابِ ابىّ‏بن كعب سئوال نموده فرمود :

ان دين اللَّه أَعزّ أن يرى فى النوم .

امر دين عزيزتر و والاتر از اين است كه بخواهيم با خواب آن را سامان دهيم . و در حديث ديگر وارد شده است كه رؤيا بر سه بخش است: بخشى بشارت از خدا است براى مؤمن؛ و بخش ديگر به وحشت افكندن مؤمن توسط شياطين است؛ و بخش سوم تجسّم خيالات نفسانى است (اضغاث احلام).

اخبار زيادى به اين مضمون وارد شده و قرآن به آن ناطق است، سپس مى‏فرمايد: وقتى امر خواب بر اين مبنا استوار است، چگونه خواب رحمانى را از روياى شيطانى مى‏توان جدا كرد؟

امّا طرفداران حجّيت خواب، به روايتى استدلال كرده‏اند كه از پيامبرعليه‌السلام به ما رسيده است :

من رآنى فى المنام فقد رانى فإنّ الشيطان لايتمثّل بى . [٧]

هر كسى پيامبرعليهم‌السلامرا در خواب ديد آن رؤيا حقيقت دارد، زيرا شياطين به صورت آن حضرت مجسّم نمى‏شوند .

آنگاه مرحوم نراقى چنين جواب مى‏دهد : ديدار معصوم در خواب فرع آن است كه او را در بيدارى ديده باشيم، و گر نه چگونه مى‏توان گفت: آنكه را در خواب ديده معصوم است .

و سرانجام مى‏فرمايد: آنچه مسلّم است حجّيت كلام معصوم است در بيدارى و وضع عادى، نه در خواب و رؤيا [٨] . و روايات ديگر را هم توجيه كرده و سرانجام، قول مشهور (عدم حجيت) را پذيرفته است. [٩] مرحوم ميرزاى قمى نيز در كتاب قوانين مسئله را طرح و حجيت آن را مردود دانسته است.

علامه حلّى در جواب سائل سيّد مهنّا دستورات رؤيايى معصوم را به دو دسته تقسيم كرده است: ١ - دستوراتى كه خلاف ظواهر كتاب و سنّت است .

٢ - دستوراتى كه موافق كتاب و سنت است .

گروه اوّل را مردود دانسته، و گروه دوم را جائز العمل گرفته است نه واجب، وصاحب حدائق نيز قول علامه را قبول كرده است. [١٠] در هر حال مسئله گسترده‏تر از آن است كه دراين نوشتار جوانب آن مورد بررسى قرار گيرد، امّا پويندگان بحث مى‏توانند به بحارالانوار و مصابيح الانوار و دار السلام حاجى نورى مراجعه كنند

اختلاف در جايى است كه رؤيا و مكاشفه بر خلاف عقل و كتاب و سنّت نباشد، و از طرفى هم انسان قطع و يا اطمينان به صحّت آن پيدا نكند.

## داستانى از محقق حلّى

معروف است كه مرحوم محقق حلى از اكابر فقهاى شيعه چند شب پشت سرهم در خواب مى‏ديد كه به او گفته مى‏شود: فردا ديوانه‏اى وارد مسجد مى‏شود، او را از مسجد اخراج نكن .

مرحوم محقق بر خلاف آنچه در خواب مى‏ديد، وقتى آن ديوانه وارد مسجد مى‏شد، طبق دستورات دينى عمل مى‏كرد و او را از مسجد اخراج مى‏نمود و به خواب خود اعتنا نمى‏كرد و مى‏گفت: اگر پنجاه مرتبه هم اين خواب تكرار شود، چون خواب حجّت شرعى نيست به آن اعتنا نمى‏كنم و طبق حجّت شرعى كه در دست هست (روايات معتبره) ديوانه را از مسجد بيرون خواهم كرد. از آن زمان به او لقب محقق داده شد. اين داستان صحّت داشته باشد يا نداشته باشد، در هر حال مضمون آن از محكمات است؛ زيرا راه اساسى و وظيفه شرعى ما اين است كه نبايد به واسطه خواب و خيال و گفتار اين و آن و يا ساخته‏هاى درويشان و قلندران، از محكمات دينى و حجّت‏هاى شرعى دست بر داريم، گرچه اين امور توأم با بعضى قضاياى شگفت و جريانات فوق العاده باشد؛ زيرا ممكن است شياطين و ارواح خبيثه براى اضلال وفريب دادن افراد اقداماتى داشته باشند .

همان گونه كه گفته شد: اين جهان پر از اسرار و اطوار مرموز است و حق و باطل در پيدا و ناپيداى آن جريان دارد. شياطين حسابى دارند و فرشتگان حساب ديگر، ارواح خبيثه دخالتى و ارواح طيّبه بركاتى [١١] دارند، جنّ وپرى اقتداراتى، و اوتاد وابدال تصرفاتى دارند. نمى‏شود هر كشف و خوابى را حق دانست و به حساب ارواح طيّبه گذاشت. آنچه مسلّم است اين است كه هر نيروى پيدا و ناپيدا كه دستورشان خلاف دستورات شرع و يا مشتمل بر تناقض باشد، داخل در سلسله باطل و جريان شيطانى و تخيّلات نفسانى است .

كوتاه سخن اينكه: خواب‏ها ومكاشفات يكسان و يكنواخت نيست، بسيارى از آنها باطل و شيطانى است و بعضى از آنها حقّ و رحمانى است و در هر صورت، تشخيص حق از باطل آنها مشكل است. بر اين اساس، حجيّت آن در شرع مقدس حتّى براى خود شخص ثابت نيست تا چه رسد به ديگران؛ و اين هم از معجزات اين دين مبين است كه ديانت و امانت الهى را به خواب و خيال محوّل نكرده است و گرنه هر روزه به بهانه خواب و خيال و مكاشفات دروغين، مواجه با گرايش‏هاى انحرافى و روش‏هاى ابليسى مى‏شديم.

## اشكال بسيارى از داستانها

در كتابهايى كه اخيراًچاپ مى‏شود داستانهاى زيادى نوشته‏اند، اما از نظر فنّى نوعاً قابل اعتماد نيستند؛ چون آنها منتهى مى‏شود به اشخاصى كه مجهول‏الهويه‏اند و از وضع آنان اطلاعى در دست نيست .

بناى نگارنده اين است كه آنچه انتخاب مى‏كند، افراد در تمام سلسله سند شناخته شده باشند، و قهرمان ميدان ديدار هم از افراد نخبه و اهل دقت و نظر باشد.

## بررسى چند خواب و مكاشفه

منظور نگارنده اين نيست كه همه خواب‏ها باطل و يا همه مكاشفات توهم وخيال است، بلكه مقصود ارائه راه اعتدال و جلوگيرى از افراط و تفريط است؛ نه چنان است كه همه را تأييد توان كرد و نه چنان است كه همه را تكذيب نماييم .

در هر حال، در شرع مقدس حجّيت آنها مردود است، مگر آنجا كه براى انسان از ضميمه قرائن خارجى و اوضاع و احوال وشواهد داخلى، قطع به صحّت و يا لااقل اطمينان به آن حاصل شود. زيرا بسيارى از خوابها و مكاشفات، شيطانى و بخش ديگرى الطاف رحمانى است ، نظير اين داستانها. [١٢]

## ١ - خواب شهيد ثانى

شيخ بهائى از پدرش مرحوم شيخ حسين كه از شاگردان برجسته شهيد بوده است نقل مى‏كند: صبحگاهى به نزد استاد رفتم. در فكر فرو رفته بود. از سبب آن پرسيدم، فرمود: شب در خواب ديدم كه سيّد مرتضى علم الهدى تمام علماى اماميه را دعوت كرده است، همين كه من وارد شدم به پا ايستاد و فرمود: نزد شهيد اول (محمدبن مكى) بنشين .

من هم حسب الامر ايشان، نزد شهيد نشستم، امّا بعد از حضور ميهمانها بيدار شدم و اينك به اين خواب فكر مى‏كنم؛ تصوّر مى‏كنم مرگم در شهادت باشد. عاقبت، آن رؤياى رحمانى تحقق يافت و در عهد سلطان سليم عثمانى در سال (٩٦٦) هجرى قمرى، در اثر سعايت بعضى از اهل سنت، دستگير شد و در راه اسلامبول سر از بدن او جدا كردند و براى سلطان [١٣] آوردند.

## ٢ - رؤياى حاج شيخ جعفر شوشترى‏رحمه‌الله

مرحوم حاج شيخ جعفر شوشترى، از اعاظم فقيهان اماميه و از شاگردان صاحب فصول و صاحب جواهر و شيخ انصارى است. او بيانى نافذ و منبرى جالب داشته، در حدّى كه بسيارى از اهل معصيت به بركت مواعظ او تائب شده، از راه خويش برگشتند. او مى‏گويد: در ابتداى امر، حافظه‏ام نارسا و بيانم غير شيوا بود، ناچار در منبر از روى كتاب مى‏خواندم، شبى در واقعه ديدم كه در كربلا هستم و ايام، همان ايّامى است كه موكب حسينى‏عليه‌السلام در آن زمين، نزول اجلال فرموده‏اند .

من در خيمه امام‏عليه‌السلام وارد شدم و سلام كردم. آن حضرت مرا نزد خود نشانيد و به حبيب‏بن مظاهر فرمود: حاج شيخ جعفر ميهمان ما است. آب نداريم به او بدهيم، ولى آرد و روغن هست، براى او طعامى تهيه كن .

حبيب برخواست طعامى پخته نزدم آورد، چند لقمه خوردم. از خواب بيدار شدم. از بركت آن غذا به مقام كنونى رسيده‏ام و از اخبار و آثار اهل بيت، لطائفى را استخراج مى‏كنم كه به ذهن ديگران نرسيده است. وى سرانجام در سال (١٣٠٣) هجرى كه از ايران عازم عتبات عاليات بود، دارفانى را وداع گفت و جنازه‏اش به نجف اشرف منتقل گرديد. [١٤]

## ٣ - رؤياى مرحوم آيت اللَّه بروجردى

جناب مستطاب آيت اللَّه آقاى سيد حسين بدلا كه از ائمه جماعت قم و از اساتيد دروس سطح نگارنده، و در زمان مرحوم آيت اللَّه بروجردى از اصحاب ايشان بودند فرمود :

در يكى از سفرهاى تابستانىِ مرحوم آقاى بروجردى به قريه وشنوه از مناطق ييلاقى قم اولِ روز، از منزلى كه در همسايگى ايشان برايم تهيه شده بود بيرون آمدم، ديدم كه مرحوم آقا، بر خلاف روش همه روزه كه معمولاً بعد از نماز صبح و انجام تعقيبات استراحت مى‏كردند، داخل كوچه قدم مى‏زند و در فكر فرو رفته است. نزديك آمدم و علت را پرسيدم .

فرمود: در خواب ديدم كه سيد مرتضى همان عالم متفكر قرن پنجم هجرى از دنيا رفته‏اند و من با جمع زيادى او را تشييع مى‏كنم و به جنازه‏اش در صحن حضرت معصومه‏ عليها‌السلام نماز خواندم، از اين رؤيا نگرانم .

با ايشان به بيرونى رفتم و براى منحرف كردن فكرشان مسئله‏اى را عنوان نمودم تا از محضرشان استفاده شود ايشان به قدرى علاقه به بحث‏هاى علمى داشت كه وقتى وارد مذاكره مى‏شد، همه چيز را فراموش مى‏كرد.

بعد از مدتى، مأمور پست آمد و يك محموله پستى را كه در روى آن نامه‏اى جدا بود تحويل داد. وقتى نامه را باز كرديم، خبر مرگ مرحوم آيت اللَّه حاج سيد محمد تقى خوانسارى يكى از علماى بزرگ قم در آن نوشته و زمان تشييع هم معلوم شده بود و به ايشان تسليت داده بودند .

آقا به مجرد خواندن نامه عازم قم شد. همراه ايشان به قم آمديم. موفّق به تشييع جنازه شديم، و بعد آقا به جنازه ايشان نماز خواند و براى استراحت به يكى از حجره‏هاى صحن مطهر آمدند، بعد از مقدارى جلوس فرمود: اين همان جمعيّتى است كه در خواب مشاهده كردم. [١٥]

## ٤ - مكاشفه‏اى از مرحوم آيت اللَّه بروجردى

مرحوم شهيد قدوسى و ديگران نوشته‏اند: مرحوم آقاى بروجردى فرمود: وقتى كه در بروجرد بودم، بنا گذاشتم كه هر روز مقدارى كتاب مثنوى مولوى را مطالعه كنم؛ چند روز به اين برنامه ادامه دادم تا اينكه يك روز در كتابخانه كه احدى نبود صدايى به گوشم رسيد، مضمونش اين بود كه بى راهه مى‏روى . از آن زمان مطالعه آن كتاب را ترك كردم. مرحوم قدوسى اضافه مى‏كند كه آقا فرمود: در زمانى كه بروجرد بودم اين حالت مكرر به من دست مى‏داد. [١٦]

## ٥ - رؤياى حاج شيخ محمدرضا كرمانى و حاكميت برزخى حضرت فاطمه‏ عليها‌السلام

از مرحوم پدرم بدون واسطه، و از مرحوم آيت اللَّه حائرى با واسطه شنيدم :

مرحوم حاج سيد يحيى يزدى كه در منبر يد طولايى داشته‏اند نقل مى‏كند كه مرحوم حاج شيخ محمدرضا كرمانى از علماى طراز اول كرمان حاج سيد يحيى را براى دفع شبهات شيخيه (يا بابيّه) به كرمان دعوت مى‏كند. مرحوم حاج سيد يحيى در مدت چند شب آن چنان آن فرقه را دچار ضربه علمى و خطابى مى‏كند كه آنان توطئه قتل ايشان را طراحى مى‏نمايند. به همين منظور ايشان را به يكى از باغ‏هاى اطراف شهر دعوت مى‏كنند. ايشان در معيّت يك نفر از منافق صفتان به آن باغ رفته، بعد از ورود به سالن پذيرايى، افرادى را مشاهده مى‏كند كه از وضع قيافه آنان، به آن توطئه پى مى‏برد. لباسش را در آورده به بهانه تجديد وضو از سالن خارج مى‏شود. وقتى به ميان باغ مى‏آيد، متوجه مى‏شود كه درب باغ را قفل كرده‏اند و در ورطه‏اى گرفتار است كه غير از خداوند كسى قادر به نجات او نيست. او به حضرت زهرا عليها‌السلام متوسّل مى‏شود و نجات خود را مى‏خواهد و خود را مشغولِ شستن سر و صورت مى‏كند و كارش را طول مى‏دهد. نيم ساعتى تقريباً فاصله مى‏شود كه فرياد و غوغا به گوشش مى‏رسد. آنگاه جمع زيادى باغ را محاصره كرده در را شكسته وارد مى‏شوند ومرحوم سيد را نجات مى‏دهند .

اين جمعيت در معيّت همان عالم كرمانى بوده‏اند، از ايشان سئوال مى‏شود از كجا متوجه قضايا شدى ؟ مى‏گويد: عادتم اين است كه نزديك ظهر مقدارى مى‏خوابم. امروز در خواب بودم كه حضرت زهرا عليها‌السلام به خوابم آمد و فرمود: تو مى‏خوابى و حاج سيد يحيى را در فلان باغ مى‏خواهند بكشند؟! زود مردم را ببر و او را نجات بده . [١٧]

از خواب پريدم و به دستور آن حضرت‏ عليها‌السلام عمل كردم و مردم را به سرعت به باغ رساندم.

## ٦ - مكاشفه مرحوم فشاركى

مرحوم آيت اللَّه اراكى مرجع تقليد زمان ما (متوفاى ١٤١٥قمرى) فرمود: مرحوم آيت اللَّه سيد محمّد فشاركى كه از اكابر تلامذه مرحوم حاج ميرزا محمد حسن شيرازى بوده‏اند، بعد از فوت مرحوم ميرزا هر چه اصرار مى‏شود كه رساله عمليه بنويسد و مرجعيت شيعه را بپذيرد قبول نمى‏كند، سرانجام كه او را خسته مى‏كنند قسم مى‏خورد و مى‏گويد: واللَّه خود را اعلم مى‏دانم، اما زير بار اين مسئوليت نمى‏روم . آنگاه او را رها مى‏كنند و طبعا منزوى مى‏شود. روزى در فكر فرو رفته و وساوسى بر او چيره مى‏گردد كه اين شد كار، كه خود را به دست خود منزوى كردم! آنگاه لطف الهى شامل حالش مى‏شود و در عالم مكاشفه مشاهده مى‏كند كه بعضى از كسانى كه به دنبال مرجعيّت رفته‏اند در اثر عدم صلاحيت و كثرت مسئوليت به ميخ آتشين كشيده شده‏اند. وقتى به خود مى‏آيد خدا را شكر مى‏كند كه زيربار اين پُست خطرناك نرفته است. [١٨] نگارنده گويد، از مرحوم آقاى بروجردى نقل شده كه روزى در درس گريه كرد و فرمود: هر كس درس بخواند به اميد اينكه مثل من مرجع شود سفيه است . [١٩]

## ٧ - مكاشفه ديگرى از مرحوم فشاركى

مرحوم استاد به نقل از مرحوم حاج شيخ عبدالكريم فرمود: مرحوم آيت اللَّه فشاركى در يك بحث علمى گرفتار بن‏بست مى‏شود، روزى تنها به خارج شهر سامرا مى‏رود و در كنار شط در يك گودال مى‏نشيند و در آن بحث فكر مى‏كند. ناگاه مى‏بيند شخصى كنار گودال ايستاده، بعد از سلام مى‏پرسد چه مى‏كنى؟ ايشان به خيال آنكه يكى از اعراب بى‏سواد است پاسخ مى‏دهد: در يك بحث علمى فكر مى‏كنم .

مى‏گويد: كدام مسئله؟ او مسئله را بيان نمى‏كند، آن شخص اصرار مى‏كند .

مى‏گويد: شما كه از اين مطالب اطلاعى نداريد (قريب به اين مضمون .) آن شخص اصرار مى‏كند كه بگو در كدام مسئله مانده‏اى؟ سيّد سرانجام مسئله را مى‏گويد. آن شخص مى‏فرمايد: اگر اين كلمه را به فلان مقدمه بحث اضافه نمايى به نتيجه مى‏رسى. سيّد با توجّه به آن كلمه مى‏بيند از بن‏بست خارج شد و مسئله حلّ شد. نگاه مى‏كند به بالا تا با آن شخص تماس بيشترى بگيرد، كسى ديده نمى‏شود؛ به سرعت از گودال بالا مى‏آيد، اما هر چه بيابان را ملاحظه مى‏كند احدى به چشم نمى‏خورد، مى‏فهمد كه لطف الهى او را دستگيرى كرده است. [٢٠]

## ٨ - داستانى ديگر از مرحوم فشاركى

مرحوم آيت اللَّه حائرى در خاطرات مرحوم پدرشان مى‏نويسد: مرحوم آقاى نائينى، استاد خود مرحوم سيد فشاركى را بعد از مرگش در خواب مى‏بيند، از او مى‏پرسد: بعد از مردن برتو چه گذشت؟ مى‏گويد: وقتى مُردم از هيچ چيز نگران نبودم، مگر از دو امر: يكى بچه‏هايم و ديگر دِيْنى كه به قصاب محله داشتم، ولى در همان حال به من اطمينان داده شد كه نسبت به بدهى نگران نباشم كه قصّاب به تشييع جنازه‏ام آمد و بعد از مقدارى مشايعت، مرا حلال كرد و از طلب خود صرف نظر نمود. مرحوم آقاى نائينى فرموده: از خواب بيدار شدم، رفتم به دكان آن قصّاب و گفتم: شما از مرحوم سيد فشاركى طلبكار هستى؟ گفت: فلان مبلغ مى‏خواستم، ولى در حال تشييع جنازه‏اش، او را حلال كردم. [٢١]

## ٩ - رؤياى مرحوم آيت اللَّه سيد عبدالهادى شيرازى

يكى از كسانى كه در عصر ما به مقام شامخ مرجعيت شيعه نائل شد، مرحوم آيت اللَّه آقاى حاج سيد عبدالهادى شيرازى است كه وى مورد توجه اهل نظر بود، اما عمر مرجعيت او كوتاه بود، زيرا ايشان پس از آن بيش از چند ماه زنده نماند (خدا او را غريق رحمت فرمايد. )جناب مستطاب آيت اللَّه آقاى وحيد خراسانى كه از مراجع بزرگ تقليد عصر حاضر، و از جمله كسانى است كه داراى بزرگترين كرسى تدريس در حوزه علميه قم مى‏باشند، و اين جانب از محضرشان استفاده مى‏نمايم فرمود: مرحوم آقاى حاج سيد عبدالهادى به من گفتند: شبى در خواب ديدم كه حضرت سيدالشهدا، ابى عبداللَّه الحسين‏عليه‌السلام به بيرونى منزل تشريف آورد و فرمود: دفتر روضه خوانها را بياور، آوردم فرمود: نام آنها را بخوان! چند نفر را كه خواندم به يكى از آنها كه رسيدم فرمود: او را خط بزن، و آقاى سيّد جعفر شيرازى را كه براى ايشان كتاب مى‏خواند به جاى او بنويس. از خواب بيدار شدم، وقتى سيّد جعفر آمد از او پرسيدم در اين ايام كار فوق العاده‏اى انجام داده‏اى؟ گفت: چون ايام محرم فرا رسيد، شبى از حرم اميرالمؤمنين‏عليه‌السلام بيرون مى‏آمدم كه چشمم به در و ديوار سياه پوش افتاد، به خاطرم رسيد كه روضه زياد شنيده و گريه بسيار كرده‏ام، خوب است يك كتاب جلاء العيون بخرم و به منزل ببرم و براى اهل منزل از روى آن كتاب بخوانم تا ثواب روضه خواندن نصيبم شود؛ اين كار را انجام دادم و اهل منزل را به فيض رساندم. [٢٢] آقا جريان خوابش را براى آية اللَّه وحيد مى‏گويد، امّا نام فردى را كه از ليست خارج گشته نمى‏برد.

## ١٠ - خوابى از نگارنده

سى و پنج سال پيش، عمّه‏اى داشتم كه در اثر بيمارى قلبى فوت شد، فرزند ارشدش كه وصىّ او بود مبالغى را براى انجام نماز و روزه و ردّ مظالم و وجوهات طبق وصيت او در اختيارم گذاشت كه به مصرف برسانم، همه را انجام دادم، ولى نسبت به نماز، شخصى به من مراجعه كرد و گفت: اگر پول نماز و روزه نزدت هست، نمازش را من قبول مى‏كنم، من هم آنچه كه آن مرحوم براى نماز وصيت كرده بود به او دادم .

شايد يك ماه از قضيه نگذشته بود، در خواب مشاهده كردم كه مرحومه عمه‏ام از بيمارستان به منزل ما آمده كنار اطاق خوابيد، و اظهار كرد كه از سرما ناراحتم و لحافى خواست كه روى او بيندازم؛ من هم يكى از لحاف‏هاى موجود را روى او انداختم، اما ديدم حدود يك وجب كوتاه است هر چه سعى كردم آن لحاف به قامت او موزون شود نشد. از خواب بيدار شدم، فهميدم يك مقدارى از كارها انجام نشده است، بعد از چند سال آن كسى كه نماز را قبول كرده بود، آمد و گفت: من آن زمان بيچاره بودم، آن پول را گرفتم، امّا نماز را نخواندم. حالا پولى كه گرفته بودم آورده‏ام. من مجدداً از وصىّ او اجازه گرفتم و فرد ديگرى را براى انجام نماز انتخاب كردم و پول را به او دادم.

## چند داستان از مرحوم آيت اللَّه حائرى

١١ - مرحوم آيت اللَّه آقاى حاج شيخ مرتضى حائرى كه از اساتيد متفكر ما و در جامعيّت علمى و عملى كم نظير بود، در سال (١٣٥٧) شمسى كه ملت ايران عليه حكومت پهلوى قيام عمومى نموده بودند و بازار و مغازه‏ها در قم و تهران و شهرهاى ديگر نوعاً در حال اعتصاب بود و هر روز جمعى كشته، زخمى و يا زندانى مى‏شدند، در منزل يكى از دوستان كه مهمان بوديم، فرمود: به من گفته شد كه چهل شب زيارت امام حسين‏عليه‌السلام را انجام بده، انقلاب به پيروزى مى‏رسد. شما هم اين كار را بكنيد. پرسيدم: شما چه زيارتى مى‏خوانيد؟ فرمود: مى‏آيم زير آسمان و اشاره به طرف كربلا مى‏كنم و مى‏گويم: السلام عليك يا اباعبداللَّه‏عليه‌السلام و بعد مى‏روم در اطاق، دو ركعت نماز زيارت مى‏خوانم .

اين جانب هم به دستور ايشان تا حدى عمل كردم، بعد از آن روز، دو ماه نكشيد كه شاه رفت و انقلاب اسلامى به پيروزى رسيد .

١٢ - ايشان براى معالجه بيمارى قلبى كه داشتند به اصرار بعضى از افراد و صلاحديد بزرگان به اروپا رفتند. بعد كه برگشتند مدتى در تهران ماندند. اين جانب با بعضى از دوستان براى ديدارشان به تهران رفتم، آن روز فرمودند: بين خواب و بيدارى به من گفته شد: بين ذيحجه و ذيقعده خواهى مرد، و بهشت عنبر سرشت مهياى توست. زمانى كه اين وعده به او داده شد، به گمانم ماه ذيحجه بود. تفسير ما اين بود كه به ذيقعده ديگر نمى‏رسند، و همان طور هم شد. ايشان در ١٥اسفند سال ١٣٦٤ برابر با ٢٤جمادى الثانيه ١٤٠٦قمرى، رحلت نمودند (تغمّده اللَّه بغفرانه .) ١٣ - آقاى حاج قاسم دخيلى كه از اخيار تجّار قم مى‏باشد و از دوستان حضر و سفر جناب استاد بود، از قول ايشان نقل كرد كه شبى مهمان بودم، مجلس به طول انجاميد؛ بعد از نيمه شب تنها از آنجا بيرون آمدم در طول راه نياز شديد به دستشويى پيدا كردم، گفتم: خدايا! در اين دل شب، در خانه كه را بزنم؟ يك وقت چشمم به چند توالت عمومى افتاد، رفع نياز شد. فردا با خود گفتم: بروم ببينم بانى و مؤسس اين توالت‏ها كه بوده، تا از او تشكر كنم. وقتى به آن محل آمدم، هر چه تفحص كردم خبرى از وجود توالت نبود؛ فهميدم خداوند به قدرت قاهره خود براى من آنها را ايجاد كرده است. ١٤ داستان بوى عطر كه در همين كتاب بيان شد .

## ١٥ - مكاشفه آيت اللَّه محسنى

يكى از علمايى كه محضر او را درك كردم، مرحوم آيت اللَّه آقاىحاج شيخ محمدباقر محسنى ملايرى بود كه چند سال قبل در قم وفات يافت. او از اصحاب مرحوم حاج شيخ حسنعلى اصفهانى بود و از ايشان قضاياى متعدد، در خاطر داشت. آن مرحوم در استخاره با قرآن در عصر خود بى نظير بود و مردم حتى از آمريكا و اروپا به وسيله تلفن و يا نامه از ايشان استخاره مى‏خواستند . اين امتياز براى ايشان، در اثر ادبى بود كه در باره مرقد مطهر حضرت رضاعليه‌السلام اِعمال نموده بود. جريان را در شبى از شبهاى ماه رمضان كه به ديدار ايشان رفته بودم، چنين شرح داد :

حدود دو سال در مدرسه بالا سر مشهد مقدّس كه فعلاًتخريب و جزء يكى از رواق‏هاى حرم رضوى است حجره‏اى داشتم مشرِف به بالا سر قبر مطهر، و معروف بود كه حاجى سبزوارى سالها در آن سكونت داشته است. در مدتى كه اقامت داشتم به احترام قبر مطهر پايم را دراز نمى‏كردم. خوابم به صورت نشسته بود. بعد از دو سال كه طبق معمول سحرها به حرم مى‏رفتم، از طرف پشت سر قبر مطهر وارد حرم شدم، مكاشفه‏اى رخ داد: مشاهده كردم كه وجود مقدس امام‏عليه‌السلام به استقبالم آمد و يك بشقاب خوراكى، شبيه نقل‏هاى برنجى شكل در دست دارند؛ به من تعارف نمودند، مقدارى برداشتم و خوردم. از آن تاريخ علم استخاره به من داده شد. ايشان فرمود: اين قسمت مكاشفه را براى كسى جز شما نگفته‏ام (اين چنين يادم هست).

## ١٦ - عنايت امام رضاعليه‌السلام به مرحوم شيخ حبيب اللَّه گلپايگانى

يكى از علماى زاهد مشهد مقدّس، مرحوم آيت اللَّه حاج شيخ حبيب اللَّه گلپايگانى بود. نگارنده او را ديده و به منزلش هم رفته و در مسجد گوهرشاد كه امامت داشت به او اقتدا كرده بودم .

آيت اللَّه آقاى وحيد خراسانى سلمه اللَّه فرمود: شيخ حبيب اللَّه از كسانى است كه در تربيت من دخالت داشته است. و از ايشان نقل فرمود: زمانى بيمار گشته و در بيمارستان امام رضاى مشهد بسترى شدم. در سحرگاهى كه حالم وخيم بود، رو به حرم مطهر كردم و توسّل به حضرت رضا نمودم و گفتم: چهل سال جزء اولين افرادى بودم كه در سحرگاهان به زيارت قبرت مى‏آمدم، اكنون به اين روز افتاده‏ام، برايم چه مى‏كنى؟ ناگاه متوجه شدم كه وجود مقدّسش كنار تخت بيمارستان است، ايشان شاخه گلى به دستم داد؛ اوضاع عادى شد و بيماريم بر طرف گرديد و از آن زمان، به هر بيمارى دست مى‏كشيدم شفا مى‏يافت. رفته رفته در اثر تماس با اندام اهل معصيت كه براى علاج‏شان دست مى‏كشيدم، اثر دستم كاهش يافته و فعلاً بايد زمانى را صرف ادعيه و اوراد نمايم تا تاثير كند .

## ١٧ - عنايت امام زمان‏ عليه‌السلام به مرحوم حاج شيخ اسماعيل جاپلقى

مرحوم آيت اللَّه حائرى نوشته‏اند: آيت اللَّه حاج شيخ اسماعيل جاپلقى كه از شاگردان درجه اول مرحوم پدرم بودند، دو بار برايم نقل كرد كه در سال (١٣٤٢) قمرى، با پدرم راهى مشهد شدم. ده روز طول كشيد تا از جاپلق به تهران رسيديم. از تهران تا مشهد در آن زمان يك ماه راه بود. وقتى به شاهرود رسيديم، قرار بر اين شد كه قافله دو روز توقف كند. روز اول لباس‏هاى پدرم را شستم و ايشان به حمام رفتند، و روز دوم لباس‏هاى خودم را شستم و حمام رفتم. از حمام كه بيرون آمدم، اول شب بود. در حال خستگى مجبور به حركت شدم. سوار بر مركب شده و حركت كرديم. مقدارى كه راه پيموديم با خود انديشه كردم كه ساعتى كنار جاده بخوابم تا رفع خستگى شود و سپس خود را به قافله برسانم. به محض اينكه پياده شدم و دراز كشيدم خوابم برد، آنگاه كه بيدار شدم ديدم كه آفتاب رويم را گرفته و خستگى بر طرف شده است؛ در همين حال دو نفر كه به طرف شاهرود مى‏رفتند پيدا شدند، يكى از آنها به من گفت: راه از اين طرف است، و يك جهت را نشان داد .

چند دقيقه كه از آن راه رفتم، استخر آبى پيدا شد كه در جنب آن قهوه خانه‏اى بود و درختان با صفايى در آن وجود داشت. داخل قهوه‏خانه رفتم و يك چايى خوردم؛ چون دو چاى سه شاهى بود و من فقط دو شاهى داشتم، چاى ديگر را كه آورد گفتم: بيش از دو شاهى ندارم. قهوه‏چى گفت: باشد به همان دو شاهى دو چاى بخور . از قهوه‏خانه خارج شدم. چند دقيقه ديگر راه آمدم و به منزل بعد رسيدم؛ ديدم قافله تازه به آنجا رسيده است، پدرم از الاغ پياده شده و خود را به ديوار تكيه داده بود و هنوز داخل منزلى كه براى قافله ترتيب داده بودند نشده بود. آنها تمام شب راه آمده بودند و حال آنكه منبه چند دقيقه به آنها رسيدم . وقتى داستان را براى پدرم نقل كردم او گفت: آن شخص امام زمان‏ عليه‌السلام بوده است .

مرحوم آقاى حائرى نوشته از آقاى جاپلقى پرسيدم: آيا كسى از وجود قهوه‏خانه واستخر آب در آن منطقه اطلاع داشت؟ گفت: ابدا . [٢٣]

## ١٨ - عنايت امام حسين‏عليه‌السلام

به مرحوم حاج شيخ عبدالكريم حائرى مؤسس حوزه علميه قم مرحوم آيت اللَّه حائرى نوشته‏اند: از پدرم نقل شده كه ايشان مى‏فرمود: زمانى كه در كربلا اشتغال به تحصيل داشتم، در عالم خواب كسى مرا به اسم صدا زد و گفت: شب جمعه خواهى مرد. من خوابى را كه ديده بودم فراموش كردم، تا آنكه روز پنجشنبه نهار را در يكى از باغات كربلا با رفقا خورديم؛ در آنجا تب كردم وغش نمودم به نظر مى‏رسيد همان مالارياى شديد توام با غشوه بوده است رفقا مرا در همان حال به منزل مى‏آورند و تحويل مى‏دهند. من كه در حال غشوه بودم، متوجه شدم كه براى گرفتن جانم يك يا دو نفر كنارم قرار دارند. در دلم متوسّل به حضرت ابى عبداللَّه الحسين عليه و على آبائه و ابنائه الطاهرين السلام و الصلاة شدم و عرض كردم كه از مردن حرفى ندارم و بالاخره بايد بروم، ولى الآن دستم خالى است. شما از خدا بخواهيد كه عمرى به من بدهد تا عملى انجام دهم . پس از اين توسّل شخصى از طرف حضرت آمد و گفت: امام‏عليه‌السلام مى‏فرمايند: من براى تأخير مرگش دعا كردم و مستجاب شد؛ مأمور قبض روح برگشت و من از حالت غشوه به هوش آمدم . [٢٤] اين جريان را مرحوم آيةاللَّه اراكى نيز به سند صحيح از مرحوم حاج آقا مصطفى فريد اراكى نقل كرده، و در مجله حوزه به چاپ رسيده است. در نقل مرحوم اراكى چنين آمده است :

حال احتضار دست مى‏دهد، مى‏بيند كه سقف شكافته شد و دو نفر ازسقف فرود آمدند. مى‏فهمد كه اينان اعوان ملك الموت هستند و براى قبض روح او آمده‏اند، پائين پا مى‏نشينند تا از پا قبض روح كنند، تا آنجا كه بعد از توسل مى‏بيند باز سقف شكافته شد و يك نفر آمد و به آنان گفت: آقا فرمودند: تمديد شد، دست برداريد. بعد از رفتن آنها حالش يك قدرى بهتر مى‏شود. پارچه‏اى را كه رويش انداخته بودند كنار مى‏زنند، عيالش بالاى سرش گريه مى‏كرده، ناگهان صدايش بلند مى‏شود كه زنده شد، زنده شد ... . مرحوم آقاى اراكى بعداً فرمود: بقاى او مثل حدوث او خارق العاده بوده است؛ من گمان مى‏كنم اين حوزه علميه با توجه حضرت ابا عبداللّه‏عليه‌السلام است، زيرا ايشان گفته بود دستم خالى است، ذخيره آخرت ندارم، اميدوارم شما تمديد نمائيد تا ذخيره‏اى تهيه كنم؛ ذخيره‏اش همين اقامه حوزه علميه قم بوده است. من گمان مى‏كنم اين حوزه علميه از بركت نظر اباعبداللَّه‏عليه‌السلام است و كسى نمى‏تواند آن را منحل كند . [٢٥] مرحوم آقاى حائرى چنين نتيجه گرفته است كه اينها به حسب ظاهر صحنه سازى خداوند متعال است كه يك مؤمنى را براى خدمت آماده نمايد، آن هم با توجه به اوليا واستشفاع به آنها كه انسان را از خود خواهى دور مى‏كند. و ممكن است كه ايشان را براى تاسيس حوزه علميه قم آماده كردند كه متجاوز از هزار سال قبل حضرت ابى عبداللَّه الصادق‏عليه‌السلام خبر داده است والان بهترين حوزه علميه جهان تشيع است و متجاوز از ده هزار نفر دارد . [٢٦]

## ١٩ - توقيع امام زمان‏ عليه‌السلام به مرحوم آية اللَّه سيد ابو الحسن اصفهانى

مرحوم آيت اللَّه حائرى به واسطه يكى از مراجع قم، و همچنين حضرت آية اللَّه وحيد خراسانى بدون واسطه، از شيخ محمّد كوفى كه نژاد او از شوشتر است نقل كرده‏اند كه براى مرحوم آيت اللَّه سيد ابوالحسن اصفهانى، توسط او (شيخ محمّد كوفى) توقيعى از حضرت ولى عصر سلام اللَّه عليه صادر مى‏شود، مبنى بر اينكه: أَرْخِصْ نَفْسَكَ، وَاجْعَلْ مَجْلِسَكَ فِى الدِّهْليزِ، وَاقْضِ حَوائِجَ النَّاسِ، نَحْنُ نَنْصُرُكَ .

## ٢٠ - دستگيرى امام زمان‏ عليه‌السلام از مرحوم شيخ محمّد كوفى

مرحوم آيت اللَّه شيخ مرتضى حائرى نوشته است: در سفرى كه به عتبات رفته بودم، در مدرسه صدر، شيخ محمد كوفى را ديدم. داستان تشرّف ايشان را از خود او به اين شرح شنيدم: با پدرم به مكه معظمه مشرّف شدم. فقط يك شتر داشتيم كه پدرم سوار بود و من پياده ملازم و مواظب او بودم. در مراجعت به سماوه رسيديم. قاطرى را از شخصى سنّى مذهب، از اشخاصى كه شغل‏شان جنازه كشى بين سماوه و نجف بود، كرايه كردم . در اثر بارندگى شديد، جادّه باتلاقى گشته بود. شتر به كندى راه مى‏رفت و گاهى مى‏خوابيد، به زحمت او را بلند مى‏كرديم. پدرم سوار قاطر و من سوار شتر بودم. در اثر گِل و باتلاق شتر هميشه عقب مى‏افتاد. در اين ميان با خشونت و درشتگويى مكارى سنّى هم مبتلا بوديم؛ تا اينكه رسيديم به جايى كه گِل زياد بود؛ شتر خوابيد و ديگر هر چه كرديم برنخواست. در اثر بلند كردن شتر لباسهايم گِل آلود شده بود. ناچار مكارى توقف كرد تا لباسهايم را درآورم و بشويم. براى برهنه شدن و شستن لباس، من كمى فاصله گرفتم، فوق العاده مضطرب و حيران بودم كه عاقبت كار به كجا مى‏رسد و آن وادى از حيث قطاع الطريق هم خطرناك بود. ناچار به ولى عصر ارواحنا فداه متوسّل شدم، ناگاه شخصى نزديك آمد كه به سيّد مهدى پسر سيد حسين كربلائى شباهت داشت، عرض كردم: اسم تو چيست؟ فرمود: سيّد مهدى .

عرض كردم: ابن سيد حسين؟ فرمود: لا، ابن سيّد حسن .

عرض كردم: از كجا مى‏آيى؟ فرمود: از خُضَيّر (چون مقامى در اين بيابان به نام مقام خضرعليه‌السلام بود) من خيال كردم از آنجا آمده است .

فرمود: چرا اينجا توقف كرده‏اى؟ شرح حال را دادم .

ايشان نزد شتر تشريف برد، ديدم با شتر صحبت مى‏كند و دست روى سر او گذارد. شتر برخواست، آن حضرت با انگشت سبابه به پيشانى شتر به طرف راست و چپ (مارپيچ) ترسيم نمود. بعد نزد من تشريف آورد و فرمود: ديگر چه كار دارى؟ عرض كردم: كار دارم، ولى فعلاً من با اين اضطراب نمى‏توانم بيان كنم، جايى رامعيّن بفرمائيد تا با حواسى جمع مشرف شده عرض كنم . فرمود: مسجد سهله، و يك دفعه از نظرم غائب شد .

نزد پدرم آمدم گفتم: اين شخص كه با من صحبت مى‏كرد كدام طرف رفت؟ گفت: احدى اينجا نيامد .

ملاحظه كردم، تا چشم كار مى‏كرد بيابان پيدا بود و احدى نبود، گفتم: سوار شويد برويم .

گفتند: شتر را چه مى‏كنى؟ گفتم: شتر با من است، آنها سوار شدند. من هم سوار شدم. شتر جلو افتاد و قضيه بر عكس شد .

ناگهان به نهر بزرگى رسيديم، شتر به آب زد و به طرف چپ و راست همان طورى كه هدايت شده بود مى‏رفت؛ مكارى هم جرئت كرد آمد تا از نهر خارج شديم. مردمِ آن طرف آب هم تعجب كردند كه ما چطور از اين نهر عبور كرديم. با همان شتر آمديم تا اينكه در چند فرسخى نجف باز شتر خوابيد؛ سرم را نزديك گوش شتر بردم و گفتم: تو مأمور هستى ما را به كوفه برسانى. شتر برخواست و راه را ادامه داد تا در كوفه زانو به زمين زد. من نه او را فروختم و نه كشتم، بلكه به حال خود گذاشتم، روزها براى چرا به بيابان كوفه مى‏رفت و شبها در خانه مى‏خوابيد، و پس از چندى مُرد . سپس از ايشان سئوال كردم آيا در مسجد سهله خدمت آن بزرگوار رسيدى؟ فرمود: بلى ولى به گفتن آن مجاز نيستم. [٢٧] نگارنده گويد: نسبت به داستان شيخ محمّد كوفى، به خاطر كثرت ناقلين آن چون مرحوم آيت اللَّه حائرى و آيت اللَّه وحيد خراسانى كه بدون واسطه و نقل بعضى ديگر از علما و صالحان با واسطه يقين پيدا كرده‏ام و براى حفظ تواتر، اين داستان و بعضى از قضاياى ديگر را كه متواتر است، در اين نوشتار درج كردم .

## ٢١ - عنايت امام صادق‏عليه‌السلام به مرحوم حاج آقا محسن عراقى

مرحوم آيت اللَّه زنجانى نوشته است: آقاى حاج شيخ اسماعيل جاپلقى از علماى بزرگ تهران و از اكابر تلامذه مرحوم حاج شيخ عبدالكريم حائرى از ملا محمد صابونى نقل كرد كه در محضر مرحوم حاج آقا محسن عراقى بوديم. يكى از تجار اراك وارد شد و گفت: در خواب ديدم كه با يكى از آشنايان به مكّه مشرّف شديم. بعد به مدينه آمديم. رفيق ما گفت: بيا برويم حضرت صادق‏عليه‌السلام را زيارت كنيم. پس حضور حضرت مشرّف شديم، آنگاه كه از حضرت اذن مراجعت گرفتيم فرمود: به عراق كه رفتى به حاج آقا محسن بگو: آن روايتى كه در سند آن شبهه داشتى از ما است. حاج آقا محسن فرمود: من ديشب مطالعه مى‏كردم، برخوردم به اين روايت: من مات فى طلب العلم كان بينه و بين الانبياء درجة ؛ يعنى هر كس در راه طلب علم بميرد يك درجه بين او و بين انبياء فاصله مى‏شود. [٢٨] چون اين روايت مربوط به اهل علم بود، خواستم به سند آن نگاه كنم، در اين اثنا خوابم برد.

نگارنده گويد: در كتاب منية المريد از شهيد ثانى اين حديث به اين صورت از پيامبر نقل شده است : [٢٩]

من جائه الموتُ وهو يطلبُ العلم ليحيى به الاسلام كان بينه و بين الانبياء درجة واحدة فى الجنّة .

## ٢٢ - خواب حاج شيخ حسن وكيل (عراقى)

مرحوم حاج شيخ اسماعيل جاپلقى، خواب ديگرى را از مرحوم شيخ حسن وكيل چنين نقل مى‏كند :

شيخ حسن وكيل گفت: شبى در خواب ديدم كه يك نفر در حال احتضار است. ما به عيادت او رفتيم و در آنجا عدّه‏اى از علماى عراق مانند آقاى آقا نورالدين و آقاى حاج محمد على و آقاى سيّد احمد، تشريف داشتند. ديدم دو نفر زير پاى محتضر نشسته‏اند و به او مى‏گويند: تو يا يهودى بمير يا نصرانى !

آنها اصرار مى‏كردند تا اينكه گفت: يهودى مى‏ميرم، آنگاه مُرد و من از خواب بيدار شدم ...

صبح يكى از دوستان به من گفت: فلانى بيمار است همان شخصى كه در خواب بيمار بود برويم و از وى عيادت كنيم ... پس هر دو به عيادت او رفتيم، وقتى كه وارد شدم، ديدم صورت مجلس همان است كه ديشب در خواب ديدم؛ آن سه عالم هم حضور دارند، فقط آن دو نفر را كه زير پاى او بودند نديدم، ولى بقيه همه بودند و آن شخص همان روز از دنيا رفت .

تحقيق كردم كه ببينم آيا وى تارك حج بوده يا تارك زكات؟ معلوم شد زكات نمى‏داده است. در خبر هست كه اگر كسى يك قيراط زكات ندهد به او گفته مى‏شود يهودى بمير يا نصرانى. [٣٠]

## ٢٣ - مرحوم محدث قمى در قبرستان وادى السلام

مرحوم آيت اللَّه اراكى در سال (١٣٩٩) قمرى در خطبه نماز جمعه فرمود: خودم از مرحوم حاج شيخ عباس قمى شنيدم كه فرمود: ايّامى كه در نجف اشرف بودم با بعضى از دوستان براى زيارت اهل قبور به قبرستان وادى السلام نجف رفتم، ناگهان صداى ناله دلخراشى نظير ناله شتر در هنگامى كه او را براى معالجه جَرَب داغ كنند به گوشم رسيد. هر چه به مركز قبرستان نزديكتر مى‏شديم، ناله بلندتر شنيده مى‏شد، تا رسيديم به جايى كه يكى را دفن مى‏كردند. اين ناله از آن شخص بود. به دوستان گفتم: شما چيزى مى‏شنويد؟ گفتند: نه. معلوم شد آنها از اين مكاشفه محرومند.

## ٢٤ - داستانى از مرحوم والد

مرحوم پدرم كه اهل فضل بود و منبر مى‏رفت، سعى داشت از محدوده بحار الانوار و ساير كتاب‏هاى علامه مجلسى خارج نشود و با صوفيّه ودرويش‏ها خيلى مخالف بود، بارها اين قضيه را برايم نقل كرد، ايشان مى‏فرمود :

در طول دوران تحصيل، با يكى از علماى زاهد و اهل رياضت رابطه پيدا كردم و از اصحاب او گرديدم. اين مرد از غذاى بازار و نان نانوايى استفاده نمى‏كرد و در حد امكان هم غذاى پختنى نمى‏خورد، در اول هر ماه مبلغى را به من مى‏داد تا از پدرم كه از ملاكين روستا بود، براى او گندم بخرم و با مراقبت خود، آن را آرد و نان بپزند و براى ايشان بياورم. در اثر مراقبت در خوردن نان حلال و اجتناب از شبهات و ساير رياضات مشروعى كه داشت، به جايى رسيده بود كه شياطين را مى‏ديد. هميشه سفارش مى‏كرد هر غذايى را كه در طاقچه و يا جاى ديگر مى‏گذاريد بسم اللَّه الرحمن الرحيم بگوييد تا شياطين در آن تصرّف نكنند و در نتيجه روح عبادت از شما سلب نشود .

بارها اتفاق افتاد كه اين دستور فراموش مى‏شد، وقتى ايشان براى تدريس وارد حجره ما مى‏شد، قبل از نشستن، آن غذايى را كه يادمان رفته بود بر او بسم اللَّه بگوييم برمى‏داشت و بايك بسم اللَّه الرحمن الرحيم مجدّداً به جاى اول مى‏گذاشت، خلاصه با ملكوت عالم و اسرار جهان تا اين اندازه آشنا بود . مرحوم پدرم قضاياى ديگرى را هم نقل كرده كه از ذكر آن در اين نوشتار خوددارى مى‏شود .

مرحوم نهاوندى در كتاب عبقرى الحسان دو حكايت عجيب نقل كرده است، چون سند آن به علماى بزرگ منتهى مى‏شود، چكيده آن را با حذف سند نقل مى‏نمايم .

## ٢٥ - داستانى از صاحب روضات الجنات

داستان اول را صاحب روضات الجنّات نقل مى‏كند. او جايى از دورترين نقاط گورستان تخت فولاد را نشان مى‏دهد و مى‏گويد :

سرانجام، من را اينجا دفن نماييد، زيرا در كنار يك نفر از اولياى خداست. در توضيح مى‏فرمايد: دوستى دارم از تجّار محترم و صادق، او گفت: در سفرى كه بنا بود از راه نجف به مكّه بروم، حواله‏اى نزد صرّافى داشتم كه روز حركت از نجف به سوى مكّه، براى اخذ آن نزد آن صرّاف رفتم، گرفتن حواله طول كشيد به گونه‏اى كه وقتى به دروزاه نجف رسيدم، دروازه بسته و قافله رفته بود؛ ناچار شب را در كنار دروازه خوابيدم. صبحگاه از نجف به دنبال قافله تا عصر رفتم، ولى به آنان نرسيدم. دچار وحشت شدم و برگشتم. وقتى به دروازه نجف رسيدم آن را بسته بودند. ناچار همان جا ماندم و از فكر خوابم نمى‏برد. در دل شب، نمدپوشى به شكل خدمتكاران اصفهانى نزدم آمد و گفت: از سر شب تا به حال اينجا بودى، مى‏خواستى نماز شب بخوانى! بلند شو دنبال من بيا .

من دنبالش راه افتادم، مرا نزد آقايى برد. آن بزرگوار به او فرمود: او را به مكّه برسان و ناپديد شد .

آن نمدپوش جايى را معيّن كرد كه در ساعت معيّن آنجا باشم تا مرا به مكّه برساند؛ به دستور او عمل كردم. فرمود: پاى خود را جاى پاى من بگذار، طولى نكشيد كه به مكّه رسيديم .

عرض كردم: در برگشت هم مرا دستگيرى كن، قبول كرد و مكانى را معيّن كرد كه بعد از اعمال حجّ آنجا باشم. به گفته او عمل كردم و به همان روش قبل به نجف برگشتم. آنگاه به من گفت: به تو كارى دارم كه در اصفهان آن را مى‏گويم . وقتى به اصفهان برگشتم به ديدنم آمد و گفت: آن كار وقتش رسيده است؛ به تو مى‏گويم كه من در فلان روز و فلان ساعت مى‏ميرم، تو مرا در اين سرزمين دفن كن .

در همان زمان از دنيا رفت و من او را در همان مكان كه گفته بود به خاك سپردم . [٣١]

صاحب روضات مى‏فرمود: آن مكان همان جا هست كه من مى‏خواهم آنجا دفن شوم.

## ٢٦ - داستانى از امام جماعت مسجد شيخ لطف اللَّه

داستان دوم به مرحوم حاج شيخ محمّد باقر، امام جماعت مسجد شيخ لطف‏اللَّه، منتهى مى‏شود. آن هم مربوط به نمد پوش ديگرى است. توضيح اين كه عالم مذكور دوستى داشته كه از تجار محترم اصفهان بوده است. روزى او را در تشييع جنازه‏اى كه چند باربر او را مى‏بردند مى‏بيند كه به دنبال آنها گريه كنان مى‏رفته است. عالم مذكور به آن تاجر نزديك شده مى‏پرسد: جنازه كيست كه برايش گريه مى‏كنى؟ مى‏گويد: تو هم بيا، اين ميّت از اولياى خداست. بعد از مراسم تشييع مى‏گويد: در سفرى كه به حج مى‏رفتم، به كربلا كه نزديك شدم، تمام اموالم را دزد برد. وارد كربلا شدم، پريشان وافسرده حال كه چه بايد كرد؟ سرانجام خود را به مسجد كوفه رساندم. آقاى بزرگوارى كه علامات حضرت صاحب الامر در قيافه‏اش بود نزدم آمد و فرمود: چرا اين قدر افسرده هستى؟ داستان را گفتم. ايشان صدا زد: هالو بيا (هالو يكى از باربرهاى اصفهان بود). ديدم همان آمد. به او فرمود: اسباب و اجناس وى را به او برسان و سپس او را به مكه ببر و برگردان و خود ناپديد شد. هالو اموال مرا آورد و من را به طىّ الارض به مكه برد و بعد از اعمال برگردانيد و گفت: داستان را به رفقاى خودت نگو .

بعد از مراجعت به اصفهان به ديدنم آمد، وقتى مجلس خلوت شد فرمود: دو ساعت به ظهر فلان روز مرگم مى‏رسد، مبلغ هشت تومان با كفنى كه تهيه كرده‏ام در صندوق دارم. با آن مبلغ من را به خاك بسپار. اين جنازه آن ولىّ خدا بود كه به خاك سپرديم. آيا مرگ اين انسان گريه ندارد؟. [٣٢]

## ٢٧ - مرحوم حاج شيخ عبدالكريم و يكى از اولياى خدا

نظير اين دو داستانى كه گذشت، قصه‏اى است كه مرحوم آيةاللَّه اراكى از مرحوم حاج شيخ عبدالكريم (مؤسس حوزه قم) نقل فرمود. چكيده‏اش اين است كه مرحوم حاج شيخ از امام حسين‏عليه‌السلام خواست كه به او از علوم لدنّى افاضه كند. به او گفته مى‏شود: با نابينايى كه كنار قبر جناب حبيب مى‏نشيند در ميان بگذار. حاج شيخ آن كور را در آنجا ديدار و قصه را با او در ميان مى‏گذارد. شخص نابينا به او مى‏گويد: بيا برويم منزل. او را مى‏برد در محله فقير نشين آخر شهر كربلا و منزل خود را به او نشان مى‏دهد و مى‏گويد: فردا بيا اينجا. مرحوم حاج شيخ فردا كه به سراغ او مى‏رود همسايگان مى‏گويند: مات الاعمى يعنى كور مرده است .

حاج شيخ دستش بند مى‏شود وطبق وظيفه شرعى، كارهاى مربوط به خاكسپارى او را نظارت مى‏كند .

نگارنده مى‏گويد: گرفتارى آن دو تاجر و حركاتى كه از مرحوم حاج شيخ بروز كرده است، مقدمه انجام كارهاى ابدان اين اولياء خدا بوده است؛ گرچه در هر كدام درسهاى تربيتى و آشنايى با اسرار جهان است.

## ٢٨ - داستان شيخ ابراهيم شيرازى

مرحوم آيت اللَّه اراكى از مرحوم حاج شيخ عبدالكريم حائرى اعلى‏اللَّه مقامه نقل فرمود كه در سامرا، متولى مدرسه علميه، سيد جوانى را در حجره شخصى به نام شيخ ابراهيم شيرازى، اسكان مى‏دهد. شيخ ابراهيم به آن آقا سيد مى‏گويد: كارهاى حجره را با هم تقسيم مى‏كنيم، يك هفته از من و يك هفته از تو، و هفته اول را سهم خود قرار مى‏دهد. هفته دوم كه آن سيد جوان مهياى انجام امور حجره مى‏شود، شيخ ابراهيم مى‏گويد: من مى‏خواهم افتخار خدمتگزارى تو را داشته باشم تا نزد اجدادت رو سفيد باشم. آقا سيد جوان ابتدا قبول نمى‏كند، ولى سرانجام در اثر اصرار شيخ ابراهيم مى‏پذيرد. بعد از شش ماه خدمتگزارى به يكى از ذرارى حضرت زهرا عليها‌السلام ابواب اسرار بر او گشوده مى‏گردد به طورى كه تسبيح نباتات را مى‏شنيده و غذاى حرام واقعى كه در ظاهر محكوم به حليّت بوده، در دهان او به خباثت مبدل مى‏شده و پايين نمى‏رفته است. در مكاشفه‏اى خدمت حضرت ولىّ عصر ارواحنا فداه- مشرّف مى‏شود و مى‏بيند كه در محضر آقا سه شخص بزرگ حضور دارند: ١ - مرحوم حاج ميرزا محمد حسن شيرازى (مرجع تقليد معروف )٢ - مرحوم ملافتحعلى سلطان آبادى (عارف و سالك مشهور )٣ - مرحوم حاج ميرزا حسين نورى صاحب مستدرك الوسائل (محدّث خبير ) و در آن جمع، سخنران مرحوم نورى بوده و آن دو بزرگوار ديگر، به احترام ايشان به خود اجازه سخن گفتن نمى‏دادند. [٣٣]

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گر ترا از غيب چشمى باز شد  |  | با تو ذرات جهان همراز شد  |
| نطق خاك و نطق آب و نطق گل  |  | هست محسوس حواس اهل دل  |
| جمله ذرات در عالم نهان  |  | با تو مى‏گويند روزان وشبان  |
| ما سميعيم و بصيريم و هشيم  |  | با شما نامحرمان ما خامشيم  |
| از جمادى سوى ملك جان شويد  |  | غلغل اجزاى عالم بشنويد  |
| فاش تسبيح جمادات آيدت  |  | وسوسه تأويلها بزدايدت  |

## ٢٩ - داستانى از سيد مهدى كشفى

مرحوم آيت اللَّه اراكى داستان ذيل را هم به طور خصوصى و هم در خطبه نماز جمعه براى عموم نقل فرمودند و آن را در مصاحبه مجله حوزه نيز بيان داشته‏اند .

چكيده داستان اين است كه مرحوم سيد مهدى كشفى، پسر سيد ريحان اللَّه كشفى بروجردى، نزد من مكاسب مى‏خواند. او گفت: شبى از شبها در منزل خوابيده بودم كه از صداى ناله كسى از خواب بيدار شدم. آمدم ببينم صدا از كيست، ديدم كه يك كاروانسراى بزرگ در داخل منزل كوچك ما جا گرفته و اطراف آن حجره‏هايى مى‏باشد، مشاهده كردم ناله از داخل يكى از حجره‏ها مى‏آيد. آمدم ببينم چيست؟ ديدم در را از داخل حجره بسته‏اند. از روزنه در نگاه كردم، ديدم يكى از دوستان من كه در تهران است خوابيده و بر روى اندام او سنگ‏هاى آسيا گذاشته‏اند و يك شخص بد هيبت، سيخ سرخ شده‏اى را به گلوى او فرو مى‏برد. التماس كردم درب را باز كند تا به داد او برسم، اعتنا نشد. اين قدر ماندم تا خسته شدم و دچار وحشت گشتم. آن شب ديگر خوابم نبرد. فرداى آن شب به منزل عارف معروف آقاى حاج ميرزا جواد آقا تبريزى رفتم و جريان را براى ايشان گفتم. فرمود: مقامى پيدا كردى. اين حالت جان دادن آن شخص است كه براى تو مجسم شده است. تاريخ گذاشتم. بعد از چند روز خبر آمد كه رفيق تاجر تو فوت [٣٤] كرده است. تاريخ فوت او دقيقاً موافق با آن مكاشفه بود.

نگارنده گويد: در حديث است پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمبه اميرالمؤمنين‏عليه‌السلام فرمود: در امت من، حاكم جائر و خورنده مال يتيم از روى ظلم، و شاهد كاذب، با سيخهاى آتشينى كه به درون آنها فرو مى‏برند جان مى‏دهند . [٣٥]

## ٣٠ - مسجد جمكران از كلام آيت اللَّه اراكى

در مصاحبه‏اى كه مجله حوزه با مرحوم آيةاللَّه اراكى داشته، از ايشان نقل كردند كه مرحوم حاج شيخ محمدتقى بافقى كه مقسّم شهريه مرحوم آيت اللَّه حاج شيخ عبدالكريم حائرى بود، به مسجد جمكران خيلى عقيده داشت. وى اول هر ماه از مرحوم حاج شيخ پول مى‏گرفت و بين طلاب قسمت مى‏كرد. اما در يكى از ماه‏ها كه مى‏آيد پول بگيرد مرحوم حاج شيخ مى‏فرمايد: اين ماه چيزى ندارم بدهم. مرحوم بافقى از همان جا بر مى‏گردد و به مسجد جمكران مى‏رود، نمى‏دانم آنجا با حضرت چه صحبتى مى‏كند كه طولى نمى‏كشد شهريه آماده مى‏شود. بارها اتفاق افتاده بود كه شهريه از اين طريق درست شده بود. [٣٦] نگارنده گويد: جريانات مرحوم بافقى در رابطه با مسجد جمكران و در رابطه با ملاقات حضرت مهدى ارواحنا فداه متعدد است، و چون ديگران نوشته‏اند از ذكر آنها خوددارى مى‏شود .

# فصل سوم : شناخت شيعه

## شيعه در پندار و رفتار

در اين بخش، بخشى از رفتار و عقيده شيعه مذكور مى‏گردد تا پيروان ائمّه طاهرين‏عليهم‌السلامو شيفتگان حضرت مهدى‏عليه‌السلام خود را با آن منطبق و ارزيابى نمايند.

## شعار شيعه

اَلْحَقُّ مَا رَضيْتُمُوهُ وَالْباطِلُ مَا اَسْتَخْطُمُوهُ وَالْمَعْرُوفُ مَا اَمَرْتُمْ بِهِ والْمُنْكَرُ ما نَهَيْتُمْ عَنْهُ [٣٧]

حق چيزى است كه شما (خاندان پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم) آن را پسنديده باشيد، و باطل چيزى است كه شما آن را نپسنديد. آنچه را فرمان دهيد خوب و معروف، و آنچه را منع كنيد منكر و ناپسند خواهد بود .

## محدوده مأموريت شيعه

امام ششم، جعفربن محمّد الصادق‏عليه‌السلام مى‏فرمايد: مَعَاشِرَ الشّيعة! كُونُوا لَنا زينا وَلا تَكُونُوا عَلَيْنا شينا، قُولُوا لِلنّاسِ حُسْنا واحْفظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَكُفُّوها عَنِ الفُضُولِ وَقُبْحِ الْقَولِ [٣٨]

اى گروه شيعه! براى ما زينت باشيد نه ننگ و عار، با مردم خوش گفتار بوده و از سخنان بيهوده و زشت برحذر باشيد .

اميرالمؤمنين‏عليه‌السلام در پيامى كه در بستر شهادت به فرزندان و پيروان خود داده‏اند، مى‏فرمايد :

وَعَلَيْكُم بِالتَّواصُلِ وَالتَّباذُلِ وَإِيّاكُم وَالتّدابُر والتَّقاطُع، لا تَتْركُوا الأمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْى عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُوَلّى عَلَيْكُم شِرارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلا يُسْتَجاب لَكُمْ [٣٩]

روابط خانوادگى و انسانى را حفظ كنيد، در راه خدا بخشش نماييد و از قطع روابط مشروع و بى اعتنايى به يكديگر اجتناب كنيد، امر به معروف و نهى از منكر را رها نكنيد، زيرا در آن هنگام، ستمگران بر شما غالب مى‏شوند و دعاى‏تان مستجاب نخواهد شد .

امام باقرعليه‌السلام ضمن حديثى به شخصى به نام خثيمه فرمود :

[٤٠] أَبْلِغْ شيعَتَنا أَنَّهُ لا يُنال ما عِنْد اللَّه إِلّا بالْعَمَلِ .

به شيعيان ما برسان كه تنها عمل، موجب قرب به پروردگار است .

راه و روش شيعيان

حضرت رسول اكرم‏صلى‏اللَّه عليه و آله مى‏فرمايد :

[٤١] لا قَوْلَ إِلّا بِعَمَلِ وَلا قَوْلَ وَلا عَمَلَ إِلّا بِنيَّة وَلا قَوْلَ وَلاعَمَلَ وَلا نيَّةَ إِلّا بِاصابَةِ السُّنَّةِ .

ارزش گفتار به رفتار، و ارزش گفتار و كردار به نيت پاك، و ارزش هر سه به پيروى از قانون خدا است .

حضرت موسى‏بن جعفرعليه‌السلام فرموده‏اند :

[٤٢] إِنَّما شيعَتُنا مَن شَيَّعَنا وَاتَّبَعَ آثارَنا وَاقْتَدى بِأَعْمالِنا

همانا شيعه ما كسى است كه از ما پيروى كند و راه ما را دنبال نمايد و اعمال ما را سرلوحه زندگى قرار دهد .

## بعضى از نشانه‏هاى شيعه

امام صادق‏عليه‌السلام فرمودند :

إِمْتَحِنُوا شِيعَتَنا عِنْدَ:

مَواقيتِ الصَّلَواتِ كَيْفَ مُحافَظَتُهم عَلَيْها

وإلى أَسْرارِنا كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَها عند عَدوِّنا

[٤٣] وَإلى أَمْوالِهِمْ كَيْفَ مُواساتهم لإِخْوانِهِمْ فيها

شيعيان ما را به چگونه رعايت نمودن اوقات نماز؛ و به حفظ اسرارِ ما نزد دشمنان؛ و به كمكهاى مالى و ايثار به يكديگر، آزمايش و شناسايى كنيد.

الْمُؤْمِنُ بِشرُه فى وَجْهِهِ؛ مؤمن صورتش خندان

وَحُزْنُهُ فى قَلْبِه؛ قلبش اندوهناك

أوسَعُ شَي‏ء صدرا؛ حوصله‏اش فراوان

وَأَذَلُّ شَي‏ء نَفْسَا؛ بر نفس خود مسلط

يَكْرَهُ الرّفْعَةَ؛ سركشى را ناپسند

وَيَشْنَأُ السُّمْعَة؛ و ريا را دشمن مى‏دارد .

طَويلٌ غَمُّهُ؛ اندوهش طولانى

بَعيدٌ هَمُّهُ؛ همّتش عالى

كَثيرٌ صَمْتُهُ؛ حرفش كم

مَشْغُولٌ وَقْتُهُ؛ كارش زياد است

شَكُورٌ صَبُور؛ سپاسگزار و شكيباست

مَغْمُور بِفِكْرَتهُ؛ در فكر خود فرور رفته

ضَنين بخَلَّتِهِ؛ از بيان حاجت بخل مى‏ورزد

 سَهلُ الخَليقة؛ برخوردش خوب

 لَيِّن العَريكَةِ؛ و نرم خوست

نَفسُهُ أَصلَب مِن الصَّلْد؛ روحش محكم و سخت‏تر از سنگ

[٤٤]وَهوَ اَذَلُّ من العَبْد و در پذيرش حق پذيراتر از عبد است در روايتى از امام سجّادعليه‌السلام چنين آمده است :

عَلامةُ المُؤْمِن خَمس، الوَرَعُ عِنْدَ الْخَلْوَةِ وَالصَّدَقَةُ عِنْدَ القِلَّةِ والصَّبْرُ عِنْدَ المُصيبَةِ والحِلمُ عِنْدَ الْغَضَبِ [٤٥] وَالصِّدْقُ عِنْدَ الخَوْفِ .

نشانه‏هاى مؤمن واقعى پنج چيز است: پرهيز از گناه در خلوت، انفاق در راه خدا هنگام تنگدستى، شكيبايى در حوادث ناگوار، بردبارى هنگام غضب و راستگويى در شرايط نامطلوب .

از امام صادق‏عليه‌السلام روايت شده است :

المُؤْمن إِذا غَضِبَ لَمْ يخْرجهُ غَضَبُهُ مِنْ حَقّ وَإِذا رَضِىَ لَمْ يدْخلهُ رِضاهُ فى باطِلٍ وَالَّذى إذا قَدَرَ لَمْ يَأْخُذ [٤٦] أَكْثَر مِمّا لَهُ .

مؤمن واقعى كسى است كه در هنگام خشم، از محور حق خارج نگردد و در ميدان خشنودى، به طرف باطل نگرايد و در زمان قدرت (پا از گليم خويش دراز نسازد) در نتيجه بيش از استحقاق خود استيفاء [٤٧] نكند. مرحوم صدوق در كتاب صفات الشيعه هفتاد و يك حديث را كه بيانگر اوصاف شيعيان است درج نموده است. حديث اوّل آن كتاب چنين است :

امام صادق‏عليه‌السلام به ابو بصير فرمود :

شيعتُنا أَهْلُ الوَرَعِ وَالإجْتِهاد، وَأَهْلُ الْوَفَاءِ وَالأَمانَة، وَأَهْلُ الزُّهْدِ وَالْعِبادَةِ، أَصْحَابُ إِحْدى وَخَمْسينَ رَكْعَةً فى الْيَوْمِ وَاللَّيْلَة، الصّائِمُونَ بِالنَّهار، الْقائِمُونَ بِالّليْل، يُزَكُّونَ أَمْوالَهُم، وَيَجْتَنِبونَ السُحت، وَيَجْتَنِبُونَ كُلَّ [٤٨] محرّم .

پيروان ما مردمى پرهيزگار، كوشا، با وفا، امانتدار، اهل زهد و عبادت هستند. آنان در شبانه روز ٥١ ركعت نماز (١٧ركعت واجب و ٣٤ركعت نماز مستحب) مى‏خوانند، شبها براى عبادت بيدار و روزها را به روزه به پايان مى‏رسانند، زكات مالشان را پرداخته و از هر كار حرامى اجتناب مى‏ورزند. همچنين در ضمن حديث ديگرى از آن كتاب آمده است :

[٤٩] ولا تنال ولايتنا إلّا بالعمل والورع

دوستى ما جز با پرهيز از محرّمات و عمل به واجبات سامان نمى‏يابد

نگارنده مى‏گويد: اينها و امثال آن، اوصاف محبّان امام زمان‏ عليه‌السلام و منتظران فرج آن بزرگوار است. بنابر اين، بايد خود را به كمال مطلوب آراسته و با دو شهپر علم و عمل مجهّز سازيم و با اين روش، پذيراى ظهور و آماده براى ديدار ماه جمالش و بهشت وصالش باشيم: اللهم عجِّل فرجه واجعلنا من انصاره وأعوانه

## ارزش و سرانجام شيعه

در تفسير آيه شريفه (إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)، [٥٠] ابن حجر هيثمى (٩٧٣ق) در الصواعق المُحرقة كه آن را در ردّ شيعه نوشته است رواياتى را از طريق ابن عبّاس و [٥١] ديگران نقل كرده كه پيامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمفرمودند: خَيْرُ البَرِيَّةِ، على‏بن ابى طالب و شيعيان اوست.

## عقيده اماميه در امر امامت

عقيده شيعيان اثنى عشرى اين است كه امامت از اصول اعتقادى است نه از فروع؛ و تعيين امام با خداوند است نه با انتخاب مردم، و نيز عقيده دارند كه بعد از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلمدوازده نفر به نصّ پيامبر گرامى به عنوان امام معصوم معرفى شده‏اند. اولين امام شيعه على‏ابى طالب (اميرالمؤمنين‏عليه‌السلام ) و بعد از او امام حسن‏عليه‌السلام و بعد از او امام حسين‏عليه‌السلام و بعد از او نه نفر از نسل آن حضرت امام مى‏باشند كه به ترتيب چنين نام برده مى‏شوند: على‏بن الحسين، محمدبن على، جعفربن محمد، موسى‏جعفر، على‏بن موسى، محمدبن على، على‏بن محمد، حسن‏بن على، و محمدبن حسن‏عليهم‌السلام. دليل اين عقيده، روايات متواتره و ادله قطعيه عقلى و نقلى است. از جمله اين دلائل حديث الائمة بعدى اثنى عشر است كه جز با مذهب اثنى عشرى قابل انطباق نيست، زيرا خلفاى راشدين چهار نفرند و خلفاى بنى‏اميه چهارده و بنى‏عباس سى و هفت نفرند، گذشته از اينكه اكثر آنها فاسق و فاجر و ننگ تاريخ اسلام هستند و به هيچ وجه نمى‏توان آنان را جزء آمار به حساب آورد. اين حديث در موارد عديده از پيامبر صادر شده و علماى فريقين آن را نقل كرده‏اند .

در كتاب غاية المرام سيد هاشم بحرانى رواياتى كه بيانگر دوازده امام مى‏باشد چه به عنوان امام و چه به عنوان خليفه، حجت و وصى، اعم از بيان اجمالى و تفصيلى، از شيعه و سنى بيش از (١٣٠٠) حديث است. رواياتى كه نام دوازده امام به تفصيل در آنها آمده، طبق تتبع مرجع بزرگوار حضرت آية اللَّه صافى در كتاب قيّم منتخب الاثر، حدود پنجاه حديث است .

ابراهيم‏بن محمد جوينى شافعى در كتاب فرائد السمطين، حدود ده روايت كه بيانگر نام‏هاى ائمه اثنى عشر است نقل كرده كه يكى از آنها حديث نعثل يهودى است، او از پيامبر اسامى اوصيايش را خواست، پيامبر فرمود :

وصى و خليفه بعد از من على‏بن ابى طالب است و بعد از او به ترتيب حسن‏بن على و حسين‏بن على و على‏بن الحسين و محمدبن على و جعفربن محمد و موسى‏بن جعفر و على‏موسى و محمدبن على و على‏بن محمد و حسن‏بن على و حجةبن الحسن ابوالقاسم محمدبن حسن عسكرى است. سپس فرمود: خليفه دوازدهم، از انظار غايب مى‏شود و بر امت من روزى خواهد آمد كه لايبقى من الاسلام الاّ اسمه و من القرآن الاّ رسمه؛ از اسلام جز نام و نشانى و از قرآن جز نوشته آن باقى نماند . در اين هنگام خداوند دستور ظهور به امام عصر مى‏دهد فيظهر الاسلام و يجدّد الدين ثم قال‏صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: طوبى لمن احبّهم و الويل لمن ابغضهم و طوبى لمن تمسك بهم؛ پس اسلام آشكار مى‏شود و دين تجديد مى‏گردد، سپس مى‏فرمايد: خوشا به حال كسى كه آنان را دوست بدارد؛ و واى بر كسى كه آنان را دشمن بدارد. و خوشا به حال كسى كه به ريسمان امامت و ولايت آنان چنگ بزند . نعثل يهودى تصديق كرد كه اسامى اين اشخاص در كتابهاى پيشينيان نيز آمده است. او از اين اخبار غيبى به شگفت آمد و اسلام را انتخاب كرد و اين اشعار را سرود :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| صلى العلى ذو العلى عليك يا خير البشر  |  | انت النبى المصطفى و الهاشمى المفتخر  |
| بكم هدانا ربّن و فيك نرجو ما أمر  |  | و معشر سمّيتهم ائمة اثنى عشر  |
| قد فاز من والاهم و خاب من عادى الزهر  |  | آخر هم يشفى الظم [٥٢] و هو الامام المنتظر  |

## عقيده شيعه درباره امام زمان‏ عليه‌السلام

نام مبارك امام زمان‏ عليه‌السلام محمدبن حسن عسكرى است، القاب مشهور حضرت عبارت است از: مهدى موعود و قائم و صاحب الزمان‏ عليه‌السلام و ...

ايشان بنا بر مشهور در سال (٢٥٥) هجرى قمرى [٥٣] در شهر سامرا متولد شد و در سال (٢٦٠) يعنى در سن پنج سالگى به مقام خلافت عظمى و امامت كبرى نائل گرديد. از آغاز تولد از ديدگاه اغيار مخفى است و تا سال (٣٢٩) افرادى به عنوان سفير يا نائب خاص بين ايشان و مردم وساطت داشته‏اند كه معروفين آنها در بغداد چهار نفر بودند: عثمان‏بن سعيد ، محمدبن عثمان ، حسين‏بن روح و على‏محمد سمرى . اين فاصله زمانى را غيبت صغرا مى‏نامند و از سال (٣٢٩) تا به امروز باب سفارت و نيابت خاص حضرت مسدود شده و تا بحال ادامه دارد و زمان ظهور ايشان نامعلوم است .

دليل اين عقيده روايات متواتر و ادله قطعى عقلى و نقلى است، مرحوم آية اللَّه حائرى‏رحمةاللَّه مى‏فرمود: من ده هزار دليل بر اين عقيده دارم؛ و در نوشته‏هاى ايشان به خط خودشان آمار اجمالى پانصد حكايتِ [٥٤] ديدار، در خواب و بيدارى بيان شده، كه در كتابهاى ديگر نقل نشده است.

بسيارى از علماى خاصه و عامه در رابطه با امام زمان‏ عليه‌السلام كتاب‏هاى مستقلى نوشته‏اند. حاج ميرزا حسين نورى‏رحمه‌الله آمار اين كتاب‏ها را در نجم الثاقب به تفصيل آورده است كه به چهل كتاب مى‏رسد و بيست شخصيت اهل سنت را كه عقيده آنان درباره امام زمان‏ عليه‌السلام با ما يكى است به تفصيل معرفى نموده و گفتار آنان را در آن كتاب نقل كرده است. علامه مجلسى‏رحمه‌الله جلد سيزده بحار الانوار را به معرفى حضرت امام زمان‏ عليه‌السلام اختصاص داده كه توسط جناب آقاى دوانى ترجمه و به چاپ رسيده است و نام اين ترجمه مهدى موعود است .

سيد محمد صادق خاتون آبادى در اين‏باره كتابى به نام كشف الحق نوشته كه معروف به اربعين خاتون آبادى است، در اين كتاب چهل حديث مستند درباره حضرت مهدى‏عليه‌السلام را ترجمه و شرح كرده است .

مرحوم سيد هاشم بحرانى در خاتمه كتاب غاية المرام درباره حضرت مهدى‏عليه‌السلام به (١٢٠) آيه قرآن و (١٩٢) حديث از عامه و خاصه استدلال نموده است . در اين مقام شايسته است بخشى از آنچه را كه استاد معظم حضرت آية اللَّه العظمى شيخ حسين وحيد خراسانى، در مقدمه توضيح المسائل خود ذكر نموده‏اند بياورم .

شيخ صدوق (اعلى اللَّه مقامه) به دو واسطه از احمدبن اسحاق‏بن سعد الاشعرى كه از اكابر ثقات است نقل مى‏كند، كه گفت: داخل شدم بر حسن‏بن على‏عليهما‌السلامو اراده داشتم كه از او سؤال كنم از جانشين بعد از خودش .

ابتداء آن حضرت فرمود: يا احمدبن اسحاق! خداوند تبارك و تعالى از زمانى كه آدم را آفريد زمين را از حجتى براى خدا بر خلق خودش خالى نگذاشته و خالى نخواهد گذاشت تا قيامت، به او بلا را از اهل زمين دفع مى‏كند، و به او باران را نازل مى‏كند، و به او بركات زمين را بيرون مى‏آورد . گفت: پس گفتم: يابن رسول اللّه! بعد از تو امام و خليفه كيست؟ پس آن حضرت بر خواست شتابان داخل خانه شد، بعد بيرون آمد و بر شانه آن حضرت پسرى سه ساله بود كه گويا صورت او ماه شب بدر بود، پس فرمود :

يا احمدبن اسحاق! اگر بزرگوارى تو بر خداى عزوجلّ و بر حجج او نبود پسرم را به تو نشان نمى‏دادم، اين پسر همنام و هم كنيه پيغمبر خداست، كسى است كه زمين را پر از قسط و عدل مى‏كند همچنان كه از جور و ظلم پر شده است . يا احمدبن اسحاق! مَثَل او در اين امت مَثَل خضر و مَثَل ذى‏القرنين است، و اللّه! هر آينه غيبتى خواهد كرد كه از هلاكت نجات پيدا نمى‏كند مگر كسى كه خدا او را بر قول به امامت اين پسر ثابت كرده، و به او توفيق دعاى به تعجيل فرج او را داده است .

پس احمدبن اسحاق گفت: گفتم: اى مولاى من! آيا علامتى هست كه قلب من به آن مطمئن شود؟ آن پسر به عربى فصيح فرمود: انا بقيّة اللّه فى ارضه و المنتقم من اعدائه؛ من بقية اللّه هستم در زمين خدا و انتقام گيرنده‏ام از دشمنان خدا اى احمدبن اسحاق! بعد از ديدن، طلب اثر مكن. پس احمدبن اسحاق گفت: بيرون آمدم مسرور و شادمان، فرداى آن روز برگشتم نزد آن حضرت گفتم: يابن رسول اللّه، خشنودى من به منّتى كه بر من نهادى بزرگ شد، پس چيست سنّتى كه در اين پسر از خضر و ذى‏القرنين جريان دارد؟ فرمود: طولانى شدن غيبت، يا احمد .

گفتم: يابن رسول اللَّه! هر آينه غيبت اين پسر طولانى مى‏شود؟ فرمود: بلى به پروردگارم قسم! تا زمانى كه بيشتر قائلين به اين امر، از اين امر برگردند، و باقى نماند مگر كسى كه خداوند عزّوجلّ از او عهد گرفته براى ولايت ما، و ايمان را در دل او نوشته، و او را به روحى از جانب خودش مؤيد كرده است. يا احمدبن اسحاق! اين امرى است از امر خدا، و سرّى است از سرّ خدا، و غيبى است از غيب خدا، پس [٥٥] بگير آنچه دادم به تو و آن را كتمان كن و از شاكرين باش كه فردا در علّيين با ما خواهى بود .

ظهور آن حضرت به روايتى كه عامّه و خاصّه نقل كرده‏اند از كنار خانه خداست، و جبرائيل از يمين او و ميكائيل از يسار اوست، و چون ملكى كه واسطه افاضه علوم و معارف الهيه كه حوايج معنوى انسان است جبرائيل است، و ملكى كه واسطه افاضه ارزاق و حوايج مادى آدمى است ميكائيل است، كليد خزينه علوم و ارزاق در اختيار آن حضرت است، [٥٦] و با صورتى ظهور مى‏كند كه در روايات عامه و خاصه، آن رخساره به كوكب درّى [٥٧] تشبيه شده است، و له هيبة موسى و بهاء عيسى و حكم داود و صبر ايوب [٥٨] و با پوششى كه به تعبير امام هشتم‏عليه‌السلام عليه جيوب النور تتوقّد من شعاع ضياء القدس . [٥٩]

ظهور آن حضرت به روايتى كه شيخ طوسى در الغيبة و صاحب عقد الدرر ذكر كرده‏اند روز عاشورا است، [٦٠] تا تفسير (يُريِدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِاَفْوَهِهِمْ وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِه وَ لَوْكَرِهَ الْكافِرُونَ) [٦١] ظاهر شود، و شجره طيبه اسلام كه به آن خون پاك آبيارى شده، به دست آن حضرت به ثمر رسد، و آيه كريمه (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوما فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطانا) [٦٢] بر مصداق اعلاى خود تطبيق شود .

آنچه ممكن است موجب شبهه در ذهن ساده انديشان شود طول عمر آن حضرت است، ولى بايد دانست كه طول عمر يك انسان حتى تا چندين هزار سال نه محال عقلى است و نه محال عادى، زيرا محال عقلى آن است كه به اجتماع يا ارتفاع دو نقيض منتهى شود، مثل آن كه مى‏گوييم: هر چيزى يا هست يا نيست، يا هر عددى يا زوج است يا فرد، كه اجتماع و ارتفاع هر دو عقلا محال است، و محال عادى آن است كه به نظر عقل ممكن است ولى مخالف قوانين طبيعت است، مانند آن كه انسانى در آتش بيفتد و نسوزد. و طول عمر انسان قرن‏ها و بقاى سلول‏هاى بدن به حال نشاط جوانى نه از قسم اول است و نه از قسم دوم، بنابر اين اگر حيات انسانى مانند نوح (على نبيّنا و عليه السلام) نهصد و پنجاه سال واقع شد، زياده بر آن هم ممكن است، به اين جهت دانشمندان در جستجوى يافتن راز بقاى حيات و نشاط جوانى بوده و هستند، همچنان كه با قواعد علمى به وسيله اختلاف تركيب اتم هاى فلزات مى‏توان آنها را در مقابل آفت مرگ و زوال بيمه كرد، و آهنى كه زنگار مى‏گيرد و تيزاب آن را مى‏خورد به طلاى نابى آفت ‏ناپذير تبديل كرد . بنابر اين طول عمر يك انسان از نظر عقلى و علمى ممكن است، هر چند راز آن براى بشر كشف نشده باشد .

گذشته از اين كه اعتقاد به امام زمان‏ عليه‌السلام در مرتبه بعد از اعتقاد به قدرت مطلقه خداوند متعال، و اعتقاد به نبوت انبياء و تحقق معجزات است، به اين جهت قدرتى كه آتش را بر ابراهيم سرد و سلامت مى‏كند و سحر ساحران را در كام عصاى موسى نابود مى‏نمايد، و مرده را به دم عيسى زنده مى‏كند، و اصحاب كهف را قرن‏ها در خواب بدون مدد غذا نگه مى‏دارد، براى او نگه داشتن انسانى هزاران سال با نشاط جوانى، به جهت حكمت بقاى حجت در زمين و نفوذ مشيّت به غلبه حق بر باطل، سهل و آسان است (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرادَ شَيْئا أَنْ يَقُولَ لَهُ، كُنْ فَيَكُونُ). [٦٣] دير زمانى نيست كه قبر شيخ صدوق در رى باز شد و بدن تازه او نمايان گشت، و روشن شد كه قانون طبيعت در مورد پيكر او استثنا خورده، و عوامل فساد از تأثير در اندراس بدن او عقيم گشته است. اگر عموم قانون طبيعت در مورد شخصى كه به دعاى امام زمان‏ عليه‌السلام به دنيا آمده و كتابى با عنوان كمال الدين و تمام النعمة به نام آن حضرت نوشته تخصيص بخورد، تخصيص آن در مورد خليفه خدا و وارث جميع انبياء و اوصياء تعجب ندارد. شيخ الطايفه در كتاب الغيبة مى‏گويد: و اما ظهور معجزاتى كه دلالت بر صحت امامت او در زمان غيبت دارد بيشتر از آن است كه احصا شود ، [٦٤] اگر عدد معجزات تا زمان شيخ كه در سنه (٤٦٠) هجرى وفات نموده است بيش از حد احصا باشد، تا زمان ما چه اندازه خواهد بود؟ ولى در اين مختصر به دو آيت كه از مشهورات است اكتفا مى‏شود، و خلاصه آن به نقل على‏بن عيسى إربلى [٦٥] كه عندالفريقين ثقه مى‏باشد اين است كه مردمان براى امام مهدى قصص و اخبارى را در خوارق عادات نقل مى‏كنند كه شرح آنها طولانى است و من دو قصّه كه قريب به عهد زمان خودم اتفاق افتاده و جماعتى از ثقات اخوانم نقل كرده‏اند ذكر مى‏كنم :

١ - در شهر حله بين فرات و دجله مردى به نام اسماعيل‏بن حسن بود كه بر ران چپ او جراحتى به مقدار قبضه انسانى بيرون آمده بود كه اطباى حله و بغداد او را ديدند و گفتند علاج و چاره ندارد، پس به سامرا رفت، و دو امام على الهادى و حسن عسكرى‏عليهما‌السلامرا زيارت كرد و به سرداب رفت، و دعا و تضرع به درگاه خدا، و استغاثه به امام مهدى كرد، پس به دجله رفت و غسل كرد، و جامه خود را پوشيد، ديد چهار اسب سوار از دروازه شهر بيرون آمدند، يكى پيرمردى بود نيزه به دست، و جوان ديگرى كه بر او قباى رنگين بود، و پيرمرد طرف راست راه، و دو جوان طرف چپ راه، و جوانى كه با قباى رنگين بود بر راه بود. صاحب قباى رنگين گفت: تو فردا روانه اهلت مى‏شوى؟ گفت: بلى، گفت: جلو بيا، تا ببينم درد تو چيست؟ پس جلو رفت و جوان، آن زخم و جراحت را با دستش فشرد و بر زين سوار شد، پير مرد گفت: رستگار شدى اى اسماعيل، اين امام بود. آنها روانه شدند و اسماعيل هم با آنها مى‏رفت، امام فرمود: برگرد !

اسماعيل گفت: هرگز از تو جدا نخواهم شد. امام فرمود: مصلحت در برگشتن تو است. باز گفت: از تو هرگز جدا نمى‏شوم. پير مرد گفت: اسماعيل حيا نمى‏كنى؟! امام دو مرتبه به تو فرمود برگرد، مخالفت مى‏كنى؟ !

ايستاد و امام چند قدم جلو رفت، بعد به جانب او التفات كرد و فرمود: اى اسماعيل، وقتى به بغداد رسيدى، ابو جعفر يعنى خليفه مستنصر باللّه تو را طلب مى‏كند، وقتى نزد او رفتى و چيزى به تو داد، عطاى او را نگير، و بگو به فرزند ما رضى نامه‏اى به على‏بن عوض بنويسد، من به او مى‏رسانم كه آنچه مى‏خواهى به تو عطا كند. بعد با اصحابش به راه افتاد، و اسماعيل ايستاده، نظاره گر آنان بود تا غايب شدند، ساعتى بر زمين نشست متأسف و محزون، و از مفارقت آنها گريه مى‏كرد، بعد به سامرا آمد، مردم دور او را گرفتند، گفتند: چرا چهره‏ات متغير است؟ گفت: شما سواره‏هايى را كه از شهر خارج شدند شناختيد كه بودند؟ گفتند: آنان افراد شريفى هستند كه گوسفند دارند، گفت: آنها امام و اصحاب او بودند، و امام دست بر مرض من كشيد. چون جاى زخم را ديدند كه اثرى از آن نمانده، جامه هايش را پاره كردند، خبر به خليفه رسيد، ناظرى فرستاد كه از حال او تحقيق كند .

اسماعيل شب را در خزانه گذراند، و بعد از نماز صبح با مردم از سامرا بيرون رفت، مردم با او وداع كردند و او حركت كرد تا رسيد به قنطره عتيقه، ديد مردم ازدحام كردند و از هر كس كه وارد مى‏شود، اسم و نسبش را مى‏پرسند، و چون او را شناختند به نشانه‏هايى كه داشتند، جامه‏هايش را پاره كردند و به تبرك بردند .

ناظر به بغداد قضيه را نوشت، وزير يكى از رفقاى اسماعيل را به نام رضى‏الدين طلب كرد تا از صحت خبر تحقيق كند، چون آن شخص به اسماعيل رسيد و پاى او را ديد و اثرى از آن زخم نديد غش كرد، چون به خود آمد اسماعيل را نزد وزير برد، وزير اطبايى را كه معالج او بودند خواست، و چون او را معاينه كردند و اثرى نديدند گفتند، اين كار مسيح است، وزير گفت: ما مى‏دانيم كار كيست. وزير او را نزد خليفه برد، خليفه از او قصه را سؤال كرد، وقتى ماجرا را حكايت كرد، خليفه هزار دينار به او داد، اسماعيل گفت: من جسارت آن را ندارم كه يك ذره از آن بگيرم، خليفه گفت: از كه مى‏ترسى؟ گفت از آن كه اين رفتار را با من كرد، او به من گفت: از ابى جعفر چيزى نگير. پس خليفه گريه كرد. على‏بن عيسى گفت كه: من اين قصه را براى جماعتى نقل مى‏كردم، و شمس الدين پسر اسماعيل در مجلس حاضر بود و من او را نمى‏شناختم، گفت: من پسر او هستم، پس از او پرسيدم كه ران پدرت را در حالى كه مجروح بود ديدى؟ گفت: من در آن وقت بچه بودم، ولكن قصه را از پدر و مادرم و خويشاوندان و همسايگان شنيدم، و ديدم ران پدرم را كه در موضع آن جراحت، موى روييده بود .

و على‏بن عيسى مى‏گويد: پسر اسماعيل حكايت كرد كه پدرم بعد از صحت،چهل مرتبه به سامرا رفت به اميد اينكه شايد دوباره او را ببيند.

 ٢ - على‏بن عيسى مى‏گويد: سيد باقى‏بن عطوه علوى حسنى حكايت كرد براى من كه: پدرش عطوه به وجود امام مهدى‏عليه‌السلام ايمان نداشت و مى‏گفت: اگر بيايد و مرا از اين مرض خوب كند، من تصديق مى‏كنم، و مكرر اين مطلب را مى‏گفت. هنگامى كه وقت نماز عشا جمع بوديم، صيحه پدر را شنيديم، با سرعت نزد او رفتيم، گفت: امام را دريابيد، كه همين ساعت از نزد من بيرون رفت .

بيرون آمديم كسى را نديديم، برگشتيم نزد پدر، گفت: شخصى بر من وارد شد و گفت: يا عطوه! گفتم: لبيك. گفت: منم مهدى، آمده‏ام تورا از مرضت شفا بدهم. بعد دست مباركش را كشيد و ران مرا فشرد و رفت و از آن وقت به بعد عطوه مانند غزال راه مى‏رفت .

## راه بهره‏مند شدن از آن حضرت در زمان غيبت

هر چند امام زمان‏ عليه‌السلام غايب از انظار است، و اين غيبت موجب محروم شدن امت از قسمتى از بركات وجود آن حضرت است كه متوقف بر ظهور است، ولى قسمتى از فيوضات، وابسته به ظهور نيست .

او همچون آفتابى است كه ابر غيبت نمى‏تواند مانع تأثير اشعه وجود او در قلوب پاكيزه شود، مانند اشعه خورشيد كه در اعماق زمين جواهر نفيسه را مى‏پروراند، و حجاب ضخيم سنگ و خاك مانع استفاده آن گوهر از آفتاب نمى‏شود. و چنان كه بهره‏مند شدن از الطاف خاصه خداوند به دو طريق ميسر است :

اول: جهاد فى اللّه به تصفيه نفس از كدورت‏هايى كه مانع از انعكاس نور عنايت اوست .

دوم: اضطرار كه رافع حجاب بين فطرت و مبدأ فيض است (أَمَّن يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ) [٦٦] همچنين استفاده از واسطه فيض خدا كه اسم اعظم و مَثَل اعلاى اوست به دو طريق است :

[٦٧] اول: به تزكيه فكرى و خلقى و عملى كه اما تعلم أن أمرنا هذا لا ينال إلّا بالورع . دوم: به انقطاع از اسباب مادى و اضطرار، و از اين طريق، بسيار كسانى كه بيچاره شدند، و كارد به استخوان آنها رسيد، و به آن حضرت استغاثه كردند نتيجه گرفتند .

در خاتمه به قصور و تقصير نسبت به ساحت قدس آن حضرت اعتراف مى‏كنيم، او كسى است كه خدا به او نور خود را، و به وجود او كلمه خود را تمام كرده است، و او كسى است كه كمال دين به امامت و كمال امامت به اوست، و دعاى وارد در شب ميلاد او اين است: اللهم بحق ليلتنا هذه و مولودها و حجتك و موعودها التى قرنت الى فضلها فضلك، فتمت كلمتك صدقا و عدلا، لا مبدّل لكلماتك و لا معقّب لآياتك، نورك المتالّق و ضياؤُك المشرق و العلم النور فى طخياء الديجور الغائب المستور جلّ مولده و كرم محتده، و الملائكة شهّده و اللَّه ناصره و مؤيّده اذا آن ميعاده، و الملائكة امداده، سيف اللَّه الذى لا ينبو، و نوره الذى لا يخبو، و ذو الحلم الذى لا يصبو ... . [٦٨]

# كتابنامه

- اعلام الدين در صفات مؤمنين، ديلمى، حسن‏بن ابى حسن، مؤسسه آل البيت، قم ، ١٤٠٨ ق .

- انوار المشعشعين، كاتوزيان، شيخ محمّد على‏بن حسين تهرانى، ساكن قم، چاپ سنگى، ١٣٢٧ق، قطع وزيرى .

- بحار الانوار، علّامه مجلسى، محمّد باقر، موسسه وفاء، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ق .

- ترجمه تاريخ قم، عبد الملك قمى، حسن‏بن على‏بن حسن، تصحيح و تحقيق سيّد جلال‏الدين تهرانى، انتشارات توس .

- تاريخ قم، ناصر الشريعة، با مقدمه آقاى على دوانى، انتشارات دار الفكر، قم، ١٣٥٠ش .

- تاريخ و جغرافياى قم، افضل الملك، انتشارات وحيد، ١٣٩٤ق، بى نا .

- تاريخ دار الايمان قم (ارباب)، محمّد تقى بيك، چاپ حكمت، ١٣٥٣ش، بى نا.

- تحف العقول، حسن‏بن على‏بن شعبه حرّانى، دار الكتب الاسلاميّة .

- تسلية المجالس، حائرى كركى، محمّدبن ابى طالب حسينى، مؤسسه معارف، قم، چاپ اوّل، ١٤١٨ق .

- جمال الاسبوع، رضى الدين على‏بن موسى‏بن طاووس، مؤسسه آفاق، ١٤١٠ق .

- جنة المأوى، محدّث نورى، حاج ميرزا حسين، ضميمه مجلّد ٥٣بحار الانوار، موسسه وفاء، بيروت، ١٤٠٣ق .

- جنّات الخلود، ميرزا محمّد رضابن محمّد موسى امامى، كتابفروشى اسلاميّه .

- خزينة الجواهر، نهاوندى، ملّا على اكبر، كتابفروشى اسلاميّه، ١٣٦٤ش .

- خلاصة البلدان، صفى الدين، محمّدبن محمّدبن هاشم حسينى، چاپ حكمت قم، بى تا.

- خيمه عفاف، نگارنده، بهار سال (١٣٧٨بى ن).

- دار السلام، عراقى، شيخ محمود، كتابفروشى اسلاميه، تهران، ١٣٥٢ش .

- دار السلام، نورى، حاج ميرزا حسين .

- الدرّة الباهرة، شهيد اوّل، محمّدبن مكّى، انتشارات آستان قدس رضوى، ١٣٦٥ش .

- الدعوات، قطب‏الدين راوندى، مدرسه امام مهدى، قم، ١٤٠٧ق .

- الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ تهرانى، دار الاضواء، ١٣٨٩ق .

- راهنماى جغرافياى تاريخى قم، مجموعه متون و اسناد، به كوشش سيد حسين مدرسى طباطبائى، چاپخانه حكمت، قم، ١٣٩٦ق، بى نا .

- ريحانة الادب، مدرس، ميرزا محمّد على، كتابفروشى خيّام .

- روضات الجنّات، خوانسارى، محمّد باقر، قطع رحلى، سعيد طباطبائى .

- سيماى فرزانگان، مختارى، رضا، دفتر تبليغات اسلامى، حوزه علميه قم، چاپ چهارم، ١٣٧١ش .

- سرّ دلبران، حائرى، آيت اللَّه حاج شيخ مرتضى، به كوشش آقاى استادى، چاپ اوّل، ١٣٧٧ش .

- سفينة البحار، محدّث قمى، حاج شيخ عبّاس، مطبعه علميه نجف .

- صواعق محرقه، ابن حجر هيثمى (هيتمى).

- صفات الشيعة، صدوق، محمّدبن على‏بن موسى‏بن بابويه قمى، (بى تا، بى ن).

- عبقرى الحسان، نهاوندى، ملّا على اكبر، كتابفروشى دبستانى، تهران، ١٣٦٥ش.

- عدّة الداعى، ابن فهد حلّى، كتابفروشى وجدانى، قم، بى تا .

- غاية المرام، سيد هاشم بحرانى، مؤسسه اعلمى، بيروت قطع رحلى يك جلدى .

- عوالى اللئالى، ابن ابى جمهور احسائى، مطبعة سيد الشهداء، قم .

- فرائد الاصول، محقق انصارى، مرتضى، قطع رحلى .

- فوائد رضويه، محدّث قمى، حاج شيخ عباس، كتابخانه مركزى .

- قوانين الاصول، ميرزا ابو القاسم قمى، قطع رحلى، (بى تا و بى ن).

- كامل الزيارات، ابن قولويه، جعفربن محمّد، مطبعة صدوق ١٣٧٥ق .

- كريمه اهل بيت، مهدى پور، على اكبر، مؤسسه نشر و مطبوعات حاذق ، ١٤١٥ ق .

- كشف القناع، محقق كاظمى، ملا اسد اللَّه، موسسه آل البيت، (بى ت).

- كفاية الاصول، ملا محمّد كاظم خراسانى، كتابفروشى اسلاميه .

- الكلام يجر الكلام، آيت اللَّه سيد احمد زنجانى .

- كلمه طيّبه، محدّث نورى، حاج ميرزا حسين .

- كرامات المهدى، انتشارات مسجد جمكران .

- مستدرك الوسائل، محدث نورى، حاج ميرزا حسين، دار الكتب اسلاميه ١٣٨٢ق .

- منتخب التواريخ، حاج ملا هاشم خراسانى، كتابفروشى اسلاميه، چاپ سوم، ١٣٤٧ش .

- مصابيح الانوار، علّامه شبّر، سيّد عبد اللَّه .

- مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، شيخ طوسى، محمّدبن حسن، با تصحيح اسماعيل انصارى زنجانى، بى نا، بى تا، بى جا.

- معصومه فاطمه دوم، محمّد محمدى اشتهاردى، انتشارات علّامه، قم، (بى ت).

- مناهج الاحكام، ملا احمد نراقى، قطع رحلى، (بى ن).

- منتقم حقيقى، عماد زاده .

- منية المريد، زين الدين، شهيد ثانى، دفتر تبليغات اسلامى .

- نجم‏الثاقب، محدث نورى، حاج ميرزا حسين، انشارات علميه اسلاميه .

- نسيم ولايت، مؤلف، تابستان .١٣٧٧

- نهج البلاغه، سيد رضى، ترجمه مصطفى زمانى .

- نهج الحق، علّامه حلّى، حسن‏بن يوسف، مؤسسه دار الهجرة، ١٤١١ق .

- هدية الاحباب، محدث قمى ، حاج شيخ عبّاس، كتابخانه صدوق، ١٣٦٢ش .

- وسائل الشيعه، الحر العاملى، محمّدبن حسن، مكتبة اسلاميه .

- مجله حوزه ويژه نامه مرحوم آيت اللَّه بروجردى، شماره .٤٣

- يادنامه شهيد قدّوسى، انتشارات شفق، ١٣٦٣ش .

- يادداشت‏هاى مولّف . رسول اكرم‏صلى‏اللَّه عليه و آله مى‏فرمايد :

(يُفَرِّجُ اللَّهُ بِالْمَهْدِىِّ عَنِ الْاُمَّةِ، يَمْلَأُ قُلُوبَ الْعِبادِ عِبادَةً وَ يَسَعهُمْ عَدْلُهُ، بِهِ يَمْحَقُ اللَّهُ الْكَذِبَ وَ يُذْهِبُ الزَّمانَ الْكَلِب، وَيُخْرِجُ ذُلَّ الرِّقِّ مِنْ أَعْناقِكُمْ)

خداوند به وسيله مهدى‏عليه‌السلام از امت رفع گرفتارى مى‏كند، دلهاى بندگان را با عبادت و اطاعت پر مى‏سازد و عدالتش همه را فرا مى‏گيرد. خداوند به وسيله او دروغ و دروغگويى را نابود مى‏نمايد، روح درندگى و ستيزه جويى را از بين مى‏برد و ذلّت بردگى را از گردن آنها بر مى‏دارد .غيبت شيخ طوسى ص .١١٤ امام صادق‏عليه‌السلام مى‏فرمايد :

(...ألاتعلم أن من انتظر أمرنا و صبر على ما يرى من الأذى و الخوف، هو غدا فى زمرتنا)

آيا نمى‏دانى كه هر كس چشم به راه دولت ما باشد و بر ترسها و اذّيتها كه مى‏بيند، صبر پيشه كند، فردا در جمع ما خواهد بود

كافى، ج ٨ ص ٣٦ ح ٧ اميرمؤمنان على‏عليه‌السلام مى‏فرمايد :

(إنتظروا الفرج و لا تيأسوا من رَوْح اللّه فإنّ احبّ الأعمال الى اللّه عزّوجلّ انتظار الفرج) منتظر فرج باشيد و از رحمت خداوند نوميد مباشيد كه بهترين اعمال نزد خداوند عزّوجلّ انتظار فرج است

بحار الانوار، ج ٥٢ ص ١٢٣

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

پى نوشت ها :

[١] منتخب التواريخ، ص .٨٤٣ [٢] انعام، آيه .١٢١ [٣] نمل، آيه .٣٩ [٤] توبه، آيه .١١٩ [٥] نجم، آيه .٣٩ [٦] سفينة البحار ، ج ٢ ص ٦٦٨ چاپ اسوه . [٧] بحار الانوار، ج ٦١ ص .٢٣٥ [٨] مناهج الاحكام، آخرِ بحث خبر واحد . [٩] قوانين، آخرِ جلد اول، قطع رحلى . [١٠] مصابيح الانوار ج ٢ ص .١٤ [١١] سيّدبن طاووس در كتاب الامان من أخطار الاسفار مى‏نويسد: امام سجّادعليه‌السلام با جمعى از ياران خود همسفر بود، در سرزمين عسفان ياران امام در محل خاصى خيمه‏هاى خود را پرپا نمودند، وقتى امام از كار آنان آگاه شد فرمود: اين مكان جايگاه گروهى از جنّ مى‏باشد، ممكن است به شما آسيب رسانند، به مكان ديگر منتقل شويد. فرياد هاتفى بلند شد كه شخص او ديده نمى‏شد: اى پسر پيامبر! ما مزاحمت ياران تو را تحمل مى‏كنيم، امشب افتخار ميزبانى شما را به عهده گرفته‏ايم. به دنبال آن طبق‏هاى مملوّ از ميوه و غذا به زمين نهاده شد، در حالى كه كسى ديده نمى‏شد. امام و يارانش از آنها تناول نمودند. كتاب الأمان، ص .-١٢٤ اين يك نمونه از رابطه با موجودات نامرئى است كه از آنان به جنّ تعبير شده است. شايد بسيارى از تسخير ارواح و مكاشفات مرتاض‏ها از اين قبيل باشد، در نتيجه حق و باطل با هم آميخته مى‏گردد و قهرا از اعتبار ساقط مى‏شود. [١٢] داستان‏هايى كه ذكر مى‏شود از جمله امورى است كه صدق آنها به قرائن داخلى و خارجى ثابت گرديده است . [١٣] ريحانة الادب، ج ٣ ص٢٨٦ رضويه، ج ١ ص .١٨٩ [١٤] ريحانة الادب، ج ٣ ص .٢٦٠ [١٥] نقل بدون واسطه از آقاى بدلا (سلمه اللَّه تبارك و تعالى). [١٦] مجله حوزه، ويژه نامه مرحوم آيت اللَّه بروجردى، مصاحبه با آيت اللَّه آقاى صافى، ص ١٣٥ و مصاحبه با آيت اللَّه آقاى فاضل (زيد عزّهما) ص ١٤٣ سيماى فرزانگان ص .١٤٣ [١٧] يادداشت‏هاى خطى نگارنده . [١٨] از مسموعات بدون واسطه كه يادداشت كرده بودم. [١٩] مجله حوزه، ويژه نامه مرحوم آيت اللَّه بروجردى، مصاحبه با آقاى اشتهاردى، ص.٩١ [٢٠] از مسموعات بدون واسطه از مرحوم آقاى اراكى . [٢١] خاطرات مخطوط و كتاب سر دلبران، ص .٣٨ [٢٢] از مسموعات بدون واسطه از آيت اللَّه آقاى وحيد خراسانى مدظله ودامت بركاته. [٢٣] تلخيص از نسخه خطى خاطرات و كتاب سرّ دلبران، ص .١٥١ [٢٤] خاطرات خطى و سر دلبران ص .١٢٤ [٢٥] مجله حوزه، شماره ١٢دى ماه ١٣٦٤ص .٣٣ [٢٦] خاطرات خطى و سرّ دلبران، ص - ١٢٥آمار مربوط به سال تاليف بوده، يعنى ١٣٩٧قمرى والان كه سال ١٤٢٠است، متجاوز از سى هزار جمعيّت دارد. [٢٧] نقل از خاطرات و سرّ دلبران، ص ٢٧٢با تلخيص وتغيير بعضى عبارات . [٢٨] الكلام يجرالكلام، ج ٢ ص ٢٥٢ با تلخيص و تغيير بعضى عبارات . [٢٩] منية المريد، با تحقيق رضا مختارى، ص .١٠١ [٣٠] الكلام يجر الكلام، ص .٢٥٢ [٣١] عبقرى الحسان، ج ٢ ص .١٠٢ [٣٢] عبقرى الحسان، ج ٢ص .١٠٥ [٣٣] از مسموعات بدون واسطه نگارنده . [٣٤] مجله حوزه، شماره ١٢ص .٤١ [٣٥] بحارالانوار، ج ٦ص ١٧٠موسسه وفا، بيروت. [٣٦] مجله حوزه ، شماره ١٢، ص ٣٣، با كمى تغيير در عبارت· [٣٧] بخشى از زيارت معروف به آل ياسين . [٣٨] سفينة البحار، ج ١ ص .٧٣٠ [٣٩] نهج البلاغه، ترجمه مصطفى زمانى، ص .٧٥٠ [٤٠] سفينة البحار، ج ١ص .٧٣٣ [٤١] اصول كافى، ج ١ ص ٧٠ باب الاخذ بالسنة و شواهد الكتاب . [٤٢] سفينة البحار، ج ١ص ٧٣٣و .٧٣٤ [٤٣] همان، ص .٧٣٠ [٤٤] نهج البلاغه، حكمت ٣٣٩ ص ٩٨٧ از نهج البلاغة، ترجمه مصطفى زمانى . [٤٥] الدرّة الباهرة، ص .٢٧ [٤٦] بحار الانوار، ج ٧٥ ص .٣٠٩ [٤٧] ترجمه دقيق حديث: هر گاه خشمگين شود، خشم او را از محور حق خارج نگرداند و هرگاه خشنود گردد، اين حالت او را به باطل نكشاند و در گاه قدرت بر حريف، بيش از حق خود نستاند. [٤٨] صفات الشيعة، ص (.٤٤اين كتاب به ضميمه كتاب فضائل الشيعة چاپ شده است) [٤٩] [٥٠] سوره بيّنه: آيه .٧ [٥١] الصواعق المحرقة، ص .٩٦ [٥٢] فرائد السمطين، ج ٢ ص ١٣٣به اختصار . [٥٣] مرآت العقول، ج ٦ ص .١٧٠ [٥٤] رجوع شود به ص ٧٢ [٥٥] كمال الدين و تمام النعمة، ص ٣٨٤ ينابيع المودة، ص .٤٥٨ [٥٦] عقد الدرر، الباب الخامس و فصل اول، الباب الرابع، ص .٦٥ [٥٧] بحار الانوار، ج ٣٦ ص ٢٢٢ ٢١٧ و ج ٥١ ص ٨٠ و موارد ديگر . [٥٨] بحار الانوار، ج ٣٦ ص .٣٠٣ [٥٩] بحار الانوار، ج ٥١ ص (١٥٢بر اوست جامه‏هاى نور كه روشن مى‏شود به ضياى قدس). [٦٠] الغيبة، ص ٤٥٢و ٤٥٣ عقد الدرر الباب الرابع، فصل اول، ص .٦٥ [٦١] سوره صف، آيه (٨اراده مى‏كنند كه خاموش كنند نور خدا را به دهانهايشان، و خداوند تمام كننده نور خود است، اگر چه كراهت داشته باشند كافران). [٦٢] سوره اسراء، آيه (٣٣كسى كه مظلوم كشته شد پس به تحقيق براى ولىّ او سلطنت قرار داديم). [٦٣] سوره يس، آيه (٨٢اين است و جز اين نيست امر او هر گاه اراده كند چيزى را، كه بگويد براى او باش پس مى‏باشد). [٦٤] الغيبة، شيخ طوسى، ص .٢٨١ [٦٥] كشف الغمه، ج ٣صفحه .٢٨٧ - ٢٨٣ [٦٦] سوره نمل، آيه (٦٢آيا كيست كه اجابت مى‏كند مضطر را زمانى كه او را بخواند، و بر طرف مى‏كند سوء ر). [٦٧] بحار الانوار، ج ٤٧ص (٧١آيا نمى‏دانى كه هر آينه امر ما نيل نمى‏شود مگر به ورع). [٦٨] مصباح المتهجد، ص .٧٧٣

فهرست مطالب

[پيشگفتار 2](#_Toc534198229)

[فصل اول: مسجد مقدّس جمكران 4](#_Toc534198230)

[نماز امام زمان‏ عليه‌السلام 4](#_Toc534198231)

[حديث بناى مسجد جمكران 9](#_Toc534198232)

[بيان حاجى نورى در توجيه حديث 14](#_Toc534198233)

[حل عقده و پاسخ اساسى 15](#_Toc534198234)

[توجّه مراجع عصر به مسجد جمكران 16](#_Toc534198235)

[١ - حاج شيخ حسنعلى نخودكى (اصفهانى) و توسّل در مسجد جمكران 18](#_Toc534198236)

[٢ - مرحوم آيةاللَّه حائرى و استشمام عطرى خاصّ در مسجد مقدّس جمكران 19](#_Toc534198237)

[نظر مرحوم آيةاللَّه حائرى درباره مسجد جمكران 21](#_Toc534198238)

[تحليل حقوقى در كلام استاد 23](#_Toc534198239)

[چكيده بحث راجع به سير تاريخى و قداست مسجد جمكران 25](#_Toc534198240)

[موقعيّت مسجد مقدّس جمكران در زمان صفويّه و قاجاريّه 27](#_Toc534198241)

[چند ديدگاه از صاحب كتاب انوار المشعشعين 30](#_Toc534198242)

[ج: درباره مسجد جمكران 31](#_Toc534198243)

[وضع فعلى مسجد جمكران و برنامه ريزى براى آينده 32](#_Toc534198244)

[مشاهدات عينى نگارنده در شهريور ١٣٧٨ 33](#_Toc534198245)

[ذكر چند كرامت 37](#_Toc534198246)

[توكّل و اطمينان به استجابت دعا در مسجد جمكران 37](#_Toc534198247)

[داستان حاج سيد مرتضى حسينى 39](#_Toc534198248)

[يك داستان آموزنده 40](#_Toc534198249)

[كرامتى از حضرت معصومه‏ عليها‌السلام 42](#_Toc534198250)

[فصل دوم : ديدار با امام زمان‏ عليه‌السلام 44](#_Toc534198251)

[افراطها و تفريطها 44](#_Toc534198252)

[ملاقات با امام زمان‏ عليه‌السلام 47](#_Toc534198253)

[ديدگاه علامه بحرالعلوم 48](#_Toc534198254)

[تشرف علامه بحرالعلوم خدمت امام زمان‏ عليه‌السلام 49](#_Toc534198255)

[داستانى از ميرزاى شيرازى 51](#_Toc534198256)

[ديدگاه مرحوم آيت اللَّه حائرى 52](#_Toc534198257)

[وظيفه مدعيان انتظار 53](#_Toc534198258)

[داستانى از مرحوم آيت اللَّه مرعشى نجفى 54](#_Toc534198259)

[ديدگاه آيت اللَّه آقاى وحيد خراسانى در امر ملاقات 56](#_Toc534198260)

[پيام نگارنده به توده مردم 57](#_Toc534198261)

[ديدگاه مرحوم آيت اللَّه بروجردى در امر تبليغ 59](#_Toc534198262)

[ديدگاه مرحوم آيت اللَّه حائرى در امر تبليغ 60](#_Toc534198263)

[خواب و مكاشفه 63](#_Toc534198264)

[سفارش مرحوم آيت اللَّه محقق داماد 66](#_Toc534198265)

[اصلاح حال براى حصول موفقيت 67](#_Toc534198266)

[عدم حجيّت رؤيا و مكاشفه 69](#_Toc534198267)

[داستانى از محقق حلّى 71](#_Toc534198268)

[اشكال بسيارى از داستانها 73](#_Toc534198269)

[بررسى چند خواب و مكاشفه 74](#_Toc534198270)

[١ - خواب شهيد ثانى 75](#_Toc534198271)

[٢ - رؤياى حاج شيخ جعفر شوشترى‏ رحمه‌الله 76](#_Toc534198272)

[٣ - رؤياى مرحوم آيت اللَّه بروجردى 77](#_Toc534198273)

[٤ - مكاشفه‏اى از مرحوم آيت اللَّه بروجردى 79](#_Toc534198274)

[٥ - رؤياى حاج شيخ محمدرضا كرمانى و حاكميت برزخى حضرت فاطمه‏ عليها‌السلام 80](#_Toc534198275)

[٦ - مكاشفه مرحوم فشاركى 81](#_Toc534198276)

[٧ - مكاشفه ديگرى از مرحوم فشاركى 82](#_Toc534198277)

[٨ - داستانى ديگر از مرحوم فشاركى 83](#_Toc534198278)

[٩ - رؤياى مرحوم آيت اللَّه سيد عبدالهادى شيرازى 84](#_Toc534198279)

[١٠ - خوابى از نگارنده 85](#_Toc534198280)

[چند داستان از مرحوم آيت اللَّه حائرى 86](#_Toc534198281)

[١٥ - مكاشفه آيت اللَّه محسنى 88](#_Toc534198282)

[١٦ - عنايت امام رضاعليه‌السلام به مرحوم شيخ حبيب اللَّه گلپايگانى 89](#_Toc534198283)

[١٧ - عنايت امام زمان‏ عليه‌السلام به مرحوم حاج شيخ اسماعيل جاپلقى 90](#_Toc534198284)

[١٨ - عنايت امام حسين‏عليه‌السلام 92](#_Toc534198285)

[١٩ - توقيع امام زمان‏ عليه‌السلام به مرحوم آية اللَّه سيد ابو الحسن اصفهانى 94](#_Toc534198286)

[٢٠ - دستگيرى امام زمان‏ عليه‌السلام از مرحوم شيخ محمّد كوفى 95](#_Toc534198287)

[٢١ - عنايت امام صادق‏عليه‌السلام به مرحوم حاج آقا محسن عراقى 98](#_Toc534198288)

[٢٢ - خواب حاج شيخ حسن وكيل (عراقى) 99](#_Toc534198289)

[٢٣ - مرحوم محدث قمى در قبرستان وادى السلام 100](#_Toc534198290)

[٢٤ - داستانى از مرحوم والد 101](#_Toc534198291)

[٢٥ - داستانى از صاحب روضات الجنات 103](#_Toc534198292)

[٢٦ - داستانى از امام جماعت مسجد شيخ لطف اللَّه 105](#_Toc534198293)

[٢٧ - مرحوم حاج شيخ عبدالكريم و يكى از اولياى خدا 106](#_Toc534198294)

[٢٨ - داستان شيخ ابراهيم شيرازى 107](#_Toc534198295)

[٢٩ - داستانى از سيد مهدى كشفى 109](#_Toc534198296)

[٣٠ - مسجد جمكران از كلام آيت اللَّه اراكى 111](#_Toc534198297)

[فصل سوم : شناخت شيعه 112](#_Toc534198298)

[شيعه در پندار و رفتار 112](#_Toc534198299)

[شعار شيعه 112](#_Toc534198300)

[محدوده مأموريت شيعه 113](#_Toc534198301)

[بعضى از نشانه‏هاى شيعه 115](#_Toc534198302)

[ارزش و سرانجام شيعه 118](#_Toc534198303)

[عقيده اماميه در امر امامت 118](#_Toc534198304)

[عقيده شيعه درباره امام زمان‏ عليه‌السلام 121](#_Toc534198305)

[راه بهره‏مند شدن از آن حضرت در زمان غيبت 129](#_Toc534198306)

[كتابنامه 131](#_Toc534198307)

[فهرست مطالب 138](#_Toc534198308)